

Iran and Its Nationalities:  
The Case Of Baluch Nationalism

# ایران و اقوامش جنبش ملی بلوج

دکتر محمدحسن حسین‌بر



ایران و اقوامش

جنبش ملی بلوچ

تألیف

دکتر محمدحسن حسین بُر



نـشـرـمـهـرـ

\* پژوهش ۱۰

## ایران و اقوامش: جنبیش ملی بلوچ

دکتر محمدحسن حسین بُر

[جات اول: ۳۹۷ | شابک: ۶۴۳۷۰-۴۵۸-۶-۹۷۸] | [قیمت: اروپا ۱۷ یورو | امریکا ۱۹ دلار | انگلستان ۱۵ پوند]

[طرح جلد: استودیو مهری]

کتاب حاضر ترجمه‌ای است از نسخه‌ی انگلیسی کتاب *Iran and Its Nationalities: The Case Of Baluch Nationalism* که در سال ۲۰۰۰ توسط «انتشارات ادب کراچی» منتشر شده است.

مشخصات نشر: نشر مهری؛ لندن  
۲۰۱۸ میلادی / ۱۳۹۷ شمسی.  
مشخصات ظاهری: ۲۶۴ ص. غیر مصور.  
موضوع: تاریخی و سیاسی، بلوچستان و ایران.

کلیه حقوق محفوظ است.  
© ۲۰۱۸ محمدحسن حسین بُر.  
© ۲۰۱۸ نشر مهری.



www.mehripublication.com  
info@mehripublication.com

به

مادرم و پدرم

مراد بیبی و نورمحمد و فرزندانم

قنبر، مهدیم، پاشا و شهرزاد



# فهرست

فصل ۱	
۲۰ .....	مبنای کلی ناسیونالیسم بلوچ.....
فصل ۲	
۶۲ .....	تقسیم بلوچستان توسط بریتانیا و الحاق بخش غربی آن به ایران (۱۸۶۰-۱۹۲۸)
فصل ۳	
۸۷ .....	مسئله‌ی ملیت‌ها در عصر پهلوی: مورد بلوچ‌ها، سیاست پهلوی در خصوص ملت‌های غیر ایرانی.....
فصل ۴	
۱۰۳ .....	ساختمار اجتماعی - اقتصادی و طبقاتی جامعه‌ی بلوچ: قبیله‌گرایی / فنودالیسم.....
فصل ۵	
۱۲۰ .....	جنبش ملی بلوچ در عصر پهلوی: سازمان‌ها و رویه‌سیاسی اش.....
فصل ۶	
۱۳۹ .....	جمهوری اسلامی ایران و قوم بلوچ .....
فصل ۷	
۱۵۴ .....	جنبش ملی بلوچ در پاکستان و افغانستان ۱۹۴۸-۱۹۸۴ .....
فصل ۸	
۱۸۱ .....	بازتابهای منطقه‌ای ناسیونالیسم بلوچ در خاورمیانه و جنوب آسیا ۱۹۵۸-۱۹۸۴ .....
فصل ۹	
۲۰۴ .....	بلوچ‌ها و جنگ سرد .....
فصل ۱۰	
۲۱۷ .....	نتیجه .....
۲۲۷ .....	کتابنامه .....
۲۴۹ .....	نامنامه .....



## خلاصه

مسئله‌ی ملیت‌های قومی که به واسطه‌ی مرزهای بین‌المللی از هم جدا افتاده‌اند یکی از مخاطره‌آمیزترین مسائلی است که دولت‌های در حال توسعه‌ی چند ملیتی با آن روبرویند. این مسئله متشکل از دو نیروی سیاسی است که در جهات مخالف سیر می‌کنند. از سویی هر دولت چندقومی بر آن است که ملیت‌های مختلف خود را در درون ساختار دولتی خویش متعدد و یکپارچه سازد و از سوی دیگر انگیزه‌ی ناسیونالیستی ملیت‌های جدا از هم در پی خودگردانی در محدوده‌ی سرزمین‌های قومی خویش است. در ایران، همه‌ی ملیت‌های غیرپارسی –بلوچ‌ها، کردها، ترک‌ها، ترکمن‌ها و اعراب– به مقوله‌ی ملیت‌های جدا افتاده به واسطه‌ی مرزهای دولت‌ها تعلق دارند. بلوچ‌ها که سرزمین مادری‌شان بلوچستان ۲۴۰۰۰ مایل مریع را شامل می‌شود بین ایران، پاکستان و افغانستان تقسیم شده‌اند. این پژوهش جنبش ملی بلوچ را برای خودگردانی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در بلوچستان غربی از زمان الحاقش به ایران در ۱۹۲۸ بررسی می‌کند.

این پژوهش که براساس مواد و مطالب تاریخی موجود به زبان‌های انگلیسی، فارسی، بلوچی، عربی و اردو نگاشته شده است، سه مجموعه از عوامل به هم پیوسته را تحلیل می‌کند. نخستین مجموعه مربوط است به تکامل و پویایی ناسیونالیسم بلوچ، مبانی کلی آن، ساختار اجتماعی-اقتصادی و طبقاتی‌اش، سیاست و سازمان‌های سیاسی‌اش و چهره‌هایش. مجموعه‌ی دوم به الگوی ارتباط بین ملیت بلوچ و دولت ایران تحت سلطه‌ی پارسیان می‌پردازد. سومین مجموعه مرتبط با الزامات منطقه‌ای و بین‌المللی ناسیونالیسم بلوچ است.

یافته‌های این پژوهش حاکی است که ناسیونالیسم بلوج و دیگر ملیت‌های تابع در ایران آنتی‌تری است به ناسیونالیسم از نظر سیاسی و اقتصادی حاکم و بهره‌کش ملیت حاکم، الگویی شبیه ظهور ناسیونالیسم اولیه‌ی مردمان جهان سوم به مثابه‌ی پاسخی به ناسیونالیسم اروپایی. این تزکلّی، اما، اصلاً مبتنی بر موارد ملیت‌های خاورمیانه است که در پیوند با این پژوهش موردی از آنها بحث می‌شود. با اینحال، هرگونه کاربرد وسیع تر این نتیجه باید نتایج دیگر پژوهش‌های موردنی ملیت‌های قومی در سایر مناطق جغرافیایی جهان سوم را نیز لحاظ کند.

## پیشگفتار

اغلب مطالب و مواد این پژوهش نخستین بار ضمن سفری به بلوچستان ایران در تابستان ۱۹۷۹ و سپس در ضمن دیداری جداگانه از لندن، انگلستان، در تابستان ۱۹۸۳ گردآوری شد. سفر به ایران خصوصاً سودمند بود، زیرا این امکان را به من داد که نه تنها برخی مواد لازم برای این تحقیق را گردآورم بلکه مستقیماً شاهد عینی افزایش‌بی سابقه‌ی فعالیت‌های ناسیونالیستی در بین ملیت‌های مختلف ایران از جمله بلوچ‌ها باشم که به دنبال فضای آزادسیاسی ناشی از پیروزی انقلاب اسلامی پدید آمده بود. دیدارم از لندن نیز برای بررسی و بازبینی بایگانی‌های انگلستان و مجموعه‌های بزرگ آنان از اسناد تاریخی در این خصوص ضروری بود. از این‌رو برخی منابع اساسی که در این دو فرصت گردآمد برای نخستین بار در این تحقیق به کار می‌رود.

یاری بسیاری از دوستان در شکل گرفتن این کتاب به همان اندازه مهم بوده است، بنا براین باید پیش از همه از پروفسور عبدالعزیز سعید دوست عزیزم و مرحوم پروفسور آلن تیلور، و محقق و متخصص برجسته‌ی جنوب غرب آسیا سلیگ هریسون به خاطر صرف وقت گرانبهای خود برای خواندن اثر و اظهارنظر درباره‌ی آن سپاسگزاری کنم. در واقع همواره مدیون آنان خواهم بود چراکه یاری پُر ارزششان تنها راهنمای من در سرتاسر این پژوهه‌ی پژوهشی طولانی بود. هم‌چنین علاقه‌مندم مراتب سپاسگزاری‌ام را از مرحوم پروفسور چارلز هایم‌ست اعلام دارم که یاری‌اش در تهییه‌ی پیشنهاد اولیه‌ی این تحقیق اهمیت اساسی داشت.

در پایان مراتب قدردانی و تشکر صمیمانه‌ام را باید از برادر و دوستم ناصر بن حمد ابراز دارم که از افتخار و سعادت همکاری با او بخوردار بودم. در واقع منبع الهام و تشویق من در سراسر این پژوهش بود و به همین سبب بسی بیش از آن که بتوانم جبران کنم مدیون اویم. همچنین از آقای غلامرضا حسین‌بُر، پری دلاوری، دکتر ملک م. طوقی و دین محمد حسین‌بُر که مشاوره و توصیه‌هاشان در جریان این تحقیق بسیار یاری‌دهنده بود بسیار سپاسگزارم. این پژوهش همچنین بسی مدیون اشرف آل حسین است که محبت، همراهی، بردازی و تشویق‌هایش به من کمک کرد تا دوران طولانی و تنها‌ی این تحقیق را تاب آورم.

## مقدمه

مسئله‌ی ملت‌های قومی که به واسطه‌ی مرزهای بین‌المللی استعماری از هم جدا افتاده‌اند یکی از مخاطره‌آمیزترین مسائلی است که دولت‌های در حال توسعه‌ی چند ملیتی با آن روپروریند. این مسئله از دو نیروی سیاسی تشکیل می‌شود که در جهات مخالف سیر می‌کنند. از سویی ناسیونالیسم دولتی هست که انگیزه‌ی هر دولت چندقومی است برای یکپارچه ساختن ملیت‌های قومی مختلف‌اش در ساختار دولتی خود. از سوی دیگر، انگیزه‌ی ناسیونالیستی ملت‌های قومی هست برای حفظ هویت فرهنگی شان با مطالبه‌ی خودگردانی / خودمختاری در سرزمین ملی خود. بدین‌سان، مسئله با برخورد دولت‌ها و ملت‌ها یا برخورد ناسیونالیسم دولتی، که در مورد دولت‌های ناهمگن عموماً تظاهر ناسیونالیسم ملیت حاکم است، و ناسیونالیسم ملیت‌های تابع، ملازمه دارد. برای تأکید گذاردن بر اهمیت مسئله‌ی ملیت‌ها در اینجا کافی است اشاره کنیم که از ۱۳۲ دولتی که درباره‌شان تحقیق شده است فقط ۱۲ دولت یا ۹/۱ درصد همگن بوده‌اند، در حالی که ۱۲۰ دولت باقیمانده یا ۹۰/۹ درصد ناهمگن بوده و از دو یا چندگروه قومی تشکیل می‌شده‌اند.<sup>۱</sup>

در خاورمیانه، ایران نمونه‌ی خوبی از یک چنین دولت چند ملیتی

---

1. Abdul Aziz Said & Luiz R. Simon (eds.), *Ethnicity in an International Context*, (New Brunswick, 1976), p. 10.

برای مشخصات کامل منابع نگاه کنید به «کتابشناسی» در پایان کتاب.

است. ایران با مساحتی بالغ بر ۶۲۷۰۰۰ مایل مربع و واقع بر چهار راه استراتژیک بین خاورمیانه‌ی عربی در جنوب غرب آسیا و اتحاد شوروی سابق، کشور در حال توسعه‌ی ناهمگنی مشکل از شش ملت متمایز، شامل فارس‌ها، کردها، اعراب، ترک‌ها، ترکمن‌ها و بلوچ‌ها و هم‌چنین سایر گروههای زبانی و قومی همچون لرها، گیلک‌ها، قشقایی‌ها و غیره است. اگرچه داده‌های صحیحی در خصوص جمعیت گروههای مختلف قومی ایران وجود ندارد، ادبیات تحقیقی اخیر، حاکی است که فارس‌ها اقلیت اندکی اند که حدود ۴۵ درصد جمعیت ایران ۶۰ میلیون نفری را تشکیل می‌دهند. با وجود این، بزرگترین گروه ملی اند و بدین سان ملیت مسلط یا اقلیت مسلط هستند، در حالی که پنج گروه ملی دیگر – ترک‌ها (۱۲ تا ۱۶ میلیون نفر)، کردها (۸-۶ میلیون نفر)، عرب‌ها (۲ تا ۳ میلیون نفر)، ترکمن‌ها (۱-۲ میلیون نفر) و بلوچ‌ها (۴-۳ میلیون نفر)<sup>۲</sup> – ملیت‌ها یا اقلیت‌های ملی تابع را تشکیل می‌دهند. این پنج ملت در یک ویژگی مهم دیگر نیز مشترکند: در کناره‌ی مرزهای بین‌المللی کشور زندگی می‌کنند که سرزمین‌های مادری زبانی-قومی آنان را تقسیم و بدین ترتیب آنان را به دو یا سه دولت مختلف تبدیل می‌کنند. بنابراین آنان را می‌توان به عنوان ملیت‌های تقسیم شده نیز طبقه‌بندی کرد. (بنگرید به نقشه‌ی ۱)

این پژوهش با تأکید بر اهمیت مسئله‌ی ملت‌ها در ایران کوششی است برای بررسی مورد ناسیونالیسم بلوچ – یعنی جنبش ملی بلوچ برای خودگردانی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در بلوچستان غربی از زمان الحاق آن به ایران در ۱۹۲۸. بلوچستان که بین ایران، پاکستان و افغانستان تقسیم شده است.

2. Nikki R. Keddie, "The Minorities Question in Iran," in: S. Tahir-kheli & Shaheen Ayyubi (eds.), *The Iran-Iraq War*, pp. 91-92.

۳. برای تحلیل جمعیت مردم بلوچ ر. ک. فصل سوم.

## نقشه ۱

با مساحتی بیش از ۲۴۰,۰۰۰ مایل مربع که تقریباً پنج برابر انگلستان است، به واسطه‌ی مجاورتش با تقریباً یک هزار مایل کناره‌ی دریای عمان از جمله ساحل شرقی تنگه‌ی هرمز، واقع شدن‌اش در مسیر راه‌های ارتباطی زمینی و دریایی بین خاورمیانه و جنوب غرب آسیا، مجاورتش با مرزهای آسیای مرکزی، و توانمندی‌های سرشارش از لحاظ منابع کانی دارای اهمیت ارضی -استراتژیکی است.

این پژوهش چندین هدف دارد، نخست این‌که خلاً موجود در خصوص ناسیونالیسم بلوچ در ایران را پرمی کند به این معنی که جامع‌ترین و نظام‌دارترین پژوهشی است که تاکنون صورت گرفته است و با نیل به چنین مقصودی، اطلاعات و درک ما را در مورد یکی از نقاط عمده و بالقوه‌ی برخورد در جنوب غرب آسیا نیز افزایش می‌دهد. به علاوه، مطالعه درباره‌ی ملیت‌های تابع در ایران اهمیت دارد زیرا آنها با هم اکثریت جمعیت آن کشور را تشکیل می‌دهند. از این نظر مسئله‌ی ناسیونالیسم بلوچ هم چنین به روشن شدن نکاتی در خصوص ناسیونالیسم دیگر ملیت‌های تابع ایران نیز کمک می‌کند. علاوه بر این، از آنجایی که مسئله‌ی ناسیونالیسم بلوچ در ایران را چه نظری و چه عملی نمی‌توان از ناسیونالیسم بلوچ در پاکستان و افغانستان جدا کرد، مطالعه در آن، هرچند به لحاظ قیاسی، به درک بهتر جنبش‌های ملی دیگر ملیت‌های تابع در آن دو کشور نیز کمک می‌کند. این تحقیق هم‌چنین امیدوارست تبیین کند که ناسیونالیسم در کشورهایی کثیرالمله چون ایران چگونه عمل می‌کند.

هدف وسیع‌تر این تحقیق آن است که یک عرصه‌ی پژوهشی درباره‌ی ناسیونالیسم مرتبط با مقوله‌ی ملیت‌های تابع و تقسیم شده‌ی جهان سوم پدید آورد. تاکنون مطالعه ناسیونالیسم قومی یا تحت الشاعع مسایل مربوط با ملیت‌های قومی در اتحاد شوروی سابق و یا در غرب همچون

باسک‌ها، کبک فرانسه و امثال آن بوده است و لو این‌که همه‌ی این‌ها روی هم در مقایسه با موارد مشابه‌شان در جهان سوم بسیار محدود و ناچیزند. از این‌رو پژوهش موردنی ملت‌های قومی جهان سوم‌گامی اساسی برای پدیدآوردن یک تئوری جامع ناسیونالیسم است. بنابراین، پژوهش موردنی حاضر گام کوچکی در این مسیر محسوب می‌شود و امید می‌رود همراه با دیگر پژوهش‌های موردنی پرتوی بر پدیده‌ی ناسیونالیسم معاصر بیفکند.

رویکرد این پژوهش تاریخی است و بنیادها، تکامل، پویش و الزامات ناسیونالیسم بلوچ را تشریح و تحلیل می‌کند. با توجه عمدۀ بر موارد سیاسی تاریخی، هم‌چنین مسایل و حوادث را به ترتیب زمانی و با استفاده از منابع اصلی و فرعی، اعم از چاپ شده و چاپ نشده، بررسی می‌کند. از این‌رو می‌توان آن را تاریخچه‌ی سیاسی ناسیونالیسم بلوچ دانست. هر دیدگاهی که در این خصوص اتخاذ‌گردد، نگاه اساسی من به ناسیونالیسم بلوچ همراه با بررسی سیستماتیک حداقل سه مجموعه عوامل به هم پیوسته خواهد بود. نخستین مجموعه مربوط به خود مبانی به هم پیوسته‌ی آن – یعنی تاریخ، زبان و غیره – ساختار اجتماعی- اقتصادی و طبقاتی‌اش، سازمان‌های سیاسی و اقتصادی آن و از این قبیل است. دومین مجموعه‌ی عوامل مربوط به مناسبات بین آن ملیت و دولت کثیرالمله‌ی تحت حاکمیت فارس است که این ملیت جزئی از آن است. اینجا نشان می‌دهیم که چگونه الگوی ارتباط میان دو طرف بر مسئله‌ی ناسیونالیسم بلوچ اثر می‌گذارد. مجموعه عوامل سوم به الزامات منطقه‌ای بین‌المللی مسئله مربوط می‌شود. پژوهش در ده فصل تنظیم شده است که پیش از مقدمه‌ی حاضر ذکر شد. سرآغاز سخن توضیح مبانی یا بنیادهای ناسیونالیسم بلوچ در فصل اول است. در اینجا تأملی هست بر عناصر پیوسته‌ای که توجیه کننده‌ی ناسیونالیسم است و به همین سبب با تاریخچه، سرزمین، فرهنگ و دین، زبان و منشأ قومی آن در ارتباط است. از این نظر مبانی تاریخی ناسیونالیسم بلوچ موضوع بررسی وسیع‌تری بوده است تا مسئله در زمینه‌ی تاریخی‌اش

نیز بررسی شود. فصل دوم موضوع بحث را به دوران چیرگی استعماری بریتانیا در بلوچستان و تقسیم آن در ۱۸۷۲، مناسبات انگلیس- ایران- بلوچ؛ و حوادث منتهی به الحاق بلوچستان غربی به ایران در تاریخ ۱۹۲۸ توسط رضا شاه پهلوی می‌کشاند.

فصل سوم به سیاست‌هایی می‌پردازد که حکومت مرکزی در مورد بلوچ و بلوچستان در زمان حکومت سلسله‌ی پهلوی در پیش گرفت. این فصل می‌خواهد پرتوی بر تأثیر آن سیاست‌ها بر بلوچ‌ها یافکند و نشان دهد که تا چه حد توانست به استراتژی‌های کشورسازی حکومت برای ادغام بلوچ‌ها در ساختار کشوری ایران کمک کند. فصل چهارم تحلیل ساختار اجتماعی، اقتصادی و طبقاتی ناسیونالیسم بلوچ است، در حالی که فصل‌های پنجم و ششم به ترتیب، به جنبش ملی بلوچ، سازماندهی و چهره‌های سیاسی‌اش به ترتیب در زمان حکومت‌های سلطنتی و اسلامی می‌پردازد. این دو فصل تعامل بین حکومت مرکزی و بلوچ را مشخص می‌کند.

این پژوهش در فصل هفتم جنبش ملی بلوچ را در ایران در مناسبات با جنبش قومی‌تر و ریشه‌ای تر بلوچ در پاکستان بررسی می‌کند. الزامات منطقه‌ای و بین‌المللی مسئله‌ی به ترتیب در فصل‌های هشتم و نهم بیان خواهد شد. در فصل ۸ تأثیر دولت‌های منطقه شامل پاکستان، افغانستان، دولت‌های عربی خلیج فارس و هند بر مسئله‌ی مورد بررسی تحلیل می‌شود؛ در حالی که رقابت ابرقدرتها در منطقه و الزاماتش بر مسئله‌ی موضوع فصل بعدی است. سرانجام این‌که در فصل آخر ملاحظات نهایی این پژوهش موردنی و الزامات احتمالی نظری‌اش بیان می‌شود.

### ناسیونالیسم و مطالعه‌ی آن

ناسیونالیسم نه تعریف پذیرفته شده‌ی جهانی دارد و نه توافقی بر سر تاریخ ظهور آن در صحنه‌ی جهانی هست. اگرچه بعضی پژوهشگران، بخصوص مورخان، به شواهد آگاهی ملی حتی پیش از انقلاب فرانسه اشاره می‌کنند،

اغلب صاحبظران آن انقلاب را آغاز پیدایش ناسیونالیسم دانسته‌اند و از این رو آن را پدیده‌ای معاصر می‌دانند. چنان‌که پروفسور ریچارد کاتم، پژوهشگر ناسیونالیسم در ایران، اشاره کرده است گروه اخیر ناسیونالیسم را «پدیده‌ی سیاست توده‌ای در عصر دولت ملی»<sup>4</sup> تعریف می‌کنند که موضوع این پژوهش نیز هست. همین طور مکتب فکری مارکسیستی ظهور پدیده را مصادف با عصر سرمایه‌داری تلقی می‌کند که بورژوازی شروع به یکپارچه کردن بازارهای فتووالی در یک واحد وسیع ملی می‌کند و به این سبب راه را برای رشد بیشتر سرمایه هموار می‌سازد. این نگرش رویکردی جبرانگار به ناسیونالیسم دارد و به گسترش آن همراه با رشد سرمایه‌داری در جوامع غیراروپایی نیز معتقد است. در این زمینه ناسیونالیسم لزوماً پدیده‌ای غربی نیست ولو این که نخستین بار از آنجا سرچشمه گرفت.

در شناسایی مبانی یا بنیادهای پیوسته‌ی ناسیونالیسم اختلاف نظر کمتری هست. صاحبظران با مشرب‌های فکری گوناگون – ایده‌آلیست‌های لیبرال، مدافعان سیاست قدرت، مارکسیست‌های آرمانی – در ملاحظه‌ی یک تاریخ، زبان، فرهنگ و سرزمین مشترک به عنوان اجزا یا بنیان ضروری ناسیونالیسم توافق کلی دارند. با اینحال، در خصوص گنجاندن یا کنار نهادن سایر اجزا مانند اقتصاد مشترک، منشأ قومی و دین اختلاف زیادی با هم دارند. مارکسیست‌ها بر گنجاندن اقتصاد مشترک به عنوان دیگر جزء اصلی ناسیونالیسم تأکید دارند اما دو جزء دیگر را نمی‌پذیرند. بر عکس، محققان دیگر قومیت و دین را اجزاء مهم دیگر می‌دانند اما به ویژگی‌های اقتصاد واحد اهمیتی نمی‌دهند.

بنابر مقاصد این تحقیق، ناسیونالیسم بر حسب اعتقاد به نقش گروهی از مردم که جامعه‌ای تاریخی، با سرزمین مشترک، زبان مشترک و فرهنگ و مذهب مشترک و منشأ قومی مشترک تشکیل می‌دهند تعریف می‌شود. در نمونه‌ی ما مسئله چندان پیچیده نیست زیرا همه‌ی این اجزا در عین حال

4. Richard Cottam. *Nationalism in Iran*, p. 5.

حضور دارند.

تا آنجا که به نظریه‌های کلی ناسیونالیسم و ارتباطشان با مطالعه‌ی ملیت‌های قومی جهان سوم مربوط می‌شود، نظریه‌های مورد حمایت سنت‌گرایان و رفتارگرایان دو نقشان عمدۀ دارد. نخست این‌که نظریه‌های هر دو گروه عمدتاً بر جلوه‌های پدیده‌ی ناسیونالیسم بدان‌گونه که نخستین بار در غرب تجربه شد متکی است. دوم این‌که دولت - محورند به این معنی که غالباً با ناسیونالیسم دولتی در تباین با ناسیونالیسم ملیت‌های قومی تطبیق می‌کنند در حالی که اصولاً ناسیونالیسم خصوصیتی ملی است، امری طبیعی و نه دولتی، امری یا مفهومی حقوقی است. با وجود این، مفاهیم، مضماین و روش‌های برخاسته از این نظریه‌ها با اندکی تعدلیل مفهومی در مطالعه‌ی ناسیونالیسم قومی سودمندند.

مطالعه‌ی نظری ناسیونالیسم عمدتاً تحت سیطره‌ی سنت‌گرایان است. نمونه‌های برجسته‌ی اشتراکی که این مکتب داشته است شامل مطالعات پیشگام تاریخی و انتقادی در ناسیونالیسم توسط هانس کوهن، کارلتون اچ. هایز و ریوپرت امرسن می‌شود. محدودی از دیگر نمونه‌های گویا در مطالعات تاریخی که می‌توانند پرتوی بر پژوهش درباره ناسیونالیسم در میان ملیت‌های تابع بیفکنند، آثار اینیس کلود، سی. ای. مکارتی، عبدالعزیز سعید و لوئیس سیمون، و آفرد کوبان است.<sup>۵</sup>

رفتارگرایان با آنکه اخیراً به مطالعه‌ی ناسیونالیسم روی آورده‌اند، از ۱۹۶۰ به این سوکارهای مهمی عرضه کرده‌اند. در میان انواع نظامهای تئوریکی که این مکتب ارائه داده است، تئوری ارتباط به‌ویژه در ارتقای شناخت ما از فرایند ادغام در جوامع قومی سودمند است. از بین آثار

5. Hans Kohn. *Nationalism, Its Meaning and History*. (Princeton, 1950); Carlton H. Hayes, *Nationalism, A Religion*. (New York, 1960); Rupert Emerson, *From Empire to Nation*, (Cambridge, 1960); Inis L. Claude, *National Minorities*. (Cambridge, 1955); C. A. Macartney, *National States and National Minorities*. (Oxford, 1934); Alfred Cobban, *The Nation State and National Self-Determination*. (New York, 1970).

برجسته‌ای که در این زمینه انجام یافته است کارهای کارل دابلیو. دویچ<sup>۶</sup> نمونه‌ی ممتازی است.

آن فرایافت مارکسی که ناسیونالیسم را پدیده‌ای تاریخی می‌داند که ظهورش مقارن با عصر سرمایه‌داری است باید به این مکتب‌ها افزوده شود. این مکتب ملت‌ها را به دو مقوله‌ی «ملیت‌های ستمکش» و «ملیت‌های ستمگر» تقسیم می‌کند، با این فرض که فقط با از میان رفتن سرمایه‌داری و استقرار ناسیونالیسم به جای آن تقسیم‌بندی یاد شده نیز از میان خواهد رفت. اگرچه تحلیل مارکسیستی از ملت‌های ستمکش بدواناً با نگاه به اقوام تحت استعمار تکوین یافت، هنوز هم در شناخت ملت‌های قومی تابع امروزی مفید تواند بود. دستاوردهای عمدی این مکتب آثار لینین و استالین است که جامع‌ترین آثار در میان پژوهش‌های کلاسیک مارکسیستی در این زمینه را تشکیل می‌دهند.<sup>۷</sup>

### پژوهش دربارهٔ مورد ناسیونالیسمِ بلوچ

با ذکر چند نمونه از پیکره‌ی عظیم ادبیات ناسیونالیسم، اکنون لازم است که به ادبیات موردناسانی خودمان نیز نگاهی بیفکنیم. در حالی که جنبش ملی بلوچ در پاکستان توانسته است خود را هم از نظر سیاسی و هم نظامی به عنوان یکی از سازمان یافته‌ترین جنبش‌های ملی در منطقه ثبتیت کند، همتای آن در ایران از این نظر چندان توفیقی نداشته است. در نتیجه، بخش عمدی ادبیات مربوط به موضوع مورد بحث ناظر بر مسئله‌ی ملی بلوچ در پاکستان نسبتاً مستثنی از ناسیونالیسم بلوچ در ایران بوده است. از این نظر، پژوهش حاضر

6. Karl W. Deutsch, *Nationalism and Social Communication*, (Cambridge, 19660.

7. V. I. Lenin, *Three Articles on the National Question*. (Chicago, n. d.); J. Stalin, *Marxism and the National Colonial Question*. (San Francisco, 1975).

## در صدد پر کردن آن خلاً اطلاعاتی در خصوص موضوع تحت بررسی است.

بررسی ادبیات موجود مورد بحث نشان می‌دهد که اطلاعات اولیه دربارهٔ تاریخ بلوچ در آثار مورخان مسلمان قرون وسطاً (در مناطق عربی و ایرانی) پراکنده است. این آثار را رشته تحقیقات مفصل پژوهشگران، کاشفان و صاحب منصبان دوران استعمار دنبال می‌کنند. این آثار که نخستین پژوهش‌های روشنمند در نوع خودند، شامل تحقیقات تاریخی، ژئوپولیتیکی، مردم‌شناسی، زبانی و باستان‌شناسی در زمینهٔ مورد بحث هستند. عصر پس از استعمار در بلوچستان پاکستان هم‌چنین شاهد جهشی در آثار نوشته شده به زبان انگلیسی، اردو و بلوچی دربارهٔ تاریخ عمومی بلوچ و بلوچستان بوده است که بازتاب توجه روزافزون به ناسیونالیسم بلوچ در پیامد خروج انگلستان از منطقه در سال ۱۹۴۷ بود. در این زمینه، آثار محمد س. ک. بلوچ، میر خدابخش ب. مری، احمد یارخان و گل خان نصیر چند نمونه‌اند. چندین کتاب کلی نیز در این زمینه وجود دارد که مؤلفان ایرانی به زبان فارسی نوشته‌اند و اختصاصاً به وضعیت تاریخی و شرایط عمومی اجتماعی-اقتصادی بلوچ در بلوچستان غربی می‌پردازد. این آثار با اینحال مستقیماً به موضوع ناسیونالیسم بلوچ مربوط نیست و از این‌رو، در اینجا مورد بررسی قرار نمی‌گیرند. با این همه، در فصل نخست در خصوص مبانی ناسیونالیسم بلوچ، بویژه در بخش تاریخ آن، به‌طور وسیعی به آنها رجوع خواهیم کرد.

دو اثر پیشگام دربارهٔ ناسیونالیسم بلوچ را سلیگ هریسون و عنایت الله بلوچ نوشته‌اند.<sup>8</sup> کتاب هریسون جامع‌ترین و روزآمدترین تحقیق در خصوص ناسیونالیسم بلوچ، پویش درونی آن، و الزامات منطقه‌ای و بین‌المللی اش محسوب می‌شود. با وجود این، توجه تحلیل در این اثر بیشتر

8. Selig S. Harrison, *In Afghanistan's Shadow; Baluch Nationalism and Soviet Temptations* (Washington, 1980).

به جنبش بلوچ در پاکستان معطوف است تا در ایران. حتی در مورد کتاب‌های عنایت الله بلوچ نیز عمدتاً چنین است. تنها پژوهش دیگر سیاسی در این خصوص به قلم آخرداد بلوچ، از بلوچ‌های ایران است، با اینهمه این اثر فقط در تحلیل جنبش ملی بلوچ و سازمان‌های آن در بلوچستان غربی پس از انقلاب ۱۹۷۹ ایران سودمند است، در حالی که به جنبش در پیش از تاریخ یاد شده به ندرت اشاره‌ای دارد. دیگر پژوهش مهم درباره‌ی تاریخ ناسیونالیسم بلوچ چند کتاب از عنایت بلوچ است که مورخی ساکن آلمان غربی است.<sup>۹</sup> این‌ها و دیگر آثار تاریخی که در فصل بعدی به آنها رجوع خواهد شد، در هر مطالعه‌ای در خصوص ناسیونالیسم بلوچ از منظر تاریخی ضرورت دارند. دیگر فقره‌ای که خصوصاً به این مسئله می‌پردازد اثر نادر انتصار است که آن نیز عمدتاً ناظر بر ناسیونالیسم بلوچ در پاکستان و افغانستان است تا ایران.<sup>۱۰</sup>

---

.۹. آخرداد بلوچ، سیاست در بلوچستان (نشر مؤلف، ۱۹۸۳).

10. Nader Entessar, "Baluch Nationalism," in *Asian Affairs, An American Review* (November-December 1973).

## فصل ۱

### مبنای کلی ناسیونالیسم بلوچ

در این فصل مبنای کلی یا بنیان‌های عام ناسیونالیسم بلوچ، عناصری که قوم بلوچ را به هم‌دیگر پیوند می‌دهد و حس ملیت را در آنان به وجود می‌آورد تشریح و تحلیل می‌شود. این عناصر، سرزمین و زبان و فرهنگ و دین و تاریخ و منشأ قومی بلوچ هستند. از این میان مبنای تاریخی ناسیونالیسم بلوچ به تفصیل بیشتری بررسی شده است تا مسئله را در زمینه‌ی درست تاریخی اش طرح کند.

#### بلوچستان

بلوچستان نامگذاری معاصری برای گدروسیا، سرزمین ایچتیوفاگی<sup>۱</sup>، و بخش‌هایی از درانگیا در تواریخ یونان باستان است و از مکران (مطابق با دو ناحیه‌ی نخست)، توران (ارتفاعات کلات در مرکز بلوچستان) و سجستان (درانگیا) سده‌های میانه تشکیل می‌شود.<sup>۱</sup> نام «بلوچستان»، که به معنی سرزمین بلوچ است، مفهوم ضمنی دلالتگری دارد که زاینده‌ی حس ملی

---

1. Arrian, *The Campaigns of Alexander*. trans by Aubrey de Selincourt. (New York, 1971), pp. 331-40.

است و آن سرزمین را با قوم بلوچ هم هویت می‌سازد.<sup>۳</sup> گانکووسکی، پژوهشگر روس در این زمینه، پیدایش آن را به «تشکیل میلت فئودالی بلوچ» و پراکندگی قوم بلوچ در پهنه‌ی این سرزمین را با نامی که تا امروز دوام آورده است به دوره‌ای بین سده‌های سیزدهم و چهاردهم نسبت می‌دهد.<sup>۴</sup> لرد کُرزون معتقد است که نادرشاه افشار نام فعلی این سرزمین را در نیمه‌ی سده‌ی هجدهم به آن داده است.<sup>۵</sup> مری بلوچ پدید آمدن این نام را مقارن با پراکندگی بلوچ‌ها در سرتاسر سرزمین در دهه‌های اولیه سده‌ی پانزدهم می‌داند و بدین سان کمابیش فرض نخست را می‌پذیرد. این و دیگر گزارش‌های تاریخی بلوچ هم‌چنین منشأ این نام را به سده‌ی پانزدهم می‌رساند که بلوچ‌ها کنفراسیون قومی بزرگی پدید آوردن که همه‌ی سرزمین بلوچ را در بر می‌گرفت و قبیله‌های بلوچ را تحت حاکمیت و سلطه‌ی رندها متخد ساخت.<sup>۶</sup> از آن پس، بلوچ‌ها قدرت سیاسی و نظامی مهمی گشتند و زبان و فرهنگ بلوچی در سراسر سرزمین گسترش یافت. بنابراین در بین پژوهشگران این مبحث توافق کلی در مورد شناسایی این سرزمین به عنوان مهد هویت قومی -زبانی بلوچ وجود دارد.

این سرزمین پهناور بالغ بر ۲۴۰۰۰ مایل مربع وسعت دارد به علاوه‌ی یک خط ساحلی ۱۰۰۰ مایلی که از تنگه‌ی هرمز تا غرب بندر کراچی در کنار اقیانوس هند گسترده است. مرزهای آن از شمال به دره‌ی

۲. در مورد دیگر نام‌های مشابه نیز چنین است: مثل کردستان (سرزمین کردها)، عربستان (سرزمین عرب‌ها)، ازبکستان و غیره. در این نام پسوند «ستان» به معنی سرزمین و محل، به اسم قوم ساکن در آن اضافه شده است.

3. Yu. V. Gankovsky, *The Peoples of Pakistan, an Ethnic History* (Lahore, 1971), pp. 147-48.

4. G. N. Curzon, *Persia and the Persian Question*, 2 vols. (London, 1966), vol. 2, p. 255

5. Mir Khuda Bakhsh Bijarani Marri Baloch, *Searchlights on Baloches and Balochistan* (Karachi, 1974), p. 10.

هیرمند، از جنوب به اقیانوس هند، از غرب به استان کرمان در ایران، و از شرق به رود سند و مرز شمال غربی محدود می‌شود. در زمان حکومت بریتانیا از لحاظ سیاسی به سه بخش تقسیم شد. خط گلدنز مید در ۱۸۷۱ کشیده شد و در ۱۸۹۶ علامت‌گذاری شد و بلوچستان غربی به ایران و بخش شرقی که بزرگتر بود به هند بریتانیا اختصاص یافت. خط دوراند نیز که در ۱۸۹۴ توسط بریتانیا کشیده شد بلوچستان را بین هند بریتانیا و افغانستان باز هم تقسیم کرد و بخش کوچکی از بلوچستان شمالی به افغانستان رسید. این مرزها به عنوان میراث استعمار بریتانیا به پاکستان، ایران و افغانستان به ارث رسید و از آن زمان به تقسیم شدن سرزمین بلوچ تداوم بخشدید. امروزه، بخش شرقی شامل استان بلوچستان در پاکستان است و بالغ بر ۱۳۴۰۰۰ مایل مربع مساحت دارد و مرکز آن کویته است حال آن که بخش غربی در ایران به لحاظ اداری به سه بخش تقسیم می‌شود که بزرگترین قسمت چنان‌که در فصل ۳ خواهیم دید، استان سیستان و بلوچستان نامیده می‌شود و مرکزش زاهدان است.<sup>۶</sup>

بلوچستان همواره قربانی موقعیت جغرافیایی خود و هم‌چنین جغرافیایی خشن و آب و هوای بری و خشک بوده است. این سرزمین که از نظر جغرافیایی بین عربستان در غرب، ایران در شمال، و شبه قاره‌ی هند در شرق احاطه و محصور شده و از نظر استراتژیکی در مسیر راههای ارتباطی

۶. مثلاً گرزون بلوچستان را «کشوری بین هیرمند و دریای عرب و بین کرمان و سند» (همان، جلد ۲، ص ۲۲۵) تعریف کرده است. همین تعریف را دیگر مقامات بریتانیایی قرن نوزدهم از جمله A. W. Hughes در *The Century of Baluchistan* (۱۹۷۷) نیز داده‌اند. بلوچستان شرقی یکی از چهار ایالت پاکستان را تشکیل می‌دهد و مساحت‌ش بیش از ۱۳۴۰۰۰ مایل مربع یا نزدیک به نصف کل مساحت پاکستان است، چنان‌که در White Paper on Baluchistan (۱۹۷۴) آمده است. بلوچستان غربی به سه بخش تقسیم می‌شود که از آن میان استان سیستان و بلوچستان از همه بزرگتر است، در حالی که دو بخش کوچکتر از نظر اداری جزو استان‌های مجاور یعنی کرمان و هرمزگان اند که در فصل ۴ در بحث از بلوچستان ایران شرح خواهیم داد.

دریایی و زمینی بین خاورمیانه و جنوب آسیا قرار گرفته، همواره صحنه‌ی برخوردهای دائمی بین همسایگان قدرتمند خود بوده و توجه فاتحان را از هر سو به خود جلب کرده است. کوشش‌های سمیرامیس و کوروش برای گذراز این سرزمین و گذر مصیبت‌بار اسکندر کبیر و سپاهیانش از گدرو سیا در تواریخ باستان ثبت شده است. لشگریان اسلام و بازرگانان عرب بر سر راهشان به دره‌ی سند در سده‌ی هفتم از این سرزمین عبور کردند. از امواج ویرانگر یورش‌های ترکان و مغولان به خاورمیانه که از سده دهم تا پانزدهم طول کشید نیز در امان نماند.<sup>۷</sup>

دوباره در دوران معاصر بریتانیای کبیر در میانه سده نوزدهم آنجا را مستعمره کرد تا «معبر غربی» امپراتوری خود در هندوستان را از دسترس روسیه تزیاری محفوظ دارد. در طی جنگ سرد تنش و رقابت دم افزون بین ایالات متحده و اتحاد شوروی در جنوب آسیا و خاورمیانه، خلیج فارس و اقیانوس هند چنان که در فصل ۹ خواهیم دید، بلوچستان را یکبار دیگر در منطقه به طور بالقوه به صحنه‌ی برخورد مبدل کرد.

بلوچستان به لحاظ جغرافیایی با کوه‌های خشن و عظیمی در غرب، شمال شرقی و شرق و با کویر سهمگین لوت در شمال از بقیه‌ی فلات ایران جدا و مجزا شده است. این مرزهای طبیعی همیشه موانع عمدی و خطوط دفاعی قدرتمندی در برابر مهاجمان بیگانه بوده‌اند و لو این‌که نتوانسته‌اند مانع از یورش‌های بزرگ همچون حملاتی که پیش از این ذکر شد شوند. هم‌چنین باعث ازدواجی بلوچ و دشواری ارتباط آنان با فرهنگ‌های مجاور شده‌اند. آسان‌ترین راه ارتباطی بین بلوچستان و ایران دو راه نفوذی قدیم است که از کویر لوت به جنوب یا شمال می‌رود. از اینجا می‌توان چه از طریق سیستان و چه از راه کرمان وارد بلوچستان شد و به شهر بلوچی بمپور رسید. چنان که سپاهیان عرب در سده هفتم رسیدند یا بالعکس آن را

7. *Baluchistan through the Ages*, vol. 2. *Geography and History*. (Selection from Government Documents.) (Quetta, 1979), pp. 569-92.

اسکندر کبیر هزار سال پیش از آنان پیمود. هم‌چنین از این دو راه بود که قشون ایران به دستور رضا شاه پهلوی در ۱۹۲۸ وارد غرب بلوچستان شد.<sup>۸</sup> ویژگی بسیار چشمگیر این سرزمین برای هر بیننده‌ی خارجی بسیار آشنا و شناخته شده است؛ منطقه‌ی رعب‌انگیزی از تضادهای شدید طبیعی که بین رشته کوه‌های عظیم بایر، دشت‌های پرسنگلاخ، بیابان‌ها و دره‌های حاصلخیز در نوسان است. سلسله کوه‌های عظیم ساحلی مکران در جنوب، کوه‌های بشاغرد در شمال غرب، کوه آتشفشنانی تفتان (دفتان) و رشته کوه‌های بزمان که ادامه‌ی کوه‌های مرکزی و شمال شرقی ایران در منطقه سرحد در شمال بلوچستان است، کوه‌های پوشیده از برف ارتفاعات کلات مرکزی و رشته کوه‌های عظیم سلیمان ادامه کوهستان هندوکش در شمال شرق و شرق منظره‌ای عمده‌ای کوهستانی به این سرزمین بخشیده است. این کوه‌ها که گاهی یکصد مایل به طور موازی امتداد دارند، همواره موانع اصلی در برابر ارتباط آسان با این سرزمین بوده‌اند. در همان حال مخفی‌گاه‌هایی طبیعی‌اند و بلوچ‌ها را در هنگام جنگ و حمله‌ی یگانگان پناه می‌دهند. این خصوصیات طبیعی به بهترین نحو در این ترانه بلوچی ثبت شده است که می‌گوید: «این کوه‌های عظیم دوستان مایند و این تنگه‌های گذرنای پذیر یاران ما». <sup>۹</sup> نیز، رشته کوه‌های عظیم را بیابان‌گونه‌ها و دشت‌هایی سنگلاخ از هم جدا می‌کند که گستره‌هایی بایند و جوامع پراکنده را در آبادی‌ها و روستاهای با فواصل بعید از هم جدا می‌کنند. صحراهای خاران و سیستان نیز در شمال بلوچستان قرار دارد که امتداد جنوبی کویر لوت مرکزی در ایران است.

به طور طبیعی آب و هوای یک چنین منطقه‌ی وسیعی دارای تنوع خارق‌العاده‌ای است. در ارتفاعات شمالی و داخلی دمای هوای غالباً در زمستان به ۴۰ درجه فارنهایت کاهش می‌یابد در حالی که تابستان‌ها معتدل

8. Richard N. Frye, "Remarks on Baluchi History," in *Islamic Iran and Central Asia*, ed. R. N. Frye, (London, 1979), p. vii (44).

9. M. L. Dames, *Popular Poetry of the Baloches* (London, 1907), I, 45.

است. ناحیه ساحلی بسیار کرم است و دمای هوا در تابستان بین ۱۰۰ درجه تا ۱۲۰ درجه فارنهایت در نوسان است، حال آنکه زمستانها هوا مساعدتر است. بلوچستان با آنکه در مسیر بادهای موسمی جنوب غربی اقیانوس هند قرار دارد به خاطر ارتفاع کم رشته کوه‌های ساحلی مکران سالیانه به ندرت بیش از پنج تا دوازده اینچ باران به خود می‌بیند. در نتیجه آب‌های سطحی در آنجا نادر است و رودخانه‌های بزرگی در آنجا جریان ندارد. بیشتر رودها مسیر دائمی دارند اما فقط به هنگام باران‌های سنگین جریان آب در آن وجود دارد. غالباً آب باران به سرعت به زیر زمین فرو می‌رود و ناپدید می‌شود و در مسافت‌های دورتری دوباره بالا می‌آید یا در بستر سنگلاخ رودخانه‌ها ذخیره می‌شود.

با این حال دره‌ها و دشت‌های حاصل خیز زیادی در این سرزمین هست که در طول تاریخ مرکز آبادی‌ها و روستاهایی برای کل جمعیت ساکن بوده‌اند. معیشت کشاورزی به‌طور سنتی در دره‌های حاصل خیز مکران در جنوب، جلگه‌های غنی لاسپلا و کاچی در جنوب شرق، ناحیه بمپور که رود بمپور در شمال غرب آن را مشروب می‌کند. و چندین ناحیه کشاورزی پراکنده در سرتاسر منطقه متمرکز است. سلیگ هریسون از صاحب‌نظران عمدۀ در مسایل ناسیونالیسم بلوچ برآورد کرده است که از جمع کل ۸۵ میلیون جریب در بلوچستان پاکستان فقط  $\frac{3}{3}$  میلیون جریب کشت می‌شود که از آن مقدار فقط ۸۰۰۰۰ جریب قابل آبیاری است.<sup>۱۰</sup> مهم‌ترین فرآورده‌های کشاورزی شامل خرما، غلات، لوبيا و انواع میوه و سبزی است. قطعات نسبتاً بزرگ زمین‌های زیرکشت در این نواحی را عمدتاً رودها و چشمه‌های کوهستانی آبیاری می‌کنند در حالی که قطعات کوچک‌تر به وسیله کهن یا کاریز مشروب می‌شود که نوعی نظام آبیاری باستان براساس حفر سلسه چاه‌هایی است که از زیر زمین به هم مربوط می‌شوند و آب‌های زیرزمینی را به این ترتیب به سطح زمین می‌رسانند. این

10. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 9.

سیستم آبیاری در سراسر مکران و برخی نقاط ایران رایج است. زمین‌هایی هم هستند که خوشاب نامیده می‌شوند و باران‌های موسمی در آنها جمع و ذخیره می‌شود و منطقه را آبیاری می‌کنند. مهم‌تر این که بلوچستان تا حدود زیادی از لایه‌های آتشفسانی تشکیل شده است، از این رو اگر به قدر کفايت آبیاری شود حاصل خیز و قابل کشت خواهد بود. این نکته را به ویژه اکتشافات اخیر منابع عظیم آب‌های زیرزمینی در بسیاری از نقاط منطقه تأیید می‌کنند.

از سوی دیگر در سرحد و دیگر نقاط شمال بلوچستان و ارتفاعات کلات در مرکز که ناحیه‌ی کوهستانی و جلگه‌ها برای چرا مناسب‌تر از کشت‌اند، قبایل نیمه چادرنشینی منطقه را در جستجوی آب و مراتع جدید برای گله‌های گوسفند و بزشان در می‌نوردند. به طور سنتی اقتصاد کشاورزی (ارضی) در جنوب بلوچستان رواج داشته که در نتیجه فوئدالیسم ریشه‌داری در مکران پاگرفته است. در حالی که بخش شمالی منطقه تحت سیطره‌ی نظام قبیله‌ای و اقتصاد شبانی است. با این حال در بسیاری از نقاط اقتصاد دوگانه‌ی کشاورزی سکونتی و نظام شبانی در کنار هم وجود دارند و روستاییان و چادرنشینان را همچنان به خود مشغول می‌دارند. هر دو بخش به طور سنتی به تجارت نیز می‌پردازند و فراورده‌های دامی را با محصولات کشاورزی یا کالاهای ساخته شده در جوامع کوچک پیشه‌ور در آبادی‌ها یا با ماهی صید شده در سواحل منطقه مبادله می‌کنند. به علاوه همیشه گروهی از سوداگران در آبادی‌های کوچک و روستاهای وجود داشتند که به خرید و فروش کالاهای مختلف در نواحی این سرزمین می‌پرداختند. نوع دیگری از تجارت با سرزمین‌های مجاور بلوچستان صورت می‌گیرد و از این طریق عمدهاً خرما، فلزات و فراورده‌های دامی (پوست، پشم و مانند آن) از طریق راه‌های کاروان رو یا بنادر به شیخنشین‌های عربی، هند و افغانستان صادر می‌شود. در برابر این صادرات، ادویه و کالاهای صنعتی برای کشاورزی و جنگ، وارد می‌شود.

جغرافیای خشن و آب و هوای نامساعد منطقه لاجرم آثار خود را در تمام جوانب جامعه‌ی بلوچی بجاگذاشته و در تاریخ آن، ساختارها و نهادهای اجتماعی-اقتصادی و روانشناسی سیاسی آن تأثیر کرده است. انزوای جغرافیایی باعث شده است که هویت قومی و فرهنگی بلوچ محفوظ بماند و قوت‌گیرد و بدین سان از هضم و جذب شدن اش در فرهنگ همسایه جلوگیری شود. به علت آب و هوای خشک و کمبود منابع آب کافی، نواحی وسیع بایر جمعیت اندکی دارد که تعداد آن ۵ تا ۷ میلیون نفر در ۲۴۰۰۰۰ مایل مربع مساحت تخمین زده می‌شود. این حاکی از تقریباً هشت تا ده نفر تراکم جمعیتی در هر مایل مربع است. همین عوامل اکولوژیکی مسبب پراکندگی مراکز کشاورزی و مراعع نیز هست و بدین سان به ساختار اقتصاد سنتی فتووالی / قبیله‌ای و نهادهای اجتماعی-سیاسی متناسب‌اش شکل می‌دهد.<sup>۱۱</sup>

با این همه بلوچ‌ها احساس وابستگی و تعلق ریشه‌داری به سرزمین خود دارند که به نوبه خود موجب پیدایش احساس هویت و خودآگاهی ملی در آنان می‌شود. این تعلق با حس شدید تحسین و هشیاری در قبال

۱۱. اختلاف زیادی بین برآوردهای ناسیونالیست‌های بلوچ و آمارگیری رسمی جمعیت بلوچ وجود دارد. ارقامی که ناسیونالیست‌های بلوچ داده‌اند از ۳۰ میلیون نفر توسط احمد یارخان، آخرین حاکم کلات در *Inside Baluchistan* (کراچی، ۱۹۷۹)، ص ۷۰، تا ۱۴ میلیون نفر توسط مری در *Searchlights* (صفحه ۱۵-۲۴) در نوسان است. بر عکس آمار رسمی پاکستان در سال ۱۹۷۲ کل جمعیت بلوچ را ۲۴۸ میلیون نفر در ایالت بلوچستان اعلام کرده در حالی که آمارگیری ۱۹۷۶ ایران جمعیت استان بلوچستان خود را ۲۹۷ نفر ذکر کرده است. این ارقام شامل جمعیت غیربلوچ دو استان نیز هست اما جمعیت بلوچ خارج از بلوچستان را شامل نمی‌شود که تعدادش معادل جمعیت کل خود بلوچستان تخمین زده می‌شود و عمدتاً در سندسکونت دارند. هریسون در *In Afghanistan's Shadow* کل جمعیت بلوچ را ۵ میلیون نفر تخمین زده است. تحلیلی از جمعیت بلوچستان ایران در فصل ۳ ارائه خواهد شد. نگارنده جمعیت بلوچ را حدود ۱۰ میلیون نفر (۴-۳ میلیون نفر در ایران، ۷ میلیون نفر در پاکستان، ۳۰۰/۰۰۰ نفر در افغانستان، ۴۰۰/۰۰۰ نفر در امارات عربی خلیج فارس و ۳۰/۰۰۰ نفر در اتحاد سوری سابق) تخمین می‌زنند.

ویژگی‌های طبیعی سرزمین پیوند نزدیکی دارد، چنان که در یک ترانه‌ی کهن بلوچی متجلی است که می‌گوید «خس و خاشاک وطن به دنیابی می‌ارزد.» این حس غالباً در آوازهای میهنه‌ی آنان که در همایش‌های ناسیونالیستی خوانده می‌شود نیز عیان است، چنان که در نمونه‌ی زیر دیده می‌شود:

وطن دیگری شاید بهتر باشد  
آباد و پر جمعیت و نامدار باشد  
نهرهای عسل شاید در آن جاری باشد  
اما برای نصیر [حاکم بلوچستان از ۱۷۴۱ تا ۱۸۰۵]  
خاشاک وطن به همه دنیا می‌ارزد.<sup>۱۲</sup>

سرانجام این‌که فرایند نوسازی و توسعه‌ی اقتصادی در سالهای اخیر آغاز شده است تابخش‌های شرقی و غربی بلوچستان را تغییر دهد و دوران جدیدی را بیاگازد که مقدر است جامعه‌ی بلوچ و وطن تقسیم شده‌ی او را دگرگون سازد. تحقیقات محدودی که تاکنون در هر دو بخش صورت گرفته است نشان می‌دهد که این سرزمین از منابع کانی سرشاری از جمله نفت، گاز طبیعی، اورانیوم، زغالسنگ، کرومیت، مرمر، گوگرد، سنگ آهن و دیگر منابع بالقوه برخوردار است که تحقیقات بیشتری را می‌طلبد. تاکنون فقط معادن گاز طبیعی، زغالسنگ و مرمر در بخش پاکستان بلوچستان استخراج شده است در حالی که بخش ایرانی از این نظر بسیار عقب‌تر است. امکانات اقتصادی عظیمی برای توسعه‌ی منابع وسیع ماهیگیری و گسترش تسهیلات بندری در طول خط ساحلی تقریباً ۱۰۰۰ مایلی وجود دارد. با توجه به اکتشاف ذخایر عظیم آبهای زیرزمینی توانمندی‌های موجود برای گسترش

12. M. A. R. Barker and Mengal, Agil Khan. *A Course in Bluchi*, 2 vols. (Montreal, 1969) II, 400.

کشاورزی و توسعه شهرها در سالهای اخیر چند برابر شده است.<sup>۱۳</sup> کوتاه سخن آن که فرایند نوسازی چنان که در فصل ۳ خواهیم دید بر آن است که تأثیر موافع اکولوژیکی را کاهش دهد.

### تاریخ

علاوه بر یک وطن مشترک، تاریخ بلوچ نیز انگیزه‌ی منسجم نیرومندی است که با یک سلسله خاطرات مشترک تاریخی بر پایه تجارت مشترک تاریخی مردم، قوم بلوچ را به هم پیوند می‌دهد. ناسیونالیست‌های بلوچ احساس غرور نیرومندی نسبت به گذشته‌ی خود به خاطر توفیق در دفاع و حفظ هویت ملی و فرهنگی در برابر تهاجم‌های نیرومند خارجی در طول تاریخ دارند. از این رو، تاریخ بلوچ را تاریخ مبارزه‌ی مشترک دائمی با امپراتوری‌های مجاور و با بنیانگذاران امپراتوری تغییر می‌کنند و جنبش ملی بلوچ در دوره‌ی معاصر را آخرین مرحله‌ی این مبارزه مدام تلقی می‌کنند. هنوز خاطره دوران پیش از تقسیم در بلوچستان مشهور به دوره‌ی بلوچی (حدود ۱۹۴۸-۱۹۰۰) به آنان نیرو می‌دهد، دوره‌ای که بلوچ‌ها نه تنها خود مختار بودند بلکه در برابر حملات بی‌رحمانه بیگانگان به منظور الحاق دائم بلوچستان به امپراتوری‌های همسایه با موفقیت ایستادگی می‌کردند. جوهره‌ی تصور بلوچ‌ها از تاریخ‌شان در این اظهار نظر سلیگ هریسون به بهترین وجه نمایان است:

بلوچ‌ها همواره گذشته‌ی خود را در کتاب‌ها و مجلات و در ترانه‌ها زنده می‌دارند و تجدید می‌کنند و بدان اثر مثبت می‌بخشنند. نبردهای قدیم خود را در برابر ایرانیان، ترکان، اعراب، هندوان و دیگر مهاجمان به تفصیل و با جزئیات

---

۱۳. برای بحثی درباره‌ی منابع کانی بلوچستان بنگرید به: Marri, *Searchlights*, 269- 81.

آن به یاد می‌آورند و توجه دارند که سرداران‌شان، چه پیروز و چه شکست خورده، چه دلاورانه در این نبردها جنگیده‌اند. به قهرمانانی اشاره می‌کنند که برای رها شدن از یوغ اطاعت ستمگران نیرومند بیگانه مبارزه کردند و نقش وطن‌فروشانی را که به آرمان بلوچ‌ها خیانت کردند کمرنگ می‌کنند. از همه بالاتر، دستاوردهای فرمانروایان موفق‌تر خودشان را بزرگ‌تر نشان می‌دهند.<sup>۱۴</sup>

بنابراین، بررسی گزارش‌بلوچ‌ها از تاریخ‌شان حائز اهمیت است نه فقط برای آن که جنبش ملی بلوچ در دوران معاصر را در زمینه تاریخی اش قرار دهد بلکه هم‌چنین برای درک برخی توضیحات و تفسیرهای تاریخی که ناسیونالیست‌ها برای توجیه ادعاهای ملی امروزی خود از آنها استفاده می‌کنند.

مورخان نتوانسته‌اند بقطع معلوم کنند که بلوچ‌ها عقاب ساکنان باستان این منطقه همچون قبایل هند و آریایی‌اند که در حوالی میانه‌ی هزاره‌ی دوم پیش از میلاد به آنجا آمدند مانند گدر و سیاپی‌ها و سکاها، یا آن‌طور که زبان‌شناسان و اکثر مورخان تصور می‌کنند، اقوامی‌اند که پس از مهاجرت از کرانه‌های جنوبی دریای خزر به آن سرزمین، جایگزین آنان شدند و میراث‌شان را به ارث برdenد. در دوران پیش از اسلام تنها اشاره‌ها به قوم بلوچ با این نام را می‌توان در شاهنامه‌ی فردوسی، حماسه بزرگ ایرانیان در سده‌ی دهم، یافت. این اثر عمده‌ای به اساطیر ایران در پیش از اسلام می‌پردازد اما آخرین بخش‌های آن بازگویی رویدادها و چهره‌های دوران ساسانیان است و از این‌رو جنبه تاریخی دارد. از بلوچ‌ها در هر دو بخش یاد می‌شود. گفته می‌شود که بخشی از سپاه پادشاهان اساطیری ایران، کیکاووس و کیخسرو، را در جنگ با تورانیان تشکیل می‌داده‌اند. چنان که دیمز خاطرنشان ساخته است، «این معنای دیگری ندارد جز این‌که نام آنان در کتاب

14. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 12.

نام دیگران در سرودها و افسانه‌هایی که فردوسی بدانها رجوع کرده است آمده بود.<sup>۱۵</sup> وصف جنگ‌اوران بلوچ در شاهنامه قابل توجه است:

پس از آن که گوستاسم به اشکاش آمد... سپاهش از بیانگردان کوچ و بلوچ بود. که شوق جنگیدن داشتند. زلف‌ها بر فرق سر افراشته و کسی در جهان پشت آنان ندیده بود و از فرق سر تا نوک پا غرق سلاح بودند. هر بیرقش نقش پلنگ <sup>۱۶</sup> همی بود.

از نظر تاریخی اما اشاره به جنگ پارسیان و بلوچ‌ها در عهد شاهان ساسانی، اردشیر (احتمالاً بنیانگذار سلسه) و خسرو انسوشیر وان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی)، متناسب‌تر است. به سخن شاهنامه اردشیر برای مطیع ساختن بلوچ‌ها لشکر کشیده اما توفیقی نیافته بود. سپس گفته می‌شود که بلوچ‌ها یکبار دیگر در عهد خسرو انسوشیر وان هجوم آورده و کشور را ویران کده‌اند. این خبر و نیز داستان ناکامی سلف وی، شاهنشاه را بر سر خشم آورد و سپاهیانش موفق به نابود کردن بلوچ‌ها شدند. از آنجایی که این امر بین بلوچ‌های امروز و ملی‌گرایان فارس موضوع مناقشه است، ضروری است که عین سخن شاهنامه را در اینجا نقل کنیم. در شاهنامه چنین آمده است:

به راه اندر آگاهی آمد به شاه  
که گشت از بلوچی جهانی سیاه

15. M. L. Dames, *The Baluch Race, A Historical and Ethnological Sketch*. (London, 1904), p. 26.

۱۶. طبق منبع زیر:

Sardar Khan in *the History of the Baluch Race and Baluchistan* (Karachi, 1958), p. 29.

زبس کشتن و غارت و تاختن  
 زمین را به آب اندر اندادختن  
 زگیلان تباہی فزوونست ازین  
 ز نفرین پراگنده شد آفرین  
 دل شاه نوشین روان شد غمی  
 برآمیخت اندوه با خرمی  
 به ایرانیان گفت الانان و هند  
 شد از بیم شمشیر ما چون پرند  
 بسنده نباشیم با شهر خویش  
 همی شیر جوییم پیچان ز میش  
 بدو گفت گوینده کای شهریار  
 به پالیز گل نیست بی زخم خار  
 همان مرز تا بود با رنج بود  
 ز بهر پراگنده گنج بود  
 ز کار بلوچ ارجمند اردشیر  
 بکوشید با کاردانان پیر  
 نبد سودمندی به افسون و رنگ  
 نه از بند و ز رنج و پیکار و جنگ  
 اگر چند بد این سخن ناگزیر  
 بپوشید بر خویشن اردشیر  
 زگفتار دهقان برآشافت شاه  
 به سوی بلوچ اندر آمد ز راه  
 چو آمد به نزدیک آن مرز و کوه  
 بگردید گرد اندرش با گروه

بر آنگونه گرد اندر آمد سپاه  
 که بستند ز انبوه بر باد راه  
 همه دامن کوه تا روی شخ  
 سپه بود برسان مور و ملخ  
 منادی گری گرد لشکر بگشت  
 خروش آمد از غار و زکوه و دشت  
 که از کوچگه هر که یابید خرد  
 و گر تیغ دارند مردان گرد  
 و گر انجمن باشد از اندکی  
 نباید که یابد رهایی یکی  
 چو آگاه شد لشکر از خشم شاه  
 سوار و پیاده ببستند راه  
 زایشان فراوان و اندک نماند  
 زن و مرد جنگی و کودک نماند  
 سراسر به شمشیر بگذاشتند  
 ستم کردن و رنج برداشتند  
 ببود ایمن از رنج شاه جهان  
 بلوچی نماند آشکار و نهان  
 چنان بد که بر کوه ایشان گله  
 بدی بی نگهبان و کرده یله  
 شبان هم نبودی پس گوسفند  
 به هامون و بر تیغ کوه بلند  
 همه رنجها خوار بگذاشتند  
 در و کوه را خانه پنداشتند<sup>۱۷</sup>

17. Ibid, pp. 29-31. See, also, Firdause, *Shahname*, trans. by Arthur G. Warner

ارتباط تاریخی این سطور شاهنامه هر چه باشد، همچنان محل مناقشه و تفسیرهای گوناگون بین ناسیونالیست‌های ایرانی و بلوچی خواهد بود. مرّی آن را شاهدی می‌داند بر این‌که بلوچ‌ها باید غائله‌ی سهمگینی راه اندادخته باشند که پادشاه بزرگی چون انوشیروان از پیروزی خود بر آنان این چنین مسرور می‌شود و بنابراین «آن‌گونه که بعضی سورخان بدخواه ایرانی و سیاحان کم اطلاع غربی می‌گویند مشتی قبایل راهزن و مزاحم نبوده‌اند». <sup>۱۸</sup> سردارخان بلوچ، دیگر مورخ این ابیات را اشاره دیگری بر خصوصت تاریخی دو طرف می‌داند و از این‌رو انوشیروان را به خاطر سرکوب شدید بلوچ‌ها تحقیر می‌کند.<sup>۱۹</sup>

در نتیجه بعضی پژوهشگران معتقدند که عملیات نظامی انوشیروان بر ضد بلوچ‌هان نقش عمده‌ای در حوادث بعدی داشته است که به هنگام حمله‌ی اعراب و تسخیر ایران در سده‌ی هفتم یا هشتاد و پنج سال بعد بلوچ‌ها سپاه ساسانیان را ترک کردند و به سپاه مسلمانان پیوستند. ناصر عسگری نویسنده‌ی ایرانی «قساوتی» را که انوشیروان در حق بلوچ‌ها رواداشت علت احتمالی می‌داند که باعث شد سردار مشهور بلوچ موسوم به سیاه سوار بلوچ سپاه ساسانیان را ترک کند و به قشون اعراب مهاجم بپیوندد.<sup>۲۰</sup> از سوی دیگر ملک‌الشعرای بهار، شاعر و مورخ دوره‌ی رضا شاه پهلوی شکست ایران در جبهه‌ی شوش را به خیانت سردار بلوچ، سیاه سوار نسبت می‌دهد و

and Edmond Warner (London, n. d.), 7, 241-43.

18. Marri, *Searchlights*, pp. 40, 45.

19. Muhammad Sardar Khan Baluch, *The Great Baluch, Life and Times of Ameer Chakar Rind, 1454-1551 A. D.*, (Quetta, Baluchi Academy, 1965), pp. 19-20.

۲۰. ناصر عسکری، مقدمه‌ای بر شناخت استان سیستان و بلوچستان، (تهران، ۱۳۵۷، ص ۵۹، ۱۱۷-۱۸).

او راهمن سردار اسواره می‌داند که بلاذری<sup>۲۱</sup> و قایع‌نویس عرب‌سده‌ی نهم ذکر کرده است. سردارخان بلوچ در پاسخ بهار آن سردار را «قهرمان بلوچی» می‌نامد، در حالی که مری عقیده‌ی بهار رانشانه‌ای از «نفرت شخصی وی از بلوچ‌ها» محسوب می‌دارد و معتقد است که شاعر ناسیونالیست «باید تحت تأثیر حوادث زمانه خود بوده باشد که سرووش رضا شاه پهلوی با شور و اشتیاق مشغول سرکوب اقوام بلوچ ایران بود».<sup>۲۲</sup> این دو مورد را در اینجا ذکر کردیم تا نشان دهیم که حوادث تاریخی، صرف نظر از اینکه بحث‌انگیزند، چگونه موضوع تفسیر ناسیونالیستی قرار گرفته‌اند که به نوبه خود بر دریافت‌های ملی در هر طرفی تأثیر می‌گذارد و تا حدودی بدان شکل می‌دهد.

در دوره اسلامی، قدیم‌ترین گزارش‌ها از قوم بلوچ در آثار جغرافیدانان مسلمان سده دهم پراکنده است که از آن میان مسعودی (۹۴۳ میلادی)، استخری (۹۵۱ میلادی) و ابن حوقل مشهور ترند؛ در حالی که در سده‌های بعدی وقایع‌نامه‌های ادريسي، یاقوت حموی و بسیاری دیگر از مؤلفان سده‌های میانه بر تاریخ این قوم پرتوی می‌افکنند. در این متون بلوچ‌ها «بلوس» یا «بولوس» نامیده می‌شوند و در کنار «فُس» مانند «فَس» و «بولوس» از آنان یاد می‌شود. حال آنکه منابع فارسی سده‌های میانه، چنان‌که در شاهنامه، آنها را «کوش و بلوچ» می‌نامند. با اینحال، این‌که این دو متراffد‌اند یا به دو قوم مختلف اشاره دارند هنوز از سوی مورخان روشن نشده است. از این منابع در می‌یابیم که در سده دهم بلوچ‌ها در شرق کرمان، غرب مکران و در بخش‌هایی از سیستان زندگی و به زبان خود، نه زبان فارسی که زبان رایج در کرمان بود، تکلم می‌کرده‌اند؛ قبایل بسیاری بوده‌اند

۲۱. برای شرحی درباره‌ی اساویری (جمع سوار) ر. ک: بلاذری، *فتح البلدان*، ترجمه‌ی آذرناش آذرناش (تهران، انتشارات خواجه، ۱۳۶۷)، ص ۴۱-۲۳۵.

22. Sardar Khan, *The Great Baluch*, pp. 21-22; Marri, *Searchlights*, p. 96.

و هر کدام سرکرده خاص خود را داشتند؛ عمدتاً به دامپوری می‌پرداختند و هم‌چنین به غارتگری شهره بودند. با اینهمه، ادريسي و یاقوت حموی نکته اخیر را تأیید نمی‌کنند و آنان را اقوامی غنی و توانگر توصیف می‌کنند که گله‌های فراوان داشتند و به کاروان‌ها حمله نمی‌بردند.<sup>۲۳</sup>

آخرین فتوحات اعراب در مکران را ظاهراً سردار اموی محمد ابن قاسم صورت داده و خود نیز در ۷۰۷ میلادی (۸۹ هجری) حاکم آنجا بوده است. از آن پس این سرزمین دست کم تا اوخر سده دهم که حکومت مرکزی خلفای عباسی سقوط کرد تحت استیلای حکام عرب بود. اعراب در آنجا پادگان‌های بزرگ واستحکامات دریایی ساختند و به صورت پایگاهی برای فتوحات آتی خود در سند و آن سوتر از آن استفاده کردند. به موازات این، مراکز تجاری اعراب در مکران توسعه یافت و راه‌های تجاری قدیم که از هند از طریق مکران به ایران می‌رسید احیا شد. هم‌چنین می‌دانیم که بسیاری از قبایل عرب به تدریج در این سرزمین بخصوص در نواحی ساحلی مکران سکونت اختیار کردند.<sup>۲۴</sup>

دوران حکومت اسلامی که مورد بحث است دوره‌ی حکومت مستقیم اعراب بر مکران است که تا پایان سده دهم طول کشید. قوم بلوچ در این دوره نه تنها به تدریج اسلام آورد و زیر پرچم آن متحد شد بلکه از زیر فشار دائم سیاسی و نظامی ایران در شمال نیز رهایی یافت. علاوه بر این، با

23. Le Strange, *The Lands of Eastern Caliphate* (Cambridge, 1905) pp. 299-334.; Dames, *The Baluch Race* (London, 1904); Frye, "Remarks on Baluchi History," pp. 46-47; and also: *The Golden Age of Persia* (London, 1975), pp. 111-12.; Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia or Eight Years in Iran* (London, 1902), pp. 102.

24. Fry, *The Golden Age of Persia*, p. 83.

برای شرحی درباره اهمیت استراتژیک مکران، همچنین برای اعراب و نیز شرحی درباره شهرها و راه‌های تجاری اش در آن زمان ر. ک.:

Sir Thomas Holdish, *The Gate of India* (Quetta, 1977), chs. 5-12, particularly chs. 8-12, pp. 284-390

رشد تجارت و سوداگری و شکوفایی آن در شهرها و بنادر تحت استیلای اعراب به رفاه مادی نیز دست یافت و راههای تجاری قدیم از طریق دریا و زمین که هند را از طریق مکران به ایران و عربستان وصل می‌کرد احیا شد. این تحولات ظاهرآ ن نقش مهمی در فراهم آوردن امکانات تشکیل اتحادیه‌های قبیله‌ای بلوچ داشته است که به حاکمیت تدریجی سیاسی و نظامی آنان در طی سده‌ی دهم تا سده‌ی سیزدهم در مناطقی انجامید که اکنون بلوچستان را تشکیل می‌دادند.

با برافتادن حکومت مرکزی خلافت اسلامی در پایان سده‌ی دهم، حکام محلی و رؤسای قبایل مجدداً قدرت و نفوذ یافتند و اعلام موجودیت کردند. دقیقاً در این زمان است که وقایع نویسان مسلمان، که تعدادی از آنان را نام بردیم، در اشاره به برخوردهای اقوام بلوچ با حکام محلی بالنده اعم از ایرانی و ترک در کرمان، خراسان و سیستان از آنان نام بردند. گفته می‌شود که قوم بلوچ در کرمان از حکام دیلمی، علاءالدوله (۹۴۹-۹۸۲ میلادی) و پسرعمش معزالدوله، در نیمه دوم سده دهم، شکست سختی خورده است.<sup>۲۵</sup> آنان هم چنین در حوالی خابس از لشکریان سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود در آغاز سده‌ی یازدهم شکست خوردند و تار و مار شدند.<sup>۲۶</sup> پس از آن به دنبال یورش سلجوقیان به کرمان، بلوچ‌ها به سمت شرق سرازیر گشتند و در سده‌های یازدهم و دوازدهم در پهنه سیستان و مکران پراکنده شدند. در دوران یورش مغولان و بر اثر حملات ویرانگر آنان ظاهرآ به شرق مکران نیز راه بردند و در میانه سده سیزدهم وارد نواحی سند شده‌اند.<sup>۲۷</sup>

25. Dames, *The Baluch Race*, p. 32; Marri, *Searchlights*, pp. 101-8.

26. Gankovsky, *The Peoples of Pakistan*, p. 146; Marri, *Searchlights*, pp. 118-19; Frye, ed. *The Cambridge History of Iran* (London, 1968-1983), vol. 4, 173, 189.

27. Frye, "Remark...", pp. 46-47; Dames, *Baluch Race*, pp. 33-34.

این حوادث ظاهراً موجب پراکندگی و تفرقه سازمان طایفه‌ای و تشکیل گروه‌بندی‌های فراگیر قبیله‌ای گشته است که نه تنها از نظر خصوصت شدید حکام شمالی که پیش تر ذکر شد اثر زیادی داشت بلکه موجب تراکم قدرت آن حکام در مکران در طی سده‌های یازدهم تا سیزدهم شد. دیمز و دیگر پژوهشگران فولکلور و افسانه‌های قومی بلوچ این دوره‌ی بین سده‌ی یازده و سده‌ی دوازده را همزمان با دوران حیات نیای افسانه‌ای بلوچ‌ها، میرجلال خان، می‌دانند که گفته می‌شود سرکرده همه اقوام بلوچ بوده است که سپس آن را به صورت «پیکره‌ی واحد»ی با چهل و چهار قبیله یا بلوک، درآورد. او چهار پسر به نام‌های رند، لاشاری، هوت، کورای، و یک دختر به نام جاتو داشت که تا امروز نام‌هایشان بر روی قبایل بزرگ بجا مانده است. گانکووسکی در تأیید آن می‌گوید «ظاهراً در این دوره است که اتحادیه‌های عمدی قبایل صورت گرفت و هستهٔ ملیت فئodalی بلوچ که متعاقب آن ظهرور کرد، تشکیل شد.» او می‌افزاید: «چند دولت فئodalی کوچک» نیز شامل توران که مرکزش خضدار در بلوچستان شرقی بود، کنایل، گنداؤه امروزی، کیچ در مکران غربی و مانند آن، در آنجا پدید آمد.<sup>۲۸</sup>

شواهد حاکی است که سرزمین در سده‌های میانه پر رونق‌تر از چند سده‌ی اخیر بود. صنیع الدله، جغرافیدان ایرانی می‌گوید که در سده‌های میانه، فولاد، شکر، مس و دیگر فلزات از بلوچستان به هند، خراسان و کابل صادر می‌شد.<sup>۲۹</sup> سرپرسی سایکس با تکیه به منابع سده‌ی دوازدهم می‌گوید در طی سلطنت طغل شاه سلجوقی در کرمان عواید حاصل از عوارض ابریشم در مکران ۳۰۰۰۰ دینار بود در حالی که عوارض گرد آمده فقط از

28. Gankovsky, *The Peoples of Pakistan*, p. 146

۲۹. صنیع الدله، مرآة البلدان، (تهران، بی‌نا. ۱۲۹۴).

بندر تر نصف آن مقدار می‌شد.<sup>۳۰</sup> در بلوچستان غربی شهرهای بمپور، دیزک، فَصَرْ کند، کیچ و پنج گور مراکز عمدهٔ حیات فرهنگی و اقتصادی بودند. مارکو پولو نیز از این سرزمین بازدید کرده است و در ضمن سفرهایش در شرق از آن به کیچ و مکران یاد می‌کند و چنین می‌گوید:

اینجا قلمرو پادشاهی بزرگی است با شاه و زبان خاص خود. بعضی از اهالی آن بت پرست‌اند اما بیشترشان ساراسن [عرب]‌اند. از راه تجارت و صناعت زندگی می‌کنند. برنج و گندم فراوان دارند. غذاهای اصلی برنج، گوشت و شیر است، باز رگانان زیادی از راه دریا و خشکی به اینجا می‌آیند و انواع کالاهای را با خود می‌آورند و محصولات این سرزمین را صادر می‌کنند. مطلب قابل ذکر دیگری نیست.<sup>۳۱</sup>

با اینحال، به دنبال حملهٔ مغول در میانهٔ قرن سیزدهم و تاخت و تازهای تیمور در سدهٔ بعدی در آن سرزمین منجر به زوال کشاورزی و تخریب سیستم‌های آبیاری شد و مهاجرت انبوه قبایل از مکران به منتهای جنوب و شمال شرق و ورودشان به سند و پنجاب در سده‌های چهاردهم و پانزدهم را سبب شد.<sup>۳۲</sup>

### دورهٔ بلوچی (۱۹۴۸-۱۴۰۰)

دورهٔ یا زمانهٔ بلوچی مفهومی تاریخی است که مردم بلوچ در اشاره به اوضاع موجود بلوچستان پیش از تقسیم آن سرزمین توسط بریتانیا در نیمهٔ نخست سده‌ی بیستم به کار می‌برند. این دوره ظاهراً با فرایند زوال اقتدار مرکزی

30. Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia*, p. 100.

31. *The Travels of Marco Polo*, trans. Raoland Letham (New York, 1958), pp. 293-94.

32. Dames, *Baluch Race*, p. 34; Gankovsky, *Peoples of Pakistan*, pp. 146-47.

خلافت و ظهور آتی بلوچ‌ها در بلوچستان غربی در نخستین سالهای سده یازدهم آغاز شده است. چنان که پیش تر گفته شد، در پایان سده چهاردهم اکثر نواحی بلوچستان امروز بتدریج وحدت یافته و تحت کنترل بلوچ درآمده بود. نیز در ضمن همین دوره است که منابع فئودالی و قبیله‌ای به عنوان صورت مسلط سازمان اجتماعی و سیاسی شکلی به خود گرفت که در بعضی نقاط بلوچستان تا امروز به جا مانده است. در نتیجه، دوره‌ی پیش از تقسیم را بلوچ‌ها دوره‌ی بلوچی یا زمانه‌ی بلوچی می‌نامند و حاکی از دورانی است که نهادهای سیاسی و نظامی بلوچی و هم‌چنین فرهنگ و زبان بلوچی در سراسر آن سرزمین رایج و جاری بود. در اینجا این مفهوم خصوصاً به دورانی بین سده‌ی پانزدهم و نیمه نخست قرن بیستم که تقسیم کنونی صورت گرفت اطلاق می‌شود. حکومت استعماری بریتانیا (۱۹۴۷-۱۸۵۴) نیز جزو این دوره است زیرا جایگزین حکومت و نهادهای سیاسی بلوچ نشد بلکه چنان که بعد خواهیم دید صرفاً سیستم اداری خود را موازی با آن پدید آورد.

دوره‌ی بلوچی سه ویژگی اصلی دارد. در وهله اول، در بخش اعظم این دوره بلوچستان از امپراتوری‌های همسایه‌اش استقلال یافت. نه تنها وقتی که به واسطه نخستین اتحادیه قبیله‌ای بلوچ که رندها در اوایل سده‌ی پانزدهم صورت دادند و نیز به واسطه خانات کلات (۱۶۶۶-۱۹۴۸) به وحدت دست یافت، بلکه وقتی به چندین حکومت یا خانات مستقل فئودالی تقسیم شد نیز چنین بود. فقط پادشاهان بسیار قدرتمند ایران چون شاه عباس صفوی و نادرشاه قادر بودند اقتدار خود را تابخش‌هایی از آن سرزمین برای مدت کوتاهی به ترتیب در اوایل سده هفدهم و ربع دوم سده هجدهم بسط دهند. به محض این‌که عملیات نظامی آنان یا خراج بگیران‌شان منطقه را ترک کردند، بلوچ‌ها دوباره ادعای استقلال کردند. چنان که در فصل بعدی شرح خواهیم داد در این دوره ایران سلطه اداری دائمی بر سراسر منطقه نداشت.

لرد کرزوں در تشریح اوضاع در بخش اعظم بلوچستان غربی در نیمة نخست سده نوزدهم می‌گوید «در بنادر اثری از اقتدار ایران مشاهده نمی‌شد و سرکردگان گه، باهو و سرباز همگی مستقل بودند». ۳۳ در سرتاسر دوره‌ی بلوچی وضع بقیه نقاط نیز چنین بود. بنابراین در دوره موربد بحث استقلال سیاسی بلوچ و فقدان حکومت سیاسی و اداری خارجی مشخصه اصلی است.

دوم این‌که، ویژگی این دوره استیلای نهادهای اجتماعی-سیاسی و فرهنگی بلوچ در بلوچستان است. بلوچ‌ها از مجموعه قوانین، سنت‌ها و نهادهای اجتماعی-سیاسی خاص خود پیروی می‌کردند؛ و منحصراً زبان و فرهنگ بلوچی تکلم و رعایت می‌شد. البته، در سراسر این دوران نظام فئودالی - قبیله‌ای حاکم بود. نظام فئودالی در مکران ریشه داشت و دارد که جمعیت ساکن اش اکثرآ به کشاورزی در شهرها و روستاهای پراکنده اشتغال داشتند. هر تیول یا خان‌نشین را حکومت می‌نامیدند که از چندین پاره آبادی و روستا به سرکردگی یک «حاکم» یا «خان» تشکیل می‌شد. خان در قلعه مرکزی مستقر بود که کلات میری نامیده می‌شد و معمو لاً در آبادی یا روستاهای بزرگتر قرار داشت.

مهم‌ترین حکومت‌ها در کج، دیزک، بمپور، پنجگور، قصرکند، سرباز، مگس، گه و باهو قرار داشتند که همگی مراکز اصلی فئودالی بودند و هر یک را چندین پاره آبادی و روستای کشاورزی و هم‌چنین قلعه‌ها احاطه می‌کرد. هر دهکده با قلعه خود یک حاکم کوچک‌تر داشت که ده یک محصول را به عنوان مالیات وصول می‌کرد و به مصرف برقراری سیستم آبیاری و تنفیذ قانون و نظم می‌رساند. بخشی از مالیات نیز به حاکم بزرگ ارسال می‌شد.

در چراگاه‌های پراکنده بلوچستان شمالی نظام قبیله‌ای حاکم بود. هر

33. Curzon, *Persia*, 2, 235.

قبیله‌ای سرکرده‌ای داشت و دارد که سردار نامیده می‌شد و غالباً از بین اولاد ذکور طایفهٔ حاکم در هر قبیلهٔ انتخاب می‌شد. قبیلهٔ به طایفه‌ها و خرد طایفه‌ها تقسیم می‌شود که هر یک سرکرده‌ای برای خود دارند. مراتع قبیلهٔ اشتراکی بود اما هر فرد قبیلهٔ می‌بایست یک دهم دام‌هایش را به سردار واگذار می‌کرد تا او بتواند امور داخلی و میان قبایلی قبیلهٔ را سامان دهد. قبایل و تیول‌های بلوچ از طریق داد و ستد و تجارت و مبادلهٔ محصولات کشاورزی و دامی به هم مربوط می‌شدند. به هنگام مواجهه با خطر خارجی مشترک با هم تعامل اجتماعی، همکاری سیاسی و اتحاد نظامی داشتند. اگرچه هر دو طرف از لحاظ اقتصاد معیشتی مستقل بودند، هرازگاهی منابع و امکانات محدود خود را یک کاسه می‌کردند و نوعی ارزش افزوده پدید می‌آوردند که برای تشکیل اتحادیه‌های بزرگ که شرح خواهیم داد ضرورت داشت. به سبب این ویژگی دورهٔ بلوچی راگاهی دوران حاکمی یا سرداری نیز می‌نامند.

سوم و مهم‌تر این که در این دورهٔ بلوچ‌ها دو اتحادیهٔ مستقل قبیله‌ای تشکیل دادند که قبایل بلوچ را متحد کرد و همهٔ مناطق بلوچ را تحت سلطه مرکزی آنها قرار داد. نخستین اتحادیهٔ قبیله‌ای را رنده‌ها در اواخر سدهٔ پانزدهم تشکیل دادند در حالی که اتحادیهٔ دوم خانات کلات را پدید آورد که در ۱۶۶۶ میلادی استقرار یافت. این آخرین دولت مستقل بلوچ بود که با نام دولت کلات تا سال ۱۹۴۸ زمان حکومت استعماری بریتانیا دوام آورد. بنابراین، اینها کانون ادعاهای ناسیونالیستی در مورد وحدت مجدد بلوچستان است.

دورهٔ بلوچی بیش از همهٔ با سلطهٔ رنده‌ها و بویژهٔ با حکومت میرچاکر رند (حدود ۱۵۱۱-۱۴۸۷) شناخته می‌شود. میرچاکر یکی از بزرگترین اتحادیه‌های قبیله‌ای بلوچ را پدید آورد که از کرمان در غرب تا درهٔ رود سند در شرق گسترده بود و بدینگونه برای نخستین بار بلوچستان

غربی و شرقی را در اوآخر سده پانزدهم متحد ساخت. این اتحادیه اساساً<sup>۳۴</sup> حول دو قبیله بسیار قدرتمند رند و لاشاری متصرف بود که هر یک به نوبه خود اتحادیه وسیعی با چند قبیله کوچکتر تشکیل داده بود. در گزارش‌های ناسیونالیست‌ها آمده است که میرجاکر قبایل انتقام‌جوی بلوج راساز مان داد و از آنان نیروی جنگی سهمگینی ساخت که مکران شرقی، ارتفاعات کلات و دشت‌های حاصلخیز کاچی در جنوب بلوچستان را مورد تاخت و تاز قرار دادند. تقریباً پس از ۱۴۸۷ میلادی بود که چاکر مقر خود را به سیبی در شرق بلوچستان انتقال داد و مراکز سنتی قدرت بلوج در بمپور و کیچ در غرب بلوچستان را پشت سر گذاشت. از آن پس، قدرت بلوج از غرب به شرق منتقل شد و از آن زمان همچنان در آن ناحیه متصرف است. او با متعدد ساختن نواحی شرقی بلوچستان در پنجاب پیش‌رفت و مولتان و مناطق جنوب پنجاب را در اوایل سده شانزدهم تخسیر کرد. این موفقیت منجر به مهاجرت کلان بلوج‌ها به سند و پنجاب گردید که بر ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و صحتهٔ سیاسی منطقه از آن زمان عمیقاً اثر گذاشت. هنوز نیز در سند و پنجاب همانند خود بلوچستان جمعیت بلوج انبوهی وجود دارد.

امروزه، ناسیونالیست‌های بلوج امیر چاکر را نخستین بنیانگذار ملت بلوج می‌دانند که موجب وحدت سیاسی و ارضی بلوچستان گردید. سردارخان در بلوج بزرگ حکومت چاکری را «عصر طلایی» بلوج و بلوچستان عنوان می‌کند و از این رو به او لقب «بلوج بزرگ» می‌دهد. در تصور تاریخی مردم بلوج او تا امروز تجسم افتخارات بلوج و مظهر شهامت و رشادت بلوج‌چی است. چنان که دیمز می‌گوید: «او هنوز یک سردار ایده‌آل بلوج است و قهرمانی‌هایش در افسانه‌های نوین به صورت اعجاز جلوه‌گر

34. Marri, *Searchlights*, pp. 61-62, 137-88; Harrisn, *In Afghanistan's Shadow*, pp. 12-15; Dames, *Baluch Race*, pp. 43-44.

می شود اما در ترانه های عصر خود او آثاری از مأوراء الطبیعه وجود ندارد.<sup>۳۵</sup>

علاوه بر این، عصر میر چاکر دوران کلاسیک حمامه های بلوچ یا ترانه ها و سرودهای قهرمانی و اشعار رومانتیک در تاریخ ادبیات بلوچ محسوب می شود. ظاهراً اکثر ترانه های بلوچی ریشه در این عصر دارند و حوادث، قهرمانی ها، شخصیت ها و نام قبایل و مکان هایی را شرح می دهند که در تاریخ بلوچ در سده های پانزدهم و شانزدهم هم نقش داشته اند.<sup>۳۶</sup> به موازات گسترش سلطه و نفوذ رند در منطقه، زبان بلوچی و ادبیات شفاهی اش نیز شکوفا شد و بدین سان فرهنگ و نظام ارزشی بلوچی نسبتاً متجانسی در سراسر منطقه تقویت و فرآگیر کرد. از این لحاظ می بینیم دستاوردها و خدمات چاکر از توفیق های سیاسی و نظامی اش ماندگار تر بوده است.

با اینهمه، اتحادیه قبیله ای چاکر را جنگ داخلی دیرپایی از هم گسست که مشهور به جنگ سی ساله است و بین رند ها و لاشاری ها در سالهای نخست سده شانزدهم روی داد. این جنگ ها اندکی پس از آن رخداد که بلوچ ها قدرت خود را در مناطق شرقی یکپارچه ساخته بودند و می خواستند به سند و پنجاب سرازیر گردند. جنگ همه منطقه سیی، ددار و کاچی را فرآگرفت؛ کل جامعه را به دو گروه متخاصل رند ها و لاشاری تقسیم کرد که هر گروهی در صدد کمک گرفتن از قدرتهای همسایه به ترتیب از خراسان و سند بود؛ و مآل حکومت یگانه چاکر را نابود کرد و او را واداشت که مقرش در سیی را ترک کند و به پنجاب برود که در همانجا در حوالی ۱۵۵۱ درگذشت. او را آنجا در ساتگرا دفن کردند.

35. Dames, *Popular Poetry of Baluchistan*, I, 28.

36. *Ibid.*, pp. xxi-xxiv; Sardar Khan, *The Great Baluch*, p. 40; Marri, *Searchlights*, pp. 61-62.

اکثر گزارش‌های ناسیونالیستی جنگ داخلی را به شکست چاکر در ایجاد ساختاری اداری نسبت می‌دهند که بتواند جایگزین نهادهای متشتت قبیله‌ای - فئودالی گردد که قدرت وی متکی به آنها بود. سردارخان حکومت چاکر را حکومت «زین و شمشیر» توصیف کرده است و اعتقاد دارد که در عصر وی با منحصر کردن قدرت سیاسی به خود از دیگر قبایل بلوچ جدا شده بودند و بدین رو موجب جنگ داخلی شدند که «بنای اقتدار بلوچ را پیش از آن که شالوده آن ثبیت گردد فرو ریخت و نابود کرد.<sup>۳۷</sup> میرگل خان نصیر و مری نیز کمایش همین نظر را دادند و لو این که بسیاری از مورخان بلوچ قبایل بلوچی سده‌ی شانزدهم را نهادهایی دموکراتیک تلقی می‌کنند که سردارها را به مشورت در جرگه (شورای قبیله‌ای) وامی داشت.<sup>۳۸</sup> با این حال، این نخستین اتحادیه موجب وحدت نظامی قبایل بلوچ به منظور حفظ امنیت قبایل شرقی بلوچستان گردید. با نیل به این مقصود، مسئله تقسیم قدرت بین رندها و لاشاری‌ها و توزیع غنائم حاصل از فتوحات جدید، امر تعیین کننده‌ای شد که کین توڑی‌های سنتی بین قبایل را یکبار دیگر برانگیخت که با هم منجر به جنگ داخلی شد.

سقوط اقتدار رند تمایلات مرکزگرا در میان حکام فئودال و سرداران قبایل را یکبار دیگر سست کرد و هرج و مرج و آشوبی که پس از آن درگرفت موجب تجزیه بلوچستان به چند حکومت یا خانات مستقل به ترتیب در شرق و غرب بلوچستان شد. ویژگی مناسبات این تیول‌ها جنگ و خصوصیت دائم بود که نه تنها مانع وحدت سیاسی شد بلکه آنان را تضعیف کرد و در معرض حملات خارجی قرار داد. در چنین وضعی بود که شاه

37. Sardar Khan, *The Great Baluch*, pp. 138-39.

38. Inayatullah Baluch, "Tribal System in Baluchistan, Its Origin and Transformation into a Cruel and Reactionary System." *Politics of Pakistan*, April 1980, pp. 6-8, 15.

عباس پادشاه قدرتمند صفوی قشونی تحت فرماندهی حاکم وقت کرمان گنجعلی خان به منطقه گسیل داشت که در ۱۶۱۳ به بلوچستان غربی حمله کرد. در نتیجه صفار حاکم محل در بمپور شکست خورد اماً در قبال خراج سنگینی برای شاه استقلال خود را باز یافت.

قدرتمندترین حکومت فئودالی بلوچ خانات کلات بود که نامش را از مرکز خود در کلات گرفته بود و سلسله احمد زای در سال ۱۶۶۶ در ارتفاعات مرکزی بلوچستان آن را بنیان گذاشت. خانات کلات که در اصل اتحادیه‌ای از قبایل براهوئی ساکن در منطقه کلات بوده بتدریج سلطه خود را بر دیگر خاننشین‌های مستقل بلوچ در مکران (کیچ، دیزک، پنجگور، بمپور، مگس، قصرکند)، لاس بلا، قنداووه و سرکردگان سرحد، خاران و قبیله‌نشین‌های بوگتی - مری تحمیل کرد. در نتیجه، در سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم کلات بر منطقه وسیعی بیش از قلمرو امیر چاکر تسلط داشت و در دوره حکومت عبدالله خان (۱۷۳۴-۱۷۱۴) و نصیرخان اول (۱۷۴۵-۱۸۰۵)، به ترتیب چهارمین و ششمین خان‌های کلات، به اوج اقتدار خود رسید.

عبدالله خان مدعی فرمانروایی بر همه سرزمین‌های بلوچ‌نشین بود که از قدهار (اکنون در افغانستان) در شمال، تا بندر عباس (اکنون در ایران) در جنوب و تا ناحیه دیره قاضی خان در مرز غربی پنجاب در شرق را فرا می‌گرفت. او بیشتر به خاطر عملیات نظامی بیرحمانه‌اش که قبیله‌ها را یکی پس از دیگری مطیع ساخت و مرزهای قلمرو خود را چندان گسترش داد که ناحیه‌ای بس بزرگتر از کل بلوچستان امروزی را در بر می‌گرفت، شهرت دارد. اماً این اقدامات نظامی توان او را کاهش داد؛ در نتیجه نتوانست نهادهای قبیله‌ای - فنودالی را به ساختار اداری واحدی برای سرزمین‌های تحت حکومت نظامی خود تبدیل کند. آخرین سالهای حکومت وی هم‌چنین مقارن با آغاز یورش نادرشاه، جهانگشای ایرانی و آخرین پادشاه

سنی مذهب ایران، به شبه قاره بود. این حادثه او را واداشت که برای حفظ قلمرو خود از دست اندازی ایرانیان به آن پادشاه خراج دهد.<sup>۳۹</sup> با اینحال ناسیونالیست‌های بلوچ نصیرخان اول (نیز مشهور به ناصرخان بلوچ یا ناصرخان نوری)، فرزند و دومنی جانشین عبدالله‌خان را به خاطر دستاوردها و موقفيت‌هایش در بنیانگذاری نهادی نيمه مدرن برای دولت بلوچ مورد ييشترین تحسين و ستایش قرار می‌دهند. او در ۱۷۴۱ بر تخت کلات نشست و بیش از نیم قرن حکومت کرد. قلمروش شامل بندر کراچی در شرق، همه بلوچستان تا مرزهای شرقی ایران در غرب، و مناطق پشت‌زبانِ دجل، مستونگ، و حران در شمال شرقی بود. او نخستین فرمانروای کلات بود که سازمان اداری متمرکزی را جایگزین ساختار حکومتی سنتی کرد و به این وسیله اقتدار مرکزی کلات را نهادینه ساخت.<sup>۴۰</sup> نهادهای بوروکراتیک حکومت مرکزی وی شامل (۱) دربار (۲) مجالس شورای دولتی که احمد یارخان آخرین حاکم کلات آن را «پارلمان بلوچ» می‌نامید، متشكل از مجلس کهتری انتخاب شده از بین قبایل و یک مجلس مهتر با اعضای انتصابی و (۳) یک اداره‌کشوری متشكل از یک وزیر مسئول امور روزمره داخلی و خارجی، یک وکیل مسئول نظارت بر عواید دولت، یک داروغه مسئول امنیت پایتخت و نایب‌هائی در شهرها و آبادی‌های تابعه بود.<sup>۴۱</sup> این البته آن تشکیلات اداری است که در آن زمان در کشورهای همجوار وجود داشته است. علاوه بر این، قشون ثابتی نیز پدید

39. Sykes, *Ten Thousand Miles*, p. 103.

40. Hughes, pp. 186-87.

برای شرح مختصری از تاریخ خانات کلات نیز ر. ک:

H. Pottinger, *Travels in Belochistan and Sind*, pp. 276-90; Nina Bailey Swidler, *The Political Structure of Tribal Federation, The Barahui of Baluchistan* (Ph.D. Dissertation, Coloumbia Un., 1969); Sardar Khan, *History of The Baluch Race*, pp. 75-127; Marri, *Searchlights*, pp. 225-49.

41. MirAhmad YarKhan Baluch, *Inside Baluchistan*, p. 84.

آورد که به چهار هنگ با قدرت تقریباً ۲۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰۰ سوار تقسیم می شد. چنان که سلیگ می گوید:

مهمنترین اقدام نصیرخان ایجاد یک ارتش یکشکل بلوچی ۲۵۰۰۰ نفره و ۱۰۰۰ شتر بود که طبق معیارهای جنوب غرب آسیا در سده هجدهم نیروی مؤثری محسوب می شد. اکثر قبایل عمده بلوچ برای نخستین بار در تاریخ شان در زیر پرچم سیستم مقبولی از سازمانها و سربازگیری نظامی متعدد شدند.<sup>۴۲</sup>

از این گذشته نصیرخان زیر ساخت اقتصادی کشور را با ایجاد شبکه گستردگی از راهها، کاروانسراها و بنادر تقویت کرد، سیستم‌های آبیاری را توسعه داد و با تجدید سازمان سیستم گردآوری مالیات و سایر درآمدها خزانه دولت را بهبود بخشید. گانکووسکی تأکید دارد که نصیرخان درآمدی سالانه بالغ بر سه میلیون روپیه داشت در حالی که سردارخان این رقم را بیش از چهار میلیون روپیه ذکر می کند.<sup>۴۳</sup> این امر به رغم این نکته است که در عصر ناصرخان بازرگانان و پیشه وران به منظور تشویق صنعت و تجارت از مالیات معاف بودند و بعضی از قبایل عمده مالیات نمی دادند و فقط سهمیه سرباز برای ارتش او تدارک می دیدند. خزانه دولت عواید خود را از مالیات ده درصد (ده یک) بر درآمد افراد، عواید حاصل از خالصه جات وسیع پراکنده در سراسر کشور شامل بخش‌های وسیعی از سراوان، کچ - قنداده و مالیات اخذ شده از قبایلی که سهمیه سرباز نداشتند تأمین می کرد.<sup>۴۴</sup>

چنان که پیشتر ذکر شد با ظهور نادرشاه و حمله اش به هند در

42. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 16.

43. Gankovsky, *The Peoples of Pakistan*, p. 151; Sardar Khan, *History of the Baluch Race*, p. 123.

44. Hughes, *op.cit*, pp. 185-86; Sardar Khan, *History of the Baluch Race*, p. 123.

۱۷۳۹، کلات شروع به دادن خراج به پادشاه ایران کرد. در نتیجه نادرشاه نصیرخان را یاری داد که در منازعه بر سر تخت حکمرانی کلات پس از مرگ پدرش عبدالله‌خان پیروز شود و به او لقب بیگلریگی بلوچستان داد. با کشته شدن نادرشاه در ۱۷۴۷ و آشوبی که بعداً در قلمروش درگرفت نصیرخان اعلام استقلال کرد اما احمدشاه ڈرانی به رقبت با او برخاست و او نیز همزمان در افغانستان اعلام استقلال کرد و بدین ترتیب مجبور شد خود مختاری افغان را پذیرد. ناصرخان استقلال خود را در ۱۷۵۸ متعاقب چند نبرد بی نتیجه بین افغان و بلوچ بازیافت اما با احمدشاه اتحاد نظامی بست که ناسیونالیست‌های بلوچ و افغان آن را به عنوان مبنای همکاری مداوم خود تا امروز قرار داده و ستوده‌اند. اتحاد افغان - بلوچ با توجه به اعتقاد هر دو طرف به تسنن، ظاهراً پاسخی بود به تهدید مشترکی که از سوی سلطنت نسبتاً قدرتمند و شیعه مذهب ایران متوجه کشورهای آنان بود و از لحظه مقابله‌ای با قدرت رو به افزایش سیک‌ها در پنجاب که در آن زمان استقلال داشت محسوب می‌شد. در نتیجه ناصرخان در اقدام نظامی اش در مشهد بر ضد ایران در ۱۷۵۹ و عملیاتش بر ضد سیک‌ها در ۱۷۶۱ به پادشاه افغان پیوست.

بر اثر این اقدامات است که در وقایعنامه‌های تاریخ بلوچ به او لقب نصیرخان «کبیر» می‌دهند و نامش در شعارهای ملی و ترانه‌های میهنی بلوچ ستوده می‌شود.<sup>۴۵</sup> امروز ناسیونالیست‌های بلوچ به توفيق او در ایجاد یک دولت بلوچ با حاکمیت سیاسی یکپارچه به عنوان سابقه‌ای تاریخی برای ادعاهای خود در خصوص اتحاد مجدد بلوچستان با حسرت می‌نگرند. عبارات زیر به قلم سر هنری پاتینجر که در ۱۸۱۰ از بلوچستان دیدن کرد، در توصیف شخصیت و اقدامات نصیرخان قابل توجه است:

---

45. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 18.

اگر در شخصیت نصیرخان، چه به عنوان یک سرباز و چه سیاستمدار و فرمانرو، تأمل کنیم و مردمانی را به یاد آوریم که وی در میان آنان می‌زیست، در او ترکیب خارق‌العاده‌ای از همه فضیلت‌هایی را خواهیم یافت که لازمه آن منزلت‌ها و وظایف است... او به عنوان سیاستمدار در عرض چند ماه قلمرو پهناوری را تحت استیلای خود درآورد که از فرمانروای بیرحمی به او رسیده بود. شاهد شایستگی اش آن‌که فرمان‌هایش را در دورترین نقاط همانقدر دقیق و سریع اطاعت می‌کردند که در نقاط نزدیک و دم دست، در اجرای وظایفش به عنوان فرمانرو چنان به عدالت و مساوات رفتار می‌کرد که نامش در میان اطرافیانش و همه طبقات مردم تامنه‌آلیه غرب به صورت ضربالمثل درآمد و هنوز نیز چنین است. به عبارت کوتاه، نصیرخان به ملت هوشیاری حکومت کرد، ملتی که اروپایی‌ها بعدها با آن آشنا شدند. او در طول زندگیش پدیده‌ای در میان فرمانروایان آسیا محسوب می‌شد.<sup>۴۶</sup>

اقتدار مرکزی کلات پس از مرگ نصیرخان در ۱۸۰۵ رو به سستی نهاد هرچند که استقلال خود را تا آمدن بریتانیای کثیر به صحنه در نیمه قرن نوزدهم حفظ کرد. گانکووسکی زوال حکومت کلات را به قصد حاکمان مناطق دیگر به بالا بردن سهم خود از کل عایدات اربابی باکاستن از سهمی که باید به خان<sup>۴۷</sup> کلات به عنوان سرکردهٔ دولت می‌پرداختند نسبت می‌دهد او مثال می‌زند که محمودخان (۱۷۹۵-۱۸۱۶) پسر و جانشین نصیرخان، فقط ۳۵۰۰۰ روپیه عایدات داشت در مقایسه با بیش از سه میلیون روپیه که پدرش گردآوری می‌کرد. بر عکس، نینا سویدلر، مردم‌شناس، می‌نویسد که خانات کلات نتوانست نظام مالیاتی یکسانی بر تجارت کاروانی و قبایلی اعمال می‌کند و به جای آن بیش از حد بر عواید

46. Pottinger, *Travels*, p. 285.

47. Gankovsky, *Peoples of Pakistan*, p. 151.

حاصل از خالصه جات قابل آبیاری اتکا کرد.<sup>۴۸</sup> اما چنان که آخرین خان کلات اشاره کرده است، نظام رایج اخذ مالیات در آن زمان مبتنی بر نظام سنتی مالیاتی اسلام (ده درصد یا عشريه = ده یک) بود که در دولت‌های اسلامی همچوار مانند ایران و افغانستان نیز مرسوم بود.<sup>۴۹</sup> علاوه بر این، تقسیم کار در بلوچستان در آن عصر چنان بود که خدمات نظامی را بر عهده‌ی قبیله‌ها قرار می‌داد که در بین فرمانروایان دودمانی و قشون شبه جزیره عربستان، ایران و افغانستان در قرن نوزدهم نیز عناصر اصلی بودند.

به لحاظ تاریخی سربرکشیدن کلات در ۱۶۶۶ – هم‌چنین ظهور دولت‌های مستقل افغانستان، سند و پنجاب در قرن هجدهم – با انحطاط و تجزیه‌ی امپراتوری‌های صفویه، مغول و ازبک و ظهور همزمان اقتدار استعماری بریتانیا در جنوب غرب آسیا مصادف است. از لحاظ داخلی، بلوچ‌ها استقلال خود را با یک سلسله اتحادهای ناپایدار با قدرتهای همسایه حفظ کردند. بلوچ‌ها که ظاهراً با ضعیف شدن صفویه تشجیع شده بودند با ۴۰۰۰ سوار در ۱۷۰۱ به بندر عباس حمله بردند. سپس به نیروی افغان‌های غیانزائی پیوستند. این نیروها تحت فرمان محمود به ایران تاختند. اصفهان پایتخت کشور را تصرف کردند و شاه صفوی را برانداختند. (۱۷۲۲) اما جانشین او اشرف را چون از نادرشاه شکست خورد کشتند. نادر به تلافی این خدمت کلات را از تعرض مصون داشت هرچند که کلات تا او بر تخت بود به ایران خراج می‌پرداخت. کلات مجبور بود به پادشاه افغان احمدشاه دُرّانی نیز مدت یازده سال از ۱۷۴۷ تا ۱۷۵۸ غرامت پردازد. از آن پس استقلال خود را بازیافت و ضمن پیمانی نظامی به

48. N. Swidler, *The Political Structure of a Tribal Federation; The Brahui of Baluchistan* (Ph.D. dissertation, Columbia University of Chicago, 1972).

49. Mir Ahmad Yar Khan Baluch, *Inside Baluchistan*, p. 85.

افغانستان پیوست.<sup>۵۰</sup> این حوادث اماً چندان اثر دیرپایی بر اوضاع اجتماعی - سیاسی داخلی در بلوچستان نداشت.

مهم‌ترین حادثه‌ای که در طی دوره‌ی بلوچی رخ داد ظهور سلطه استعماری بریتانیا در بلوچستان در نیمة سده نوزدهم بود. بلوچستان توجه بریتانیا را از سال ۱۸۰۷ که ناپلئون هیأتی به ایران فرستاد تا امکان حمله‌ای زمینی به هند از خاک ایران و بلوچستان را بسنجد به خود جلب کرده بود. توسعه‌ی دمافرون روسیه در آسیای مرکزی در نیمة سده نوزدهم بریتانیا را نگران ساخت و وادارش کرد که سلطه استعماری اش را بر بلوچستان إعمال کند تا امپراتوری خود را در هند مصون دارد و موضعش را در صحنۀ سیاسی «بازی بزرگ» در آسیای مرکزی، افغانستان و ایران که در آن زمان قدرت‌های اروپایی در آن درگیر بودند تقویت کند. هدف اصلی بریتانیا این بود که با امن ساختن افغانستان و ایران به عنوان کشورهای حائل که هند را از روسیه تزاری جدا می‌کردن جلوی پیشرفت روسیه را به سوی هند و آبهای گرم خلیج فارس و اقیانوس هند بگیرد. در نتیجه بریتانیا «سیاست به پیش» را اتخاذ کرد که بلوچستان را به زیر حاکمیت راج درآورد و امپراتوری را با ایران و افغانستان هم مرز ساخت.<sup>۵۱</sup> در این زمینه بلوچستان اهمیت استراتژیک دوگانه‌ای داشت. در وهله اول، به صورت پایگاه نظامی بریتانیا برای امنیت دولت‌های حائل افغانستان و ایران در برابر روسیه درآمد. در ثانی، حلقة بالارزشی در زنجیره‌ی ارتباطی شرق - غرب بریتانیا گردید که هند

50. Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia*, pp. 103-4.

۵۱. برای شرح شکل‌گیری «بازی بزرگ» و گسترش آتی مرزهای راجهی بریتانیائی به ماورای سند و پنجاب ر. ک.:

Edward Ingra, *The Beginning of the Great Game in Asia, 1828-1834* (Oxford, 1979); Richard Isaac Bruce, *The Forward Policy and Its Results* (London, 1990); Thomas Henry Thornton, *Colonel Sir Robert Sandeman, His Life and Work on Our Indian Frontier* (Quetta, 1977).

را به پایگاه‌های بریتانیا در خاورمیانه و اروپا پیوند می‌داد.<sup>۵۲</sup> در نتیجه، وقتی خان کلات نخواست معبر امنی برای نیروهای بریتانیا در طی نخستین جنگ انگلیس و افغان در سال ۱۸۳۸ فراهم سازد، بریتانیا به کلات حمله کرد، خان ضد انگلیسی، مهران خان، را کشت و در ۱۸۳۹ مدت کوتاهی پایتختش را اشغال کرد. در ۱۸۷۶ بریتانیا به تدریج قدرت اش را در بلوچستان شرقی با چند جنگ و یک رشته تماس‌های دیپلماتیک مستحکم کرده بود. یک رشته توافق‌ها و عهدنامه‌ها که در این دوره بر کلات تحمیل شد بر مناسبات بین کلات و بریتانیا حاکم بود. این عهدنامه‌ها به بریتانیا در ۱۸۳۹ حق عبور از کلات، در ۱۸۵۴ حق استقرار نیرو، در ۱۸۶۳ حق توسعه خط تلگراف هند-اروپا از طریق مکران ساحلی و حقوق دیگری داد که امتیازات اقتصادی و ارضی عمدہ‌ای به بریتانیا بخشید. ماده‌ی ۳ عهدنامه‌ای که بین دو طرف در ۱۸۵۴ امضا شد کلات را ملزم ساخت که «... بدون رضایت بریتانیا با دولت‌های دیگر وارد مذاکره نشود و روابط معمول دوستانه با همسایگان چون گذشته ادامه یابد». این پیش‌بینی در آخرین معاهده‌ای که طرفین در ۱۸۷۶ امضا کردن مورد تایید مجدد قرار گرفت و حکومت بریتانیا متعهد شد «... استقلال کلات را محترم شمارد و در صورت نیاز به تأمین اقتدار موجه و حفظ قلمرو خان در برابر حمله خارجی کمک کند».<sup>۵۳</sup> این معاهده با محدود کردن یا منحصر کردن مسئولیت دفاع از کلات و امور خارجی به بریتانیا در حالی که حاکمیت آن را در امور داخلی - دست‌کم در نظر - محترم می‌داشت، کلات را به دولتی نیمه مستقل یا تحت الحمایه تبدیل کرد.

حکومت استعماری بریتانیا فرایندی را برانگیخت که به تجزیه

52. Mir Ahmad Yar Khan Baluch, *Inside Baluchistan*, p. 225.

53. همان، ص ۲۳۱. برای متن معاهده‌های دیگری که بین کلات و حکومت بریتانیا منعقد شده ر. ک. ضمایم همان اثر.

تدریجی اقتدار مرکزی کلات، تقسیم بلوچستان بین ایران، افغانستان و هند بریتانیا، و سقوط آتی دولت کلات به عنوان مظہر استقلال سیاسی بلوچ متعاقب خروج بریتانیا از شبه قاره در ۱۹۴۷ انجامید. در وهله اول، بلوچستان در دوران استیلای بریتانیا به صورت چند واحد سیاسی و اداری درآمد که کلات را با آغاز قرن [ییستم] به ارتفاعات مرکزی و مکران شرقی تقلیل داد. ناحیه شمالی هم مرز با افغانستان مستقیماً به اشغال و تحت نظرت بریتانیا درآمد و چنان شد که بعداً «بلوچستان بریتانیا» نام گرفت. این ناحیه مرکز پایگاههای نظامی بریتانیا گردید که راههای تردد به افغانستان را کنترل می‌کرد. خاننشینهای خاران و لاس بلا از کلات اعلام استقلال کردند و بریتانیا آنان را به رسمیت شناخت. نواحی به اصطلاح کارگزاری، همچون منطقه نوشکی و نصیرآباد نیز وجود داشتند که به صورت اجاره در دست خان کلات بودند. اما کلات انتظار داشت که با متزلزل شدن اقتدار بریتانیا بر هند تسلط خود بر این نواحی را از دست بدهد.

با اینهمه، نگران‌کننده‌تر از همه برای کلات و بلوچستان تقسیم بین المللی بلوچستان بود. چنان که در فصل آتی به تفصیل خواهیم دید. خط گل‌زمید که در ۱۸۷۱ توسط ژنرال انگلیسی به همان نام کشیده و ۱۸۹۶ به عنوان مرز رسمی تعیین شد، بلوچستان غربی را به ایران واگذار کرد هرچند که تا دهه ۱۹۲۰ زیر نفوذ بریتانیا باقی ماند. علاوه بر این، خط دوراند که در ۱۸۹۴ کشیده شد بخش کوچکی از بلوچستان شمالی را به افغانستان داد. از آنجایی که بلوچستان غربی را در فصل‌های بعدی بررسی خواهیم کرد، در اینجا لازم است به اوضاع کلات در زمان استیلای استعماری بریتانیا توجه کنیم که تا ۱۹۴۷، زمان انقضای دوره بلوچی، طول کشید.

در وهله دوم، قدرت مرکزی خانهای کلات به واسطه سیستم حکومت موازی بریتانیا که به نام پدید آورنده‌اش، سندمن، کارگزار سیاسی بریتانیا در بلوچستان، به سیستم حکومتی سندمن شهرت داشت، تضعیف

شد. تحت این سیستم بریتانیا رسماً موظف شد در اختلافات بین خان و سردارانش و هم‌چنین بین خود سردارها، داوری کند. نقشی که پیش از ورود انگلیسی‌ها، در طول تاریخ به خان اختصاص داشت. در مرکز این حکومت اداری کارگزار مقیم بریتانیا در دربار خان که وظیفه‌اش راهنمایی خان در اداره امور کشورش بود، کارگزار فرماندار کل هندوستان که بلوچستان بریتانیا را اداره می‌کرد، و کارگزاران سیاسی در سطح مناطق قرار داشتند.

اگرچه سردارها به طور سنتی با توجه به قلمرو و رعایای شان از خود مختاری زیادی برخوردار بودند و در جرگه (شورای قبیله‌ای) به ریاست خان یا نمایندگانش حضور داشتند، با وجود این بخشی از سلسله مراتب دقیقی بودند که زنجیره فرماندهی و ارتباط مرکز برگرد خان کلات را تشکیل می‌دادد. آنان تا زمانی که تحت حمایت اقتدار نظامی و نظارت عالیه اداری بریتانیا بودند و از کمک‌های بریتانیا اطمینان داشتند اگر می‌خواستند می‌توانستند در برابر خان و حکومتش بایستند. این سیستم موازی موضع قدرت را از خان به کارگزاران انگلیسی انتقال داد، نهادهای سنتی جریان رویه بالا - رویه پایین اطلاعات را تضعیف کرد و سردارها را بر جان و مال رعایای شان مسلط ساخت. به صورت ابزار قدرتمندی در دست بریتانیا برای کنترل قبایل و نواحی طاغی و به جان هم انداختن قبیله‌های مختلف درآمد.<sup>۵۴</sup>

در وهله سوم، از آنجایی که منافع بریتانیا در بلوچستان غالباً از

۵۴. برای شرحی کلی درباره‌ی خط مشی بریتانیا در برابر خانات کلات ر. ک.:

Terence Greaghcorn, *The Indian Political Indirect Rule* (London, 1971) pp. 151-61; W. A. Wilcox, *Pakistan, The Consolidation of a Nation* (New York, 1963) pp. 144-47; A. T. Embree, ed., *Pakistan's Western Borderlands, The Transformation of a Political Order* (Durham, 1977), pp. 1-23, 24-41; Conrad Coffield, *The Princely India I Know: From Reading to Mountbatten* (Kerachi, 1975), pp. 37-46, 115-18; Feroz Ahmad, *Focus on Baluchistan and Pashtoon Question* (Lahore, 1975).

ملاحظات استراتژیک ناشی می شد تا ملاحظات اقتصادی، هیچ کمکی به توسعه کلی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی کشور نکرد. حدود توسعه‌ی بخش‌های اقتصادی نوین محدود به ساختن چند خط آهن در بلوچستان از ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۵، نوسازی بنادر گواتر و پاسنی در مکران ساحلی، امتداد خط تلگراف بریتانیا از طریق مکران، ساخت چند پادگان در بلوچستان بریتانیا و تسهیلات خدماتی مربوط بود. اینها را بریتانیا عمدتاً با نیروی کار وارداتی از خارج از بلوچستان ساخت و راه‌اندازی کرد. اینها تأثیر بسیار اندکی بر توده‌ی مردم بلوچ داشت و به بھبود محسوسی در واپسمنانگی اقتصادی مبرم کشور منجر نشد. حدود این توسعه‌نیافتنگی رامی توان از اینجا بهتر حدس زد که بلوچستان شرقی در آغاز قرن [ییستم] فقط شش شهر با ۴۰۰۰۰ نفر جمعیت مختلط داشت. در ۱۹۰۳ کشور دو دیورستان و بیست و دو دبستان داشت در حالی که در ۱۹۴۳ مقدار مدارس از هشتاد تجاوز نکرد.<sup>۵۵</sup>

با وجود این، معدودی از بلوچ‌ها عمدتاً متشكل از سردارها و شهرنشینان از مزایای آموزش و پرورش نوین و تسهیلات خدماتی که غالباً انگلیسیان برای استفاده‌ی خود ایجاد کرده بودند برخوردار می شدند. اینان هسته اولیه جنبش نوین ملی بلوچ را تشکیل دادند که سپس در سازمانهایی چون انجمن اتحاد بلوچستان و حزب ملی کلات، هر دو تأسیس یافته در اوایل دهه ۱۹۳۰، هم چنین انجمن اصلاح بلوچستان، بنیانگذاری شده در ۱۹۴۶، متباورگشت. بنیان جنبش ناسیونالیستی نوین بلوچ متأثر از مبارزه‌ی ضداستعماری حزب کنگره هند و انقلاب اکتبر اتحاد شوروی بر آن بودند که پس از بیرون رفتن بریتانیا از صحنه، هدف تأسیس یک بلوچستان متحد و مستقل را پیش برند. هم چنین در دهه ۱۹۳۰ بود که نخستین نشریات ملی چون بلوچ، منتشره توسط انجمن اتحاد بلوچستان، علاوه بر نشریات

55. Gankovsky, *Peoples of Pakistan*, p. 206.

رسمی چون بلوچستان گازت، درآمد. اگرچه این سازمانها پیروان کمی داشتند، در ایجاد خودآگاهی جدیدی که از نگرش قبیله‌ای رایج در آن زمان فراتر می‌رفت نقش مهمی ایفا کردند. به همین سبب از سوی انگلیس همواره تحت نظارت و فشار دائم بودند. علاوه بر این، تعدادشان کم بود و از نظر سازمانی ضعیف‌تر از آن بودند که ساختار کهنه حکومتی مورد حمایت انگلیس را اصلاح کنند یا در برابر جریان حوادث پیش از خروج انگلیس در ۱۹۴۷ ایستادگی کنند.<sup>56</sup>

با خروج انگلیس در ۱۹۴۷ خان کلات، احمدیارخان، در ۱۵ ماه اوت ۱۹۴۷ فقط یک روز پس از تشکیل دولت جدید پاکستان، استقلال دولت کلات را اعلام کرد. اما ده ماه بعد، در آوریل ۱۹۴۸ چنان که در فصل ۷ شرح داده‌ایم دولتش توسط ارتش پاکستان سرنگون شد. و بدین‌گونه دوره‌ی بلوچی در اول آوریل ۱۹۴۸ وقتی به سر رسید که آخرین موجودیت سیاسی حاکم بلوچ استقلال خود را از دست داد.

### زبان

زبان‌بلوچ، یا بلوچی، نمایش شایانی از یک مبنای منسجم برای هویت ملی و فرهنگی بلوچی عرضه می‌کند. زبانشناسان زبان بلوچی را براساس خصوصیات فونولوژیک و اتیمولوژیک آن زبانی هند و اروپایی متعلق به شاخه زبان‌های ایرانی طبقه‌بندی می‌کنند که شامل زبانهای فارسی، کردی، پشتو و بلوچی است. این زبان خصوصاً مربوط به زبانهای غربی ایرانی شمال غرب ایران است و از این رو خویشاوندی نزدیکی با زبان کردی و هم‌چنین گویش گیلکی گیلان در جنوب غربی دریای مازندران دارد. این زبان به دو

56. *Ibid.*, pp. 207-8; Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, pp. 22-23; Malik M. Tawghi, *The Emergency of Modern Baluch Political Movement*, 1920-1948, Unpublished Ms. dissertation (Michigan, 1979), p. 11.

گویش اصلی موسوم به بلوچی شرقی و بلوچی غربی تقسیم می‌شود که به ترتیب در شمال شرقی و جنوب غربی رایج است. گویش شرقی از زبان سندی و گویش غربی از زبان فارسی بیشتر تأثیر پذیرفته است. در بلوچستان غربی نیز تمایز خاصی بین گویش رایج در جنوب موسوم به بلوچی مکرانی وجود دارد. گویش‌های رایج در سیستان چنان خویشاوندی نزدیکی با زبان بلوچی دارند که می‌توان آنها را نیز گویش‌های بلوچی دانست. با این حال، همه این گویش‌ها را همه بلوچ‌ها مشترکاً در می‌یابند.<sup>57</sup>

زبان بلوچی به عنوان یکی از قدیم‌ترین زبان‌ها، ریشه در زبان پارتی باستان یا تمدن مادها یا زبان مفوقدی مرتبط با آنها دارد.<sup>58</sup> این زبان تا قرن نوزدهم به طور افواهی یافشانه‌ی زنده ماند و ویژگی‌های خود را حفظ کرد تا آنکه مأموران و پژوهشگران استعماری بریتانیا برای نخستین بار شروع به نوشتن گرامر آن، تألیف فرهنگ‌ها، و گردآوری ادبیات و فولکلور شفاهی آن کردند. آثارئی. ماکلر، لانگ‌ورث دیمز، جی. دابلیو. گیلبرستون، ئی. پیرس، آر. لیچ و دیگران نخستین مطالعه سیستماتیک زبان و ادبیات بلوچی را تشکیل می‌دهند. پیش از آن، فقط برخی از نخبگان کتاب‌هایی موسوم به دپتر داشتند که در آن اشعار دلخواه‌شان را به خط فارسی می‌نوشتند.

با فعالیت‌های فزاینده‌ی ناسیونالیستی و گسترش سازمانهای ناسیونالیستی در سالیان اخیر آثار مربوط به زبان بلوچ به زبان انگلیسی، اردو، بلوچی و فارسی، بخصوص در بلوچستان شرقی یا پاکستانی نیز افزایش مشابهی یافته است. اما این بار یک جریان روشنفکری بلوچی، خود نیروی محركی در پشت سر این تجدید حیات زبان خود است. آنان شکل مناسبی از خط عربی نستعلیق را برای نگارش اختیار کرده‌اند. در این خصوص چند مجله و روزنامه به زبان بلوچی وجود دارد از جمله هفتنه‌نامه‌ی نوکن

57. J. H. Elfenbein, *The Baluchi Language* (London, 1966), pp. 1-9, 27.

58. J. H. Elfenbein, "Baluch" in *Encyclopedia of Islam*, 1960 Short Version,

دور (عصر جدید) و ماهنامه‌ی تحت حمایت دولت، اولوس (مردم)، که هر دو در کویته، مرکز استان بلوچستان پاکستان منتشر می‌شوند. «آکادمی بلوچ»، کانون اصلی روشنفکران بلوچ، در کویته نیز عامل انتشار چند صد جلد کتاب به زبان‌های بلوچی، اردو و انگلیسی درباره‌ی زبان، ادبیات، فرهنگ و تاریخ بلوچ است. به سبب ممنوعیت شدید نگارش به زبان بلوچی یا دیگر زبان‌های غیر فارسی رایج در ایران، سابقه‌ی روشنفکری قابل مقایسه‌ای در بلوچستان ایران وجود ندارد.

با اینحال جستجو برای تجدید حیات زبان بلوچی بیشتر از هرجایی در تقاضای عام تقریباً همه‌ی ناسیونالیست‌ها برای جایگزینی این زبان به عنوان زبان رسمی استان در بلوچستان ایران و پاکستان هر دو نمایان است. اهمیت این مسئله بود که نخستین حکومت ایالتی در بلوچستان پاکستان را در ۱۹۷۲ برانگیخت تاگل خان نصیر، یکی از برجسته‌ترین مورخان و شاعران بلوچ را در ۱۹۷۳ به وزارت آموزش و پرورش در کابینه ایالتی بگمارد.

مخالفت شدید حکومت‌های ایران و پاکستان با استفاده رسمی از زبان بلوچی در استان‌های خودشان ریشه در ترس آنان از این دارد که مبادا احساسات ملی بلوچی بدینوسیله تشید گردد و به همین سبب از روند جاری در ساختار دولت در کشورهای خود جلوگیری می‌کنند.

با وجود این، حکومت مرکزی ایران، پاکستان و افغانستان روزانه چند ساعت برنامه‌ی رادیویی و تلویزیونی به زبان بلوچی را مجاز دانسته‌اند. پاکستان از کویته و کراچی، ایران از فرستنده‌های زاهدان، خاش، ایرانشهر، و افغانستان از کابل برنامه‌ی رادیویی پخش می‌کنند. فقط برنامه‌هایی که از کویته و کابل پخش می‌شود گاهی مستقیماً به زبان و ادبیات بلوچ می‌پردازند، در صورتی که برنامه‌های ایران کم‌تر اشاره‌ای به این موضوعات می‌کنند و اساساً به تشریح سیاست‌های رسمی برای توده‌های ییسواد توجه

دارند تا ترغیب علاقه به ادبیات بلوچ.

علاوه بر این یک مسئله کاملاً "متفاوت دیگری هست که پیشاروی ناسیونالیست‌هایی قرار دارد که می‌خواهند توجه به ادبیات زبان خودشان را در بین بلوچ‌های باسواند برانگیزند. این مشکل از آنجانا شی می‌شود که قشر تحصیلکرده چون به زبان‌های رسمی فارسی و اردو به ترتیب در ایران و پاکستان تحصیل می‌کنند، مجبور نند زبان خود را پیش خود یاد بگیرند، بخصوص که موسسات آموزش زبان بلوچ نیز وجود ندارند. به همین سبب است که برخی از نشریات مهم ناسیونالیستی همچون ماهنامه‌ی بلوچی دنیا (دنیای بلوچ)، ماهنامه‌ی ندای بلوچستان و هفته‌نامه‌ی آزاد بلوچستان (بلوچستان آزاد) به طور دو زبانه به اردو و بلوچی اما غالباً "به بلوچی منتشر می‌شوند تا خوانندگان بیشتری جذب کنند.

برای عامه‌ی بیسواند که تقریباً بیش از ۷۰ درصد اهالی را تشکیل می‌دهند وضع بسیار فرق دارد. اهمیت زبان به عنوان مبنای وحدت‌بخش در بین آنان بسیار مشهود است هر چند که بسی کمتر از اقلیت تحصیلکرده‌ی جامعه در معرض افکار ناسیونالیستی مدرن قرار داشته‌اند. برای آنان زبان بلوچی نه فقط تنها وسیله‌ی ارتباط است، کانون تاریخ، فرهنگ و موارث ادبی به جا مانده در پیکره‌ی عظیمی از حمامه‌های کلاسیک، ترانه‌ها و اشعار عاشقانه نیز محسوب می‌شود که از نسلی به نسلی انتقال یافته تا به آنها رسیده است. این موارث ادبی کانون حیات فرهنگی است.

با این حال، نشریات به زبان بلوچی، بخصوص در زمینه‌ی ادبیات و شعر، در سه دهه‌ی اخیر رو به فزونی دارد. از این میان، آثار گل خان نصیر، سردار خان، م. ک. ب. مری، م. عنقا، و. ا. جمال الدین رامی توان به عنوان نمونه ذکر کرد. انتظار می‌رود این جریان وسیله‌ی اصلی در گسترش نگارش و شیوه‌ی ادبی معیار و یکشکلی باشد که قشرهای تحصیلکرده‌ی بلوچ زبان در داخل و خارج بلوچستان به آسانی دریابند. احیای زبان بلوچی همچنان

ملاک مهمی برای سنجش قدرت یا ضعف ناسیونالیسم بلوچ در سیر تکاملی آن است. با نزول سطح بیسوسادی در بین بلوچ‌ها، احتمال زیادی هست که فشار برای شناسایی زبان بلوچی به عنوان زبان رسمی استان در بلوچستان ایران و پاکستان هر دو افزایش یابد؛ در این صورت ناسیونالیست‌ها قادر خواهند بود حمایت مردمی از سایر خواسته‌های خود را نیز گسترش دهنند.

### فرهنگ و دین

آگاهی قوم بلوچ از میراث مشترک فرهنگی شان دیگر بنیان مهم ناسیونالیسم آنهاست. ارزش‌های فرهنگی بلوچ به‌گونه‌ای که در مجموعه‌ای از هنجرهای اجتماعی، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و فولکلور مشترک متجلی است، همراه با محیط فرهنگی آنها، کانون در خواسته‌های ناسیونالیستی برای حمایت مردمی وسیع‌تر از خواسته‌های کلی ناسیونالیست هاست که خودگردانی فرهنگی فقط یکی از آنهاست. بلوچ‌ها خود را وارث فرهنگی باستانی می‌دانند که نیروی وحدت بخش عظیمی بوده و به آنان هویتی متمایز بخشیده و این امکان را به آنها داده است که با تهدید همیشه پایدار جذب شدن و هضم شدن در فرهنگ‌های هم‌جوار مقابله کنند. از این روست که در سر تا سر تاریخ مدون در حفظ سنت‌های فرهنگی خود توفیق داشته‌اند. سلیگ هریسون می‌نویسد «تا حدود زیادی سرزنشگی این میراث فرهنگی باستانی است که سرسختی تقاضای امروزین برای شناسایی سیاسی هویت بلوچ را توجیه می‌کند».⁵⁹

طبعاً "فرهنگ بلوچ همانقدر که تابع تاریخ آنهاست تابع زیستبوم یا محیط زیست آنها نیز هست. دور افتادگی جغرافیایی خطه‌ی بلوچستان و بی حاصل بودن زمین آن دو عامل اکولوژیکی عمدۀ است که در همه‌ی جوانب جامعه‌ی بلوچی از جمله در فرهنگش تأثیر شدیدی بجا نهاده است. به طور

59. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 11.

ستی، همین دورافتادگی با مصون داشتن و رهاندن آن از تهدید دائم جذب شدن در فرهنگ‌های همسایه، پویش درونی آن را شدیدتر کرده است، حال آن که بی حاصل بودن زمین نیز توجیه کننده‌ی پیدایش یک اقتصاد و شیوه‌ی زیست عمدتاً "فُودالی" و قبیله‌ای بوده است که به ترتیب در بخش جنوبی یا مکران و بخش‌های شمالی متجلی است. سردار خان می‌نویسد «یکنواختی و بی حاصلی سرزمین متقابلاً» در ساختمان جسمی و روحی بلوچ متجلی است. خوراک و پوشانک بلوچ ساده است، خواسته‌ها یاش نیز همین طور. اطاعت، مهمان‌نوازی، سرسختی، دلاوری و بردبازی فضایل عالی اوست.<sup>60</sup> بسیاری از کارگزاران استعماری بریتانیا به مهمان‌نوازی و سخاوت بلوچ شهادت داده‌اند. دیمز می‌گوید «بلوچ سخاوت را در صدر فضیلت‌ها قرار می‌دهد». <sup>61</sup> گرچه صحراگردان و شهریان دارای فرهنگ مشترکی اند که بر مجموعه تعامل‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و زبانی پدید آمده در مسیر تاریخ استوار است، هر یک ویژگی‌های فرهنگی خاصی برای خود دارند. مثلاً در بلوچستان غربی، جمعیت ساکن لفظ «بلوچ» را فقط به قبایل صحراگرد اطلاق می‌کند، در حالی که قبیله‌ها نیز آنها را شهری می‌نامند که به انحراف از سنت دلاوری و رزمندگی خاص بلوچ اشاره دارد.

به لحاظ فرهنگی، نوعی کمونگرایی (کمونالیسم) شدید وجود دارد که بر مجموعه‌ی آداب، هنجارها و ارزش‌های حاکم بر مناسبات اجتماعی و اقتصادی هر دوگروه اثر می‌گذارد. بهترین تجلی این نکته را در نهادی اجتماعی چون دیوان عمومی می‌توان دید که به طور مرتب در هر دهکده، شهر و بین قبیله‌ها به قصد بحث و مذاکره‌ی همگانی درباره‌ی مسائل اجتماعی، سیاسی و حقوقی جاری برگزار می‌شود. نهاد دیگر از این دست

60. Sardar Khan, *The Great Baluch Race*, p. 169.

61. Dames, *Popular Poetry of Baluches*, p. 28.

هشتر (همیاری کمونی) است که با تقاضای افراد در خصوص مسایلی چون بذرپاشی و کاشت زمین، برداشت محصول، ساختن خانه، مسجد و غیره شکل می‌گیرد. باز نمونه‌ی دیگر بجوار است و زمانی تشکیل می‌شود که کسی بخواهد در مواردی چون ازدواج، طلاق یا ادائی دینی سنگینی کمکش کنند تا به این وسیله بتواند مشکلش را حل کند.

به لحاظ تاریخی، تهدید دائم حمله‌ی دولت‌های همسایه از سویی و جنگهای داخلی مزمن قبیله‌ای - فئودالی موجب گسترش فرهنگی اسپارت گونه گشته است که به طور کلی نوعی حس شرافت دلاورانه و سلحشورانه با همه‌ی مصایب و محسناش آن گونه که منابع دوران قرون وسطا، کارگزاران و زمامداران استعمار بریتانیا و دیگر سیاحان و مسافران اروپایی و غیر اروپایی شهادت می‌دهند بر آن حاکم بود. اشعار کلاسیک شان نیز چنین است و بخش اعظمش حماسه‌ها یا ترانه‌های پهلوانی در شرح جنگ‌ها و ماجراهای آنهاست. شایان ترین نمونه‌ی آن جنگهای سی ساله‌ی قبیله‌ای بین رندها ولاشاری‌هاست. در ترانه‌ای از قرن شانزدهم در خصوص این رویداد چنین آمده است: «سی سال تمام با خودمان جنگیدیم و همین است علت بدختی بلوج». <sup>۶۲</sup> ترانه‌ی دیگری از قرن شانزدهم می‌گوید «صندل‌های سفیدم پوزار منند، برای پسرانم می‌توانی خدنگ برگزینی، برای دامادم خنجر تیز، برای برادرانم سپر فراخ، برای پدرم شمشیر جان‌گزا». <sup>۶۳</sup>

در نتیجه کشاورزان، پیشه‌وران و زنان متزلت نازل تری یافتند در حالی که خصوصیاتی چون جنگاوری و شمشیرزنی، تیراندازی، و خونخواهی و کین توزی در عرصه‌ی جامعه جایگاه والایی داشتند. دین اسلام و فرهنگی که بلوج‌ها بدان نسبت می‌دهند نیز برای آنان بسیار اهمیت دارد و اکثریت قاطع به شاخه‌ی حنفی از مذهب تسنن

62. Marri, *Searchlights*, p. 60. (با تغییراتی در ترجمه)

63. Dames, *Popular Poetry*, p. 45.

وابسته‌اند. تعدادی نیز کرامتی، ذکری و شیعه‌اند اما عده‌ی آنان بسیار ناچیز است. شرع اسلام و نهادهای اسلامی نقش بسیار مهمی در جوانب کلی جامعه‌ی بلوچ دارد. خصوصاً "در بلوچستان غربی وضع چنین است، جایی که ضعیف شدن ساختار قدرت سنتی قبله‌ای به واسطه‌ی حکومت مرکزی ایران از یک سو، و تهدید برخاسته از جانب شیعیان حاکم از سوی دیگر، موجب شده است که رهبران دینی بلوچ موسوم به مولوی‌ها در سالیان اخیر قدرت و نقش بیشتری پیدا کنند. از قضای روزگار، به همان دلایلی که ایرانیان آینین تشیع را برای مقابله با اعراب و ترکان سنی در سده‌ی شانزدهم به کار گرفتند، بلوچ‌ها نیز، بخصوص بلوچستان غربی، چنان که در فصل چهارم خواهیم دید، آینین تسنن را تجلی شایان ملی‌گرایی خود تلقی می‌کنند.

### منشأ قومی و آگاهی نژادی

بسیاری از پژوهشگران غربی - همچون ریچارد فرای، م. ل. دیمز و گانکووسکی - با تکیه بر شواهد زیانشناختی منشأ قومی - زبانی بلوچ را به قبایل آرایی - ایرانی رسانده‌اند که از کرانه‌های دریای خزر به سوی کرمان، سیستان و بلوچستان مهاجرت کردند.<sup>۶۴</sup> مورخان در این خصوص که دقیقاً کی و تحت چه شرایطی آنان به طرف جنوب مهاجرت کرده‌اند اختلاف نظر دارند. مثلاً "دیمز می‌گوید که این مهاجرت شاید در نتیجه‌ی یورش هپتالیان به شمال ایران یا متعاقب جنگ آنان با خسرو انوشیروان، چنان که در شاهنامه آمده است، صورت گرفت.<sup>۶۵</sup> قرائن تاریخی حاکی است که مهاجرت بلوچ‌ها به جنوب یکباره صورت نگرفت بلکه در چند نوبت و از

64. Frye, ed., *Cambridge History of Iran*, 4, xi; Gankovsky, *Peoples of Pakistan*, p. 144; Dames, *The Baluch Race*, p. 32.

65. Dames, *The Baluch Race*, p. 29.

چندین مسیر مهاجرتی حاصل آمد. ریچارد فرای، استاد مطالعات ایرانی در دانشگاه هاروارد، با تکیه به شباهت‌ها و قرائی موجود بین زبان بلوچی و گویش‌های بیابان‌های مرکزی ایرانی می‌گوید «قوم بلوچ بر سر راهش به کرمان و مکران مدتی در ناحیه‌ی بیابانی مرکزی شمال غرب سکونت گزید یا به آهستگی و درنگ کنان از آنجا عبور کرد». و بدین سان ولوموقتاً<sup>۶۶</sup> نتیجه می‌گیرد که «شواهد پیوند تاریخی بلوچ‌ها و مردمان بیابان مرکزی کویر شمالی در همین جاست».<sup>۶۷</sup>

با این حال، گزارش خود بلوچ‌ها از اصل و نسب شان که عمدتاً مبتنی بر ترانه‌ها و روایات کهن آنهاست که نخستین بار در قرن نوزدهم ثبت شده است، منشأ قومی شان از شمال غرب را تأیید می‌کند، اما در انتساب قومی آنان اختلاف دارد.

دپتر شعر، تبارنامه‌ی منظوم کهن و مردمی مشهور بلوچ، مسکن و محل اصلی آنها را حلب (در سوریه) ذکر می‌کند. این گزارش اما مستند بر شواهد تاریخی نیست و اغلب مورخان آن را افسانه‌ای تلقی کرده و نادیده گرفته‌اند. اما چنان که دیمز اشاره کرده است، دپتر شعر همراه با دیگر کلاسیک‌های قرن پانزدهم و شانزدهم بلوچی «شعر عامه و ایلیاد قوم بلوچ»<sup>۶۸</sup> را تشکیل می‌دهد. این متن‌ها خاطره‌های گذشته‌ی دیرین‌اند و همچون شاهنامه در میان ایرانیان یا افسانه‌ی شاه آرتور در بین انگلیسیان، در بین قوم بلوچ شهرت دارند. بدین سان، اینها به عنوان اعتقادات عامه، بر تصورات تاریخی و سیاسی بلوچ تأثیر می‌گذارند که به نوبه‌ی خود در مطالعه‌ی ملی گرایی بلوچ حائز اهمیت است. به گفته‌ی سلیگ هریسون «این افسانه‌ها نه از آن رو که ارزش تاریخنگاری جدی دارد بلکه چون عامه‌ی مردم بدان اعتقاد دارند و بنابراین دارای اهمیت سیاسی است در اینجا ذکر می‌شود. حلب عمدتاً مظہر

66. Frye, "Remarks on Baluchi History," pp. 49-50.

67. Dames, *The Baluch Race*, p. 44.

و حدت بخش یک هویت مشترک در خاطره‌ی تاریخی قوم بلوچ است.<sup>۶۸</sup> علاوه بر این، گزارش‌های تاریخی دیگری هم وجود دارند که برای بلوچ منشأ عربی سامی قائلند. جرج راولینسون، استاد تاریخ باستان در دانشگاه آكسفورد، در اثر یادمانی اش، پنج امپراتوری بزرگ شرق باستان، اصل کلمه‌ی «بلوچ» را «بیلوس» پادشاه بابل، فرزند کوش مذکور در عهد عتیق ذکر کرده است. او با اشاره به سرزمین واقع در شرق کرمان موسوم به کوسان در سراسر عصر ساسانیان تأکید دارد که «همین ناحیه اکنون بلوچستان نام دارد و سرزمین بلوچ‌ها یا بیلوس است، در حالی که کوچ از سمت شرق با آن هم‌جوار است و همان نسبتی را با کوش دارد که بلوچ با بیلوس دارد.»<sup>۶۹</sup> و بدین سان کوش و بیلوس را همان «القفس والبلوس» می‌داند که وقایع نویسان مسلمان قرن دهم در کنار هم ذکر کرده‌اند.

حدود اعتقاد بلوچ‌ها به این نکته را می‌توان با حدود پذیرش آن از سوی برخی مورخان عمدۀ ناسیونالیست حدس زد. سردارخان و مرّی دو مورخ عمدۀ ناسیونالیست بلوچ، در ارتباط بلوچ با «بیلوس» فرمانروای سامی بابل پیرو پروفسور راولینسون اند. آنها هم چنین شواهد دیگری دال بر منشأ قومی بلوچ از میان متون تاریخی پیش از قرن نوزدهم در تأیید مدعای خود ذکر می‌کنند و بدین سان از ابن حوقل، جغرافیدان مشهور عرب در قرن دهم، بُرهان قاطع، واژه‌نامه‌ای فارسی تألیف ۱۹۵۱-۵۲ میلادی، و چند منبع دیگر در قرون وسطاً شاهد می‌آورند.<sup>۷۰</sup> نیز، میرگل خان، دیگر مورخ عمدۀ بلوچ، این رامطرح می‌کند که فقط یک گروه از بلوچ‌ها با عربستان قدیم و حلب مرتبط‌اند، حال آن که گروه دوم از کوه البرز در شمال

68. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 11.

69. George Rawlinson, *The Five Great Monarchies of the Anceint Eastern World* (New York, 1870), I, 50.

70. Sardar Khan, *History of Baluche Race*, pp. 1-27, See, also, Sardar Khan, *The Great Baluch*, p. 10; Marri, *The Baluchistan through Centuries* (Quetta, 1964), p. 12.

ایران برخاسته‌اند. و بازگروه سومی هم اصلاً "بلوچستانی"‌اند.<sup>۷۱</sup> بر مورخان است که اسرار و ابهامات موجود در خصوص منشأ قومی بلوچ را بزدایند. توجه علمی و پژوهشی به مسئله‌ی بلوچ و وطن آنان به واسطه‌ی ادعاهای جدیدی که ناسیونالیست‌های ایرانی و بعضی ناسیونالیست‌های عرب کرده‌اند پیچیده‌تر شده است. تقریباً "همه‌ی مولفان معاصر ایرانی ذی‌علاقه در این مسئله، بلوچ را از نژاد آریایی- ایرانی و بنابراین جزئی جدایی‌ناپذیر از ایران می‌دانند. این نکته را ناصح، جهانبانی، عسگری و دیگران تکرار کرده‌اند. در کتابهای درسی تاریخ در رژیم گذشته نیز همین را تدریس می‌کردند. از طرف دیگر در بین عرب‌ها مثلاً "کتاب دیار العرب اثر معن شنا العجلی الحکمی، نویسنده‌ی عراقی، نمونه‌ی خوبی است. او از بلوچ‌ها می‌خواهد که با توصل به «میراث مشترک عربی خویش»، «احیای روح عربیت»، بلوچستان را متعدد سازند و عربی را «زبان نیاکان خویش» بداند و بدان سخن گویند.<sup>۷۲</sup>

به رغم تعدد آرا و اعتقادات در خصوص منشأ قوم بلوچ، در مورد هویت قومی- زبانی و فرهنگی بلوچ توافق کلی در بین دانشوران و پژوهشگران وجود دارد چراکه همه‌ی قوم بلوچ در تاریخ و سرزمینی واحد با هم زیسته‌اند در سراسر تاریخ مدون پیوسته به این نام نامیده و شناخته می‌شده‌اند. هم چنین تردیدی نیست که برخی عناصر قومی دیگر که پیش و پس از رسیدن قوم بلوچ در بخش‌هایی از آن سرزمین سکونت داشتند - از جمله برخی قبایل ایرانی و پشتون، ساکنان قدیم عرب و بقایای ساکنان اصلی - در ضمن مهاجرت و اسکان طولانی بلوچ در آن سرزمین، در جامعه‌ی قومی- زبانی قوم بلوچ جذب و هضم شدند. اگر چه هیچ ناسیونالیست یا

۷۱. گل خان ناصر، *تاریخ بلوچستان* (کراچی، بی‌نا، ۱۹۵۲)، جلد ۱، ص ۱۷.

۷۲. معن شنا العجلی الحکمی، *بلوچستان دیار العرب* (البحرين، نشر خاص،

۱۹۷۹)، ص. ۳۵، به نقل از: Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 122.

جنبیش ناسیونالیستی ادعا نکرده است که قوم بلوچ از نژاد خالص است، عبارت «نژاد بلوچ» در ادبیات ناسیونالیستی به طور گسترده‌ای به کار می‌رود چنان که مثلاً «سرادارخان بلوچ در تاریخ نژاد بلوچ و بلوچستان به کار برده است. از این لحاظ این عبارت متراծ کلمه‌ی عربی «قوم» است و «قوم بلوچ» که معنای نژادی کمتری دارد، به ملت بلوچ اشاره می‌کند.

یک فرد بلوچ در معرفی خود به خارجیان می‌گوید «من بلوچم» که با تأکید بر کلمه‌ی «بلوچ» همراه است و اغلب سیاحان خارجی آن را بر تمايز نژادی حمل می‌کنند. لرد کُرزون مثلاً، می‌گوید که بلوچ‌ها «... سر هر جمله‌ای فخرکنان تأکید می‌کنند که من بلوچم». <sup>73</sup> پاتینجر، هیوز و بسیاری سیاحان اروپایی و غیراروپایی دیگر در قرن نوزدهم و بیستم نیز به این حساسیت ملی شایع اشاره کرده‌اند. با اینحال، این پیشتر تأکید بر هویت مشخص قومی بلوچ است تا اعتقاد به نوعی تمايز نژادی. واژه‌ی بلوچ در اینجا به همه‌ی کسانی اطلاق می‌شود که خود را چه به لحاظ زبانی و چه منشأ قومی بلوچ می‌دانند.

73. Curzon, *op. cit.*, II, p. 259.

## فصل ۲

### تقسیم بلوچستان توسط بریتانیا

### والحاق بخش غربی آن به ایران (۱۹۲۸-۱۸۶۰)

در این فصل نخست به تقسیم بلوچستان در سال ۱۸۷۱ توسط بریتانیا و سپس الحاق بخش غربی آن به ایران در ۱۹۲۸ می‌پردازیم. این فصل در برگیرنده‌ی تحلیل تاریخی حوادث مقدم برالحاق بلوچستان غربی به ایران است که با ظهور سلطه‌ی استعماری بریتانیا در منطقه آغاز می‌شود و به تقسیم بلوچستان به دو نیمه‌ی غربی و شرقی در ۱۸۷۱ می‌انجامد. این مبحث برای درک بهتر جنبش ملی بلوج در حال حاضر که ریشه در مبارزه‌ی ضد استعماری آنان برای وحدت مجدد بلوچستان دارد، ضروری است. از این نظر، فقره‌ی مختصر زیر عمدتاً از اسناد رسمی یافت شده در بایگانی‌های بریتانیا و هم چنین نوشته‌های مقامات انگلیسی دخیل در طراحی و اجرای آن سیاست‌ها اقتباس شده است. این اسناد تنها منابع عمدی موجود در خصوص حوادث داخلی بلوچستان در طی دوران بین ۱۸۶۰ و ۱۹۲۸ هستند.

سیاست‌های ایران و انگلیس و تقسیم بلوچستان

بلوچستان غربی از شمال به کویر لوت و استان خراسان ایران، از جنوب و جنوب غربی به خلیج عمان و دریای عرب که از مدخل تنگه‌ی هرمز تا بندر گواتر گستردۀ است، از غرب به استان کرمان، و از شرق به خط مرزی گل‌دز مید که بلوچستان پاکستان و افغانستان را از هم جدا می‌کند، محدود می‌شود. این محدوده به لحاظ قومی - جغرافیایی حوضه‌ی زراعتی جز موریان در مرکز و شمال غرب، ارتفاعات سرحد در شمال، اراضی پست ماشکید (مشکیل) و جلگه‌های کشاورزی سراوان در شرق، منطقه‌ی ساحلی مکران در جنوب و نواحی گیابان و بشکرد در منتها ایه غرب را شامل می‌شود. می‌توان گودال هیرمند را که محل سکنای اقوام مختلط بلوچی و سیستانی است بر اینها افزود.<sup>۱</sup> (نقشه شماره ۱ را ببینید).

بلوچستان غربی، به لحاظ تاریخی، مهد تاریخ گذشته‌ی آنان و صحنه‌ی ترانه‌های پهلوانی و اشعار عامیانه‌ی کهن‌شان است. از همین جا بود که نیاکان‌شان در همه جا پراکنند و چنان‌که در فصل پیشین ذکر شد، در دوران بین قرن سیزدهم و پانزدهم قدرت‌شان را تا بلوچستان شرقی بسط دادند. منطقه‌پیش از انتقال قدرت به بلوچستان شرقی در عهد امیر چاکر رند در اوخر قرن پانزدهم مرکز اتحادیه‌ی قبیله‌ای رند - لاشاری بود. در زمان فرمانروایی خانات کلات نیز در بخش اعظم قرن هجدهم با بقیه‌ی منطقه متحد بود.

پس از مرگ نصیرخان اول در ۱۸۰۵ و زوال آتشی اقتدار مرکزی در

1. Great Britain. Admiralty, Naval Intelligence Division. *Persia*. Geographical Handbook Series. (Oxford, 1945), pp. 389-90.

چنانکه در فصل ۳ خواهیم دید، کل مساحت بلوچستان غربی را می‌توان حدود ۲۸۰۰۰ کیلومترمربع تخمین زد.

کلات رؤسای قبایل بلوج (حاکم‌ها و سردارها) در ایالات دوردست غربی نخستین کسانی بودند که تن به گرایش‌های مرکزگریز خویش دادند که خود برخاسته از وفاداری قبیله‌ای - فنودالی بود و اعلام استقلال کردند. از آن میان، مهم‌تر از همه خان‌نشین دیزک، پهرو (ایرانشهر)، بمپور، باهو - دشتیاری، گه، سرباز، قصرکند و حاکم‌نشین سرحد و بشکرد بود. با اینحال، فرمانروایان موروئی نارویی در پهرو جایگاه والای در بین فرمانروایان این خان‌نشین‌ها داشتند و آن را تا حدود سال ۱۸۴۹ حفظ کردند. سر هنری پاتینجر، یکی از مأموران انگلیس، هنگام بازدیدش در ۱۸۱۰ بلوچستان غربی را مستقل یافت و حکومت شاه مهراب خان نارویی، از دیزک در جنوب شرقی تا زمان در مرز مکران کرمان در شمال را پذیرفته بود.<sup>۲</sup> در ۱۸۳۹ حاجی عبدالنبوی، یک افغانی که از سوی انگلیس مأمور گردآوری اطلاعات در خصوص اوضاع سیاسی منطقه بود، گزارش داد که نارویی‌ها - در آن زمان به فرمانروایی محمدعلی خان - هنوز در بمپور حکومت می‌کنند اما اظهار نظر کرد که محمد شاه، حاکم سیب، نیرومندترین حاکم بلوج در منطقه است هر چند که منزلش بالاتر از دیگر حاکمان منطقه نبود.<sup>۳</sup> در بلوچستان غربی در اواسط قرن نوزدهم اوضاع سیاسی اینگونه بود که انگلیس در صدد ورود به کلات برآمد، سپس آن را به بلوچستان شرقی تقلیل داد تا خطوط دفاعی مقدم خود را در برابر توسعه‌ی دم افزون روسیه در آسیای مرکزی تشکیل دهد. این هدف با معاہده‌ی ۱۸۵۴ همراه بود که چنان که در فصل پیشین ذکر شد، با محروم ساختن کلات از حق هرگونه مذاکره‌ای با قدرتهای دیگر بدون رضایت انگلیس آن را مطیع ساخت و به انگلیس حق داد که در هر نقطه‌ای از منطقه که لازم بیند نیرو مستقر کند. این

2. Pottinger, *Op. cit.*, pp. 151-70, particularly pp. 169-70

3. Hadji AbdunNabi, "Notes Taken on a Tour through Parts of Baluchistan", *Journal of Asiatic Studies* 14, No. 2, (1844).

پیش روی بخشی از یک استراتژی کلّی برای جلوگیری از توسعه طلبی روسیه در جنوب و دستیابی به هندوستان و آبهای گرم خلیج فارس و اقیانوس هند از طریق امن ساختن ایران و افغانستان به صورت دولت‌های حائل بود که امپراتوری هند بریتانیا را از روسیه جدا می‌کردند.<sup>۴</sup> در نتیجه، کنترل بلوچستان مرزهای راجه‌ی هند را مجاور با ایران و افغانستان قرار داد و بدینوسیله به انگلیس امکان داد که با تحرکات روسیه در هر دو کشور که موقعیت حائل‌شان برای دفاع از هند اساسی تلقی می‌شد، مقابله کند. علاوه بر این، بلوچستان هم چنین از نظر انگلیس خط ارتباطی مهمی بود که هند را با پایگاه‌های وی در خاورمیانه و اروپا پیوند می‌داد.

به لحاظ تاریخی، تحکیم قدرت انگلیس در بلوچستان شرقی که با اشغال کلات به مدت کوتاهی در ۱۸۴۰ آغاز شد، با شروع دست‌اندازی‌های ایران به بلوچستان غربی در عهد سلطنت ناصرالدین‌شاه (۱۸۴۸-۱۸۹۶) از سلسله‌ی قاجار (۱۹۲۵-۱۷۷۹) مصادف است. در ۱۸۴۹ ایران برای تبیه بلوچ‌ها به خاطر تاخت و تاز در داخل کرمان، دفاع از آن شهر و تصرف بمپور، شهر بلوچی عمدت‌های در کنار کرمان، نیرویی به منطقه‌گسیل داشت. اما پیش روی قاجارها پس از کشیده شدن خط تلگراف هند - اروپا از کراچی به گواٹر در قلمرو کلات و سپس تا جاسک در ساحل بلوچستان غربی در ۱۸۶۱ تشدید شد. هنگامی که خط تلگراف در ۷۰-۱۸۶۹ تکمیل شد، نیروهای ایران تا سرباز بین خط ساحل و بمپور پیش روی کرده بودند. لرد کرزون، نایب‌السلطنه و فرماندار کل هندوستان و یکی از معماران اصلی سیاست‌های انگلیس در آن زمان می‌نویسد «این پیروزی‌ها اما به چیزی بیش از قدرت برتر فاتحان دلالت نداشت. آنها ایالت‌های نیم

۴. برای مثال ر. ک.:

Rose Louise Greaves, *Persia and the Defense of India, 1884-1892* (London, 1959), chs. 1, 2, and 9.

دست نشانده‌ای بر جای گذاشتند که جز آنچه با ارعاب برای شان دیکته می‌شد اختیاری نداشتند.<sup>۵</sup>

در طی مدت مذاکرات انگلیس برای احداث خط تلگراف، انگلیسی‌ها با ادعاهای ارضی مخالفی برای بلوچستان غربی از سوی شاه ایران، خان کلات، و سلطان مسقط روپروردند. در آغاز، انگلیسی‌ها با خودداری از قبول ارجحیت یکی از مدعیان موضع بیطرف اتخاذ کردند. در ۱۱ مارس ۱۸۶۲ حکومت هند به وزیر داخله در امور هندوستان هشدار داد که با توافق با ایران در خصوص به رسمیت شناختن ادعای آن کشور «ما نمی‌توانستیم انتظار داشته باشیم که خان‌های (بلوچ) به چنین توافقی بین دولت ما و شاه ایران بدون سوءظن بنگرنند، هر چند که اصولاً» چنین کاری نمی‌تواند مانع از بیطرفی ما بین آنها و ایران باشد.<sup>۶</sup> گزارش رسمی دیگر به تاریخ ۹ دسامبر ۱۸۶۳ تهیه شده توسط سر فرد ریک گلدنز مید، مأمور ارشد انگلیس (در آن زمان سرهنگ مأمور مذاکره برای خط تلگراف) برای وزیر داخله در امور هندوستان در خصوص ادعاهای ایران مسئله را در زمینه‌ی تاریخی اش مشروحاً مطرح کند:

در مورد حق آن کشور (ایران) من حقی نمی‌شناسم جز حق قوی بر ضعیف، حق وجهه‌ی سلطنتی بشکوه بر گمنامی یک خان‌نشین کوچک بیش از یکصد سال پیش نادر شاه ناصرخان برآهوبی را به بیگلر بیگی کل بلوچستان، شامل مکران، برگشاشت و او از این لحظه بدون تردید تا حدودی تیول دار ایران بود، هم چنین بیش از یکصد سال پیش بود که وی کارگزاری شاه ایران را با کارگزاری شاه افغان معاوضه کرد. همپیمانی او با قندهار کمتر از همپیمانی اش با ایران الزام آور نبود. چنین پیمانی به اقتدار بیشتری نیاز داشت. وقتی سلطنت افغان فرو پاشید، تعهد خدمت نیز سر آمد، اما بلوچستان نیز فرو پاشید و خوانین

5. Curzon, *op. cit.*, I, p. 256.

6. J. A. Saldanha. *Precis of Mekran Affairs*. (Calcutta, 1905), p. 15 .

محلی هریک برای خود ادعای استقلال کردند... در سالهای اخیر آن کشور شاید بیش از همیشه در خصوص تجدید ادعای تملک بر مکران فعال بوده است. اوضاع فعلی در کلات باید برای چشمداشت‌های آن کشور خصوصاً بسیار مساعد باشد. هرج و مرچ در آن ناحیه فرصت خوبی برای تحریک و دسیسه است اگر که برای مداخله نظامی نباشد. نیازی به توضیح بیشتر نیست که هر چیزی شبیه تجزیه‌ی کلات همانقدر که به سود ایران خواهد بود به منافع ما لطمه خواهد زد.

اگر تملک چندین ساله لزوماً باید به معنی «قبول سرکردگان محلی» باشد، چنین قبولی از سرناچاری است. به هیچ وجه معتقد نیستم که سرداران مکران در غرب کلات به انقیاد ایران گردن نهند.<sup>7</sup>

«متعاقباً»، انگلیس مسایل حاکمیت اراضی را نادیده گرفت و معاهده‌ی جداگانه‌ای با شاه ایران در ۱۸۵۸، با سلطان عمان در ۱۸۶۵ و سرداران بلوچ در باهو، دشتیاری، گه و جاسک در ۱۸۶۹ منعقد کرد. این معاهده‌ها فقط به مسئله‌ی حفاظت از سیم و ایستگاه‌های تلگراف مربوط می‌شد و انگلیس در هر مورد پرداخت یارانه‌ی ثابتی به طرف‌های دخیل را تقبل کرد. معاهده‌های امضا شده با سرداران بلوچ که محمود محمد، از مورخان معاصر ایران، آن را تحت عنوان «روابط حکومت انگلیس و قبایل وحشی بلوچ»<sup>8</sup> بررسی کرده است، از آنجایی سرکرفت که ایران به رغم ادعاهایش در آن بخش از بلوچستان اقتداری نداشت و بدین رو انگلیس مجبور بود مستقیماً با سرکردگان مستقل بلوچ وارد مذاکره شود و هم چنین برای

7. Great Britain, India Foreign and Political Department. *Correspondence on the Progress of Persia in Mekran and Western Baluchistan, from A. D. 1860 to 1864 Inclusive*. (Bombay, 1969), p. 19.

8. محمود محمد، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (تهران، ۱۳۲۹)، جلد ۳، ص. ۶۸۴.

حافظت از خطوط و ایستگاههای تلگراف به آنان متکی باشد.<sup>۹</sup> علاوه بر این، انگلیس نیک آگاه بود که هرگونه شناسایی و تأیید ادعاهای ایران از سوی او را سرداران مستقل بلوچ و هم چنین خان کلات نشانه‌ی همکاری ایران و انگلیس تلقی می‌کردند و بدین سان توفیق مذاکرات تلگراف که می‌بایست با سران بلوچ صورت گیرد لطمه می‌خورد. سرهنگ گلدزمید که در آن زمان مدیر ارشد خط تلگراف هند- اروپا بود و برای کمک به انعقاد معاهده‌ی تلگراف با تهران در حال مذاکره بود، به حکومت بمبهی در ۱۴ اکتبر ۱۸۶۵ گزارش داد که هر چند ایران به این طرح اعتراضاتی دارد زیرا خواستار آن است که بریتانیا ادعاهایش را پذیرد، مخالفت بلوچ‌ها تنها مانع در این خصوص است. او با اشاره به این مشکل چنین خاطرنشان می‌کند:

تنها مشکلی که بر سر راه هست نارضایی احتمالی سرکردگان محلی بلوچ در غرب خط کلات است که فکرمی کنند با این طرح تسليم ایران خواهند شد. این بدون تردید نکته‌ی بسیار حساسی است، اما اگر قرار است در آینده خط تلگراف از این بخش از کشور بگذرد باید به نحوی آن را فیصله داد. چیزی نمی‌توانم بگویم جز این که معتقدم باید با ایرانی‌ها به توافق رضایت بخشی دست یابیم بر این مضمون که در سرتاسر خط طویل ساحلی تا منتهای آله بندر عباس که امام مسقط تشکیل داده است سرداران محلی را به لحاظ یارانه‌ای که می‌گیرند مستقل تلقی می‌کنیم اما در مورد مسئله‌ی کلی حاکمیت دقیقاً سیاست عدم مداخله در پیش می‌گیریم زیرا ادعای ایران را در این خصوص نه تأیید و نه تکذیب می‌کنیم.<sup>۱۰</sup>

به محض تکمیل خط تلگراف و تأمین امنیت آن از سوی سرکردگان بلوچ، انگلیس سیاست بیطریقی خود را به سود ایران تغییر داد. توضیح رسمی

9. Saldanha, *op. cit.*, p. 34.

10. *Ibid.*, p. 31.

آنها این بود که دست اندازی‌های ایران امنیت کلات را که حکومت تحت الحمایه‌ی هند بریتانیاست به خطر می‌اندازد و از این نظر، مصالحه با ایران در جهت منافع کلات نیز خواهد بود. در این ضمن ایران از حضور انگلیس در بلوچستان غربی برای تثبیت فتوحات خود و هم چنین ادامه‌ی توسعه طلبی‌اش به منظور افزودن بر ادعاهایش و تقویت موضع خود در مذاکرات استفاده کرد. در این زمان بود که نیروهای ایران نخست تا سریاز پیشروی کردند و سپس ناگهان در حوالی ۱۸۶۶ وزیر کرمان از سوی پادشاهش رسمًا "سردار بلوچستان" لقب گرفت.<sup>۱۱</sup> با تکمیل خط تلگراف در سال ۱۸۶۹ راه برای تحقیق و بررسی رسمی که لرد مایو در همان سال پیشنهاد کرده بود هموار شد و شاه امکان تشکیل آتی یک کمیسیون مشترک تعیین مرز با شرکت ایران، انگلیس و کلات در ۱۸۷۰ را فراهم ساخت. متعاقباً "ژنرال گلذمزید" به نمایندگی انگلیس در کمیسیون تعیین مرز گمارده شد.

اما کمیسیون به سبب بد قلبی شدید میرزا معصوم خان نماینده ایران نسبت به نماینده‌ی کلات که از ملاقات با همتای بلوچ خود امتناع کرد، نتوانست جلسه‌ی مشترک تشکیل دهد. در نتیجه، ژنرال گلذمزید در موضوع کمیسیون تنها طرف و تنها داور گردید. در ۱۸۷۱ او دستورات مشروحی از نایب‌السلطنه دریافت کرد که حدود خط مرزی مورد نظر را که می‌بایست برای تأیید به ایران پیشنهاد شود دقیقاً "مشخص کرده اما این را هم افزوده بود که «بنابراین، نظری سخاوتمندانه‌تر می‌تواند ادعای ایران بر غرب این خط را ملحوظ دارد».<sup>۱۲</sup> این خط پیشنهادی به نوبه‌ی خود مبتنی بر پیشنهادها و گزارش‌های پیشین خود گلداشميد بود که در خصوص مأموریت وی در خط تلگراف مکران ارائه شده بود. در یکی از این گزارش‌ها تهیه شده برای حکومت بمبئی و وزیر داخله در امور هندوستان

11. *Ibid.*, p. 31.

12. *Ibid.*, p. 49.

در ۲۷ آوریل ۱۸۶۴، دلیل تاریخی اساسی برای شناسایی ادعاهای ایران در مورد آخرین فتوحات در بلوچستان غربی را ذکر کرده بود. گزارش می‌گوید:

۱. به عقیده‌ی من، ادعاهای ایران بر مکران عموماً مبتنی بر فتوحات سنتی سالهای پیش است که کمابیش به انتقال رسمی آن به محمود خان برآهوبی در اواسط قرن گذشته مستند است؛ ظهور آتی یک حکومت جدید و ماجراجویی حاکم جدیدی در بلوچستان در واقع حاکمیت ایران بر نواحی مکران را که هرگز به درستی تعیین و تعریف نشده است سلب کرد؛ اما ادعای مجدد و قهرآمیز حاکمیت شاه بربخش‌های معینی از مکران، چنان‌که تاکنون مشهود بوده است، هر چند طبق سیاست رایج اروپایی موجه تواند بود، موضوعی نیست که صرفاً بنابر اصل عدالت و مساوات بتوانیم در آن مداخله کیم. از این نظر، آن نواحی مکران که ایران اکنون در تصرف دارد صرفاً "بنابر حق تمیلیک از آن اوست.
۲. آن نواحی مکران که تحت فرمان خان کلات است به لحاظ تمیلیک و نیز بنابر تأیید و قبول خوانین محلی از آن اوست. این نواحی بخشی از سرزمین موروژی بلوچستان است که نخست به صورت تیول شبه فئودالی توسط ایران و سپس توسط قندهار اما در واقع بر مبنای استقلال واگذار گردید. انقلاب‌هایی که پس از مرگ ناصرخان در ۱۷۹۵ ایالت را به آشوب کشید می‌تواند آن خان نشین‌های کوچکی را تحت تأثیر قرار دهد که در سریاز زدن از بیعت و سرسپردگی شان همواره موفق بوده‌اند. آنها یکی که شورش می‌کردند و متعاقباً تحت انقیاد در می‌آمدند هنوز طرف‌های متخاصم بر سر میراث خان‌هایند.<sup>۱۳</sup>

جای توجه است که گزارش در آن زمان ادعای ایران بر منطقه را با ادعای کلات یعنی سرزمینی بلوچی یکسان دانسته و بنابراین راه را برای پذیرفتن ادعای ایران در آینده باز نگهداشته بود. متعاقباً "خط مرزی

13. *Ibid.*, p. 25.

پیشنهادی که گلدمید طراحی کرده بود مورد قبول ایران قرار گرفت و طی معاهده‌ای که بین دو طرف در سپتامبر ۱۸۷۱ امضا شد عینیت یافت و از آن پس به خط گلدمید موسوم گشت که بلوچستان شرقی و غربی را از هم جدا می‌کرد. امروزه این خط مرز بین‌المللی بین ایران و پاکستان است. ژنرال گلدمید با انعکاس جاه‌طلبی‌های شاهنشاهی ایران در بلوچستان غربی و این نگرش وی به «حکومت کوچک و ناشناخته‌ی کلات»، در گزارش نهایی مذاکرات خویش به وزیر داخله در امور هندوستان در نهم نوامبر ۱۸۷۱ نوشت که «این نواحی اگر قدرت آن را داشتند که مستقل باشند، مستقل می‌بودند؛ چون چنین قدرتی ندارند، صرفاً "شکار قوی ترین همسایه‌اند». ۱۴ از آن پس در اسناد رسمی استعماری نام «بلوچستان ایران» جایگزین «بلوچستان غربی» شد.

تغییر پیشگفته در سیاست انگلیس و عزمش بر تقسیم بلوچستان به نفع ایران، چند دلیل اساسی دارد که مهم‌ترین آن‌ها مربوط به تحولات استراتژیک در آسیای مرکزی در آن زمان می‌شود. از این لحاظ، اواخر دهه‌ی ۱۸۶۰ مصادف است با پیشروی ستایبان روسیه به سوی مرو در آسیای مرکزی چنان که در تصرف بخارا در ۱۸۶۶ و سمرقند در ۱۸۶۹ نمایان بود. این حوادث بویژه برای منافع استراتژیک انگلیس در جنوب آسیا هشداردهنده بود. این تحولات عزم وی را برای تقویت و دفاع از موقعیت حائل ایران و افغانستان در برابر دست‌اندازی‌های روسیه به سمت جنوب دو چندان کرد. بنابراین با قبول ادعای ایران بر بلوچستان غربی، به تقویت موقعیت حائل آن کمک کرد. گلدمید در یکی از آخرین گفتارهایش درباره‌ی آسیای مرکزی اشاره کرده است که چون ایران بخش بزرگی از خاک خود در شمال را به روسیه باخته بود و از سوی امپراتوری

14. *Ibid.*, p. 54.

عثمانی در غرب و انگلیس در افغانستان مهار می شد، تنها جای موجود برای توسعه اش بلوچستان غربی بود که خصوصیت دائم بین خوانین کوچک محلی آن ناحیه را طعمه‌ی آسانی برای ایران می ساخت.<sup>۱۵</sup> دوم این که انگلیس پیشوای ایران در آن منطقه را تأیید می کرد زیرا کمک دیگری در آرام‌سازی قبایل سرکش واستقلال طلب بلوچ بود که از نظر انگلیس تهدیدی دائمی برای خطوط ارتباطی آن کشور محسوب می شد. چنان که خواهیم دید، انگلیس در چند عملیات نظامی برای سرکوب شورش‌های دائم قبیله‌ای در بلوچستان در سرتاسر سلطنت قاجار با ایران همدست بود. سوم این که، کنترل ایران بر بلوچستان غربی و آرام‌سازی منطقه از گسترش شورش‌های قبیله‌ای به بخش شرقی تحت فرمان انگلیس جلوگیری می کرد.

بنابراین، توسعه‌ی ایران از سمت بلوچستان غربی بدون تأیید و حمایت انگلیس تحقق نمی یافت. لرد کرزون در ۱۸۹۲ می‌نویسد «بلوچستان ایران در شکل فعلی اش ساخته‌ی سی سال اخیر است و موجودیت خود را تا حدود زیادی به مداخله و شناسایی حکومت بریتانیا مدیون است». <sup>۱۶</sup> بنابراین، به محض این که ایران موافقت بریتانیا با ادعاهای خود را در ۱۸۷۱ کسب کرد، با تصرف ناحیه کوهک در ۱۸۷۲، تبعید اعراب مسقط از بندر چاه بهار که از ۱۷۸۹ در دست آنان بود، ضمیمه کردن امارت بلوچی بشکرد در ۱۸۷۴ به خاک خود و سپس حرکت تدریجی به سمت سرحد در بلوچستان شمالی اقتدار خود را در منطقه هر چه بیشتر گسترش داد.<sup>۱۷</sup> به رغم این تحرکات نظامی، سلطه‌ی حکومت قاجار بر منطقه بیشتر ظاهری بود تا واقعی و مستقیماً به بمپور، مرکز بلوچستان در آن زمان، محدود می شد. بقیه‌ی منطقه همچنان مستقل یا نیمه مستقل ماند و فقط عملیات نظامی ادواری برای اخذ مالیات آن را بر می

15. F. J. Goldsmid, *Central Asia and Its Question* (London, 1873), pp. 41-42.

16. Curzon, *op. cit.*, I, p. 253.

17. *Ibid.*

آشت.

### مبارزه‌ی بلوچ با قاجار و انگلیس

تاریخ روابط ایران و بلوچ در عهد سلسله‌ی قاجار عبارت بود از عملیات نظامی متواالی قاجار برای جمع‌آوری مالیات و تلاش برای آرام ساختن منطقه از شورش‌های دائمی بلوچی. مالیات‌های سنگینی سالی دو بار به زور اسلحه اخذ می‌شد. به گفته‌ی ناصر عسکری، یک نویسنده‌ی ایرانی، بلوچ‌هایی که قادر به پرداخت مالیات تعیین شده نبودند، خود یا اعضای خانواده‌شان به جای بخشی از مالیاتی که قادر به تأديه‌ی آن نبودند، دستگیر می‌شدند.<sup>۱۸</sup> در ۱۸۸۳ سرگرد ماکلر، افسر انگلیسی مأمور خدمت در بلوچستان ساحلی در گزارشی رسمی به تاریخ ۲۸ مارس می‌نویسد که مالیات‌گرد آمده از دو ناحیه‌ی باهو و دشتیاری سال به سال از سالانه ۵۰۰۰ روپیه در ۱۸۶۵ به ۱۵۰۰۰ روپیه در ۱۸۸۳ افزایش یافت «البته بی آن که کاری در جهت رفاه یا بهبود منطقه از سوی حکومت ایران انجام یافته باشد». <sup>۱۹</sup> او می‌افزاید که در نتیجه‌ی اخذ مالیات‌های سنگین و کمبود باران در آن زمان، ناحیه باهو از سکنه خالی شد و سرکرده‌ی محل چون قادر به کاهش دادن مقدار مالیات نبود، از سرداری امتناع کرد و در بندر گواتر عزلت‌گزید. <sup>۲۰</sup> در این خصوص، سخنان لرد کرزوون درباره‌ی حکومت ایران و عواقب آن در بلوچستان هنوز هم بسیار گویا و موثق و شرح آن چنین است:

نمی‌توان ادعا کرد که حکومت آنها توفیقی داشته است. بر عکس، این سلطه با سرکوب، فساد و شورش‌های متواالی همراه بود. من بارها والی ایرانی را یکی از

.۱۸. عسکری، پیشین، ص ۱۰۸

19. Saldanha, p. 61.

20. *Ibid.*, p. 60.

نامطلوب‌ترین و قسی‌ترین آدم‌ها تصویر کرده‌ام و افراد او در بلوچستان در برابر مردمانی فقیر و بی‌دفاع فرصت فراوان برای نشان دادن همه‌ی استعدادهای خود یافته بودند. مالیات هر سال دوبار به زور سرنیزه اخذ می‌شد؛ سردارهای محلی را دستگیر یا معزول می‌کردند؛ مردم را از خانه و کاشانه‌ی خود بیرون کرده بودند. به این سبب است که کشاورزی رو به زوال رفته و نابود شده است. نظام آبیاری از هم پاشیده است و روستاییان مغلوب ک دسته دسته خانه و زندگی خود رها کرده و به هند یا مسقط پناه می‌برند. به واسطه‌ی فراموش شدن یا فرسودگی دیواره‌ی نهرها که آب را نگه می‌داشتند و به آبراهه‌ها هدایت می‌کردند، بستر رودخانه‌های اصلی به شدت وسعت یافته و آب‌ها به طور هرز و بیهدف در بسترها شنی جاری می‌شود. بدین صورت، پهنهای دشت که در ۱۸۷۶ حدود ۳۵۷ یارد بود، در ۱۸۸۹ به ۸۶۰ یارد، و ریچ یا ریچ که در ۱۸۶۹ عرضش ۲۰ یارد بود، در ۱۸۸۹ به ۶۱۶ یارد رسیده است.<sup>۲۱</sup>

در نتیجه، بلوچ‌ها بر ضد سلطه‌ی انگلیس - قاجار همواره سر به شورش بر می‌داشتند. به محض سرآمدن کار کمیسیون تعیین مرز ایران و بلوچ در ۱۸۷۱-۷۲، نا آرامی‌هایی در ۱۸۷۳ در جاسک پاگرفت و میر عبدالنبی، حاکم منطقه‌ی بیابان، شورش کرد و سیم‌های تلگراف را برید که با واکنش شدید انگلیس و ایران روپرتو شد.<sup>۲۲</sup> قبایل سرحد در ۱۸۸۸ شورش کردند<sup>۲۳</sup> و سال بعدش قیامی عمومی صورت گرفت که در ضمن آن سرکردگان خشمگین بلوچ سر به شورش برداشتند و حاکم ایرانی بلوچستان، ابوالفتح خان را دستگیر کردند. متعاقباً در ۱۸۹۱ شاهزاده‌ی قاجار، فرمانفرما، والی کرمان و بلوچستان، پس از دعوت کردن چند تن از سرداران بلوچ به پهره (از شهرهای عمدتی بلوچ که امروز ایرانشهر نامیده می‌شود) با دادن وعده‌ی امنیت جانی، همه را دستگیر و اعدام کرد.<sup>۲۴</sup>

21. Curzon, *op. cit.*, vol. 2, pp. 264-65.

22. Saldanha, p. 59.

23. Sykes, *Ten Thousand Miles In Persia*, p. 107.

24. Saldanha, pp. 62-64.

در ۱۸۹۶ بلوچ‌ها باز قیام مسلحانه کردند و در نزدیکی سیب بر والی ایران، زین العابدین خان ملقب به اسدالدوله حمله بر دند و سال بعد همه نیروها و کارگزاران قاجار را تارومار کردند، خطوط تلگراف را گستاخ و جانشین سربازرس انگلیسی تلگراف را کشتند. سورش سرتاسر منطقه را از بندر جاسک در شمال غرب تا بندر چاه بهار در جنوب غرب و از دیزک در شرق بمپور، مرکز استان، در شمال، فراگرفت. رهبر قیام سردار حسین خان نارویی بود که اتحادیه‌ی دیگری از سران بلوچ ترتیب داد.<sup>۲۵</sup> چنان که پیشتر گفته شد، نارویی‌ها حاکمان فتووال بلوچستان غربی در نیمه‌ی نخست قرن بودند. بنابراین، فرمانفرما در تلگرافی به صدراعظم امین‌السلطان او را «مبسب اغتشاش در بلوچستان» نامید. نویسنده می‌افزاید «این حسین خان ناسپاس همان کسی است که مدعی بمپور و خالصه جات منضم بدان بود و آن را میراث خود می‌دانست و می‌خواست قلاع حکومتی را تملیک کند».<sup>۲۶</sup> او با آن که در زمان قاجار حاکم چاه بهار، سرباز و قصرکند بود، پس از مرگ ناصرالدین شاه در ۱۸۹۶ در اعلام استقلال خود تردید نکرد. متعاقباً به ترغیب انگلیسی‌یک فوج نیروی دریایی انگلیسی- ایرانی در ۱۸۹۸ در جاسک پیاده شد و گروه دیگری در چاه بهار مستقر شد تا دامنه‌ی سورش را تخمین بزنند. در این خصوص، «عملیات کاروان» بدین قصد به طور مشترک سازمان یافت که با ورود به خشکی از طریق ساحل قبیله‌ی بلوچی کروان را که مسبب قطع خط تلگراف انگلیس و مرگ سربازرس آن بود مجازات کند. همزمان با آن عملیات ایرانی دیگری تحت فرمان آصف الدله، والی کرمان، از طرف شمال برای سرکوب سرداران شورشی به سرکردگی سردار حسین خان حرکت کرد. در طی عملیات مشترک، بیکر، فرمانده انگلیسی، همتای ایرانی خود، احمد خان دریاییگی را ترغیب کرد که «باید فوراً» دست به کار شود و حال که آن همه نیرو در

25. *Ibid.*, pp. 70-71.26. *Ibid.*, p. 63.

اردوگاه انگلیس وجود دارد، نخل‌ها را قطع کند.» و قول داد که «عملیات او را (پوشش دهد) و در صورت لزوم عقب نشینی کند.»<sup>۲۷</sup> اینگونه اقدامات ایدائی در سست کردن مقاومت بلوچ‌ها موثر واقع شد. عامل دیگر، اما، سیاست انگلیس در اعمال ممنوعیت حمل سلاح برای بلوچ‌ها بود. سرپرسی سایکس، ایراندوست نامی و مؤلف چندین جلد کتاب درباره ایران و تاریخ ایران که در آن عملیات مشترک آرام‌سازی شرکت داشت، می‌گوید که به خاطر این خط مشی «بلوچستان ایران امروز بیش از هر زمان دیگری مطیع و منقاد است اما نگرش‌ها چندان خوشبینانه نیست». <sup>۲۸</sup> عملیات آرام‌سازی نزدیک به دو سال طول کشید و سرانجام حسین خان شکست خورد و در ۱۸۹۸ دستگیر شد.

این شورش گسترده را به چند عامل عمدۀ نسبت می‌دهند. سرپرسی سایکس گفته است که دو عامل عمدۀ در کار بود. عامل نخست سوء‌قصد به ناصرالدین شاه در ۱۸۹۶ بود که حسین خان را واداشت از فرصت استفاده کرده و اتحادیه‌ی مستقل دیگری بین بلوچ‌ها تشکیل دهد. عامل دوم پیروزی سلطان عثمانی بر یونان بود که در آن زمان موجب شادی و سرور فراوانی در بین مسلمانان سنی در همه جا از جمله بین بلوچ‌ها شده بود.<sup>۲۹</sup> با این حال، باید توجه داشت که این شورش هم چنین با واپسین مرحله‌ی تعیین مرز ایران و کلات در ۱۸۹۶ مصادف است. بنابراین احتمال زیادی وجود دارد که بلوچ‌ها دریافتۀ باشند این امر موجب جدایی بلوچستان غربی از بقیه‌ی سرزمین آنان می‌شود.

با اینهمه، استناد و گزارش‌های رسمی بریتانیا مالیات سنگین و «ستمگری و سرکوب» از سوی والیان قاجار را عامل شورش ذکر می‌کند. سرهنگ مید، افسر انگلیسی مأمور تحقیق در خصوص کشته شدن

27. *Ibid.*, p. 76.

28. Sykes, *Ten Thousands Miles*, p. 108.

29. *Ibid.*, pp. 274-75.

سر بازرس خط تلگراف سه عامل برای شورش ذکر می‌کند، بدین شرح: (۱) میل به «غارت»، (۲) «تعصب و گرایش شدید در بین بلوچ‌ها برای در آمدن از زیر یوغ ایران»، و (۳) کاهش یافتن سلطه و اعتبار انگلیس در آن زمان.<sup>۳۰</sup> گزارش رسمی مهم دیگری، نوشته شده در ۱۹۰۷، عامل اصلی شورش را به مالیات سنگینی نسبت می‌دهد و می‌گوید:

نواحی ساحلی از مدخل خلیج تا مرز بلوچستان انگلیس که اسماء بخشی از ایران است، محل سکونت تعدادی قبایل بلوچی است که تحت فرمان سرکردگان خود زندگی می‌کنند و فقط به اکراه و به طور موقت مطیع حکومت مرکزی تهران هستند. ایرانی‌ها نیروی منظم و دائم در آنجا ندارند و اقتدارشان را با عملیات نظامی ادواری برای جمع آوری مالیات در آنجا برقرار می‌کنند و در هین این عملیات‌ها منطقه به ویرانه‌ای تبدیل می‌شود، کشاورزی از بین می‌رود و مردمان بیگناه کشته یا آواره می‌شوند. بنابراین بلوچ‌ها از ایرانیان نفرت عمیقی در دل دارند و تاریخ آن سرزمین در سالیان اخیر پر از شورش‌های متوالی است که به پیروزی متوالی ایرانیان انجامیده است که همواره بر بلوچ‌ها غالب می‌آیند زیرا بلوچ‌ها هرگز قادر نیستند برای مقاومت در برابر این حملات با هم متحد شوند و بر عکس همواره آماده‌اند با پیش آمدن فرصت مساعدی به یکدیگر خیانت کنند...<sup>۳۱</sup>

با آن که محصول کشاورزی از بین رفته بود، ایرانیان مالیات را افزایش دادند و این امر نفرت و نارضایی عمیق و گسترده‌ای از حکومت ایران را سبب شد.

رویه‌ی ظالمانه قاجار از آن زمان آثار خود را بر تاریخ و نگرش بلوچ‌ها باقی گذاشته است. تا این زمان تنها واژه‌ی متراծ با «ایرانی» واژه‌ی «قاجار» است که «فَجَر» تلفظ می‌شود. لرد کرزون با اتکا به شهادت «همه سیّاحان بدون استثنای» بر آن است که «آنان (بلوچ‌ها) از نظر سیاسی فقط دو

30. Saldanha, p. 74.

31. *Ibid.*, p. 70.

احساس دارند، احساس شدید استقلال قبیله‌ای همراه با همهی الزامات مرگبارش چون خونخواهی‌ها و تاخت و تازها و دست اندازی‌های مرزی، و نفرتی صریح و آشکار از ایرانی‌ها که آنان را قجر می‌نامند.<sup>۳۲</sup> چنان که ناصر عسکری اشاره کرده است، بلوچ برای نشان دادن شدت ظلم و حور آن را با ستم قاجار مقایسه می‌کنند و مثلاً "می‌گویند «چنان ظلمی در حقم کرد که حتی قجرها هم نکرده‌اند». همان نویسنده رویه‌ی جابرانی قاجار در مورد بلوچ‌ها را به همکاری آنان با افغان‌ها بر ضد صفویه در قرن هجدهم نسبت می‌دهد.<sup>۳۳</sup> عامل احتمالی دیگر شاید شبیخون و دست‌اندازی‌گهگاهی قبایل بلوچ به شهرها و روستاهای مرزی ایران باشد. ژنرال دایر در ضمن عملیات نظامی اش بر ضد قبایل سرحد در ۱۹۱۶ شاهد بود که چگونه گروهی مهاجم و غارتگر از قبیله‌ی یارمحمد زای صدها زن و کودک بیگناه را پس از حمله‌ای خونین و مرگبار به استان کرمان اسیر کردند و با خود بردن.<sup>۳۴</sup>

### فرمانروایی خاندان بارانزائی، ۱۹۰۳-۱۹۲۸

شورش ۱۸۹۸-۱۸۹۶ بلوچ‌ها به دستیازی‌های قاجار در بلوچستان خاتمه داد و انگلیسیس را واداشت که در مناسبات خود با سرداران بلوچ از آن پس رویه‌ی دیگری در پیش گیرد. به علاوه، سستی گرفتن همزمان سلسله‌ی قاجار در عهد سلطنت مظفرالدین‌شاه نیز وسیله‌ای شد تا سرداران بلوچ بتوانند در پایان قرن عمالاً با استقلال حکومت کنند. از این میان، سردار سعیدخان حاکم مکران ساحلی و امیر بهرام خان بارانزائی (بارک زهی)، حاکم مقتدر دیزک، نیرومندتر بودند. در این بین، بلوچستان شرقی دستخوش چندین قیام ضد انگلیسی شده بود که سبب شد سرداران شورشی بلوچ از جلوی نیروهای

32. Curzon, p. 259.

.۳۳. عسکری، پیشین، صص ۶۲-۶۴.

34. R. E. H. Dayer, *The Raiders of Sarhad* (London, 1921), pp. 42-43, 78.

انگلیسی که پیش می‌آمدند بگریزند و در ۱۹۰۱ به بهرام خان پناهنده شوند. انگلیسی‌ها نگران از خطر همدستی احتمالی قبایل بلوچ در بلوچستان شرقی و غربی، یکبار دیگر دست به عملیات مشترک نظامی با ایران زدند و بهرام خان را در پایگاه خویش در قلعه‌های دیزک محاصره کردند. اما این بار نتوانستند در برابر بهرام خان به پیروزی نظامی نایل آیند و مجبور شدند پس از محاصره‌ای طولانی و مذاکرات ضمنی با حاکم بلوچ منطقه را ترک کنند.<sup>۳۵</sup> این رویداد راه را برای ظهور حکومت بارانزائی در بلوچستان غربی هموار کرد.

بهرام خان که با این پیروزی جرأت یافته بود اقتدار خود را بسط داد و بقیه‌ی منطقه را نیز به حاکمیت خود در آورد، در ۱۹۰۷ با سردار سعیدخان متحد شد تا اقتدار بمپور، آخرین پایگاه قاجار در منطقه را بر اندازد.

در ۱۹۱۰ سردار نصرت، فرمانده پادگان کرمان، قشون قاجاری دیگری گسیل کرد و کوشید بمپور را باز پس گیرد اما باز هم از بهرام خان شکست خورد.<sup>۳۶</sup> شهرت و اعتبار حاصل از این پیروزی او را حاکم بلا منازع کل منطقه کرد و این امکان را برایش فراهم ساخت که اقتدارش را بر قبایل سرکش سرحد و هم چنین مستملکات پیشین سعیدخان در مکران گسترش دهد.<sup>۳۷</sup> بمپور را پایتحت خود قرار داد و املاک وسیع دیوانی را که

35. Great Britain, India Army, Intelligence Branch. *Frontier and Overseas Expeditions from India. Selection from Government Documents*. (Quetta, 1979), 3, 254-62.

رهبر قیام بلوچ‌ها در برابر بریتانیا محمد عمرخان نوشیروانی بود که بهرام خان و هم‌چنین جیاندیار محمد زای از سرحد او حمایت کردند.

۳۶. امان الله جهانبانی، عملیات قشون در بلوچستان، چاپ دوم (تهران، انتشارات مجلس، ۱۹۵۹)، ص ۳۶.

۳۷. همان، ص ۳۷. نیز ر. ک.:

Skrine, "The Highlands of Persian Baluchistan," *Geographical Journal* 78 (1931)

یکی از منابع عمدی درآمدش بود مستقیماً "تحت کنترل خودگرفت. در طی جنگ جهانی اول، آلمان‌ها کوشیدند به منظور برانگیختن او بر ضد انگلیسیان و به این ترتیب، گستاخ خوط ارتباطی انگلیس و دست‌اندازی به افغانستان و بلوچستان انگلیس با بهرام خان روابط برقرار کنند. در نتیجه، در گیری‌هایی با انگلیسیان رخ داد که به کشته شدن افسران انگلیسی مستقر در مکران در ۱۹۱۶ انجامید.<sup>۳۸</sup> انگلیس برای مقابله با نقشه‌های آلمان مجبور شد هیئتی به ریاست سرهنگ تی. اچ. کیز Keyes از اداره سیاسی به منطقه اعزام دارد تا مصالحه‌ای سیاسی به منظور حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات با بهرام خان صورت دهد. بدین سان، با شناسایی حاکمیت و فرمانروایی بهرام خان بر بلوچستان غربی نظر مساعد حاکم بارانزائی را جلب کرد و به این ترتیب حملات او به خاک بلوچستان انگلیس را متوقف ساخت. سرپرسی سایکس در توجیه این مصالحه گفته است: «به لحاظ این که ارتباط بلوچستان ایران سال‌های متتمادی با ایران قطع شده بود و بهرام خان، یک ماجراجوی نو خاسته، اخیراً» به مرزهای انگلیس دست‌اندازی می‌کرد، کار کیز شایسته تحسین بود.<sup>۳۹</sup>

علاوه بر این، توافق مزبور مقصود دیگری نیز داشت و آن مشغول کردن و بیطرف ساختن بهرام خان بود در موقعیتی که انگلیس هم‌زمان در بین قبایل سرحد که، دست کم اسماء، بخشی از قلمرو او محسوب می‌شد دست به عملیات آرام‌سازی زده بود. این عملیات که فرماندهش ژنرال دایر بود در آغاز سال ۱۹۱۶ شروع شد و هدف از آن امن ساختن سرحد، در بلوچستان شمال شرقی، به عنوان بخشی از کمریند شرقی ایران که انگلیس را به متحد زمان جنگش روسيه مربوط می‌ساخت و بدین ترتیب اجازه نمی‌داد مأموران

1323.

38. Saykes, *A History of Persia*, 3rd ed. (London, 1930), 2, 494.39. *Ibid.*, p. 454.

ترک-آلمانی به افغانستان و هند و بریتانیا رخنه کنند. در طی این عملیات، سه قبیله از سرحد، موسوم به یارمحمد زهی، گمشادزهی و اسماعیل زهی، بر ضد انگلیس با هم متحد شدند، در حالی که قبیله‌ی چهارم، قبیله‌ی ریگی، به سبب آن که یکی از سردارانش به عنوان سرباز به خدمت انگلیس در آمده بود و راهنمای دایر در عملیات بود، با دشمن همکاری می‌کرد. پس از چند ماه تهاجم، ژنرال انگلیسی هزاران رأس از گوسفندان و سایر دام‌های آنان را توقيف کرد و به این ترتیب آنان را واداشت که شرایط‌اش برای صلح را پذیرند.<sup>۴۰</sup>

پس از بهرام خان برادرزاده‌اش امیر دوست‌محمد خان بلوچ بارانزائی به جای او نشست و تا ۱۹۲۸ با استقلال حکومت کرد. او با موفقیت خط مشی مقتدرانه‌ی سلف خویش را در متحدنگهادشت کل بلوچستان غربی در تحت فرمان خود ادامه داد. از این لحاظ به عملیاتی متمرکز کننده دست زد که قدرت عظیمی را که به طور ستی حاکمان سوروثی امیرنشین‌های مختلف داشتند مهار کرد. اگر چه اکثریت اطاعت از او را گردن نهادند، کسانی که سرباز زدند به سختی عقوبت دیدند و اغلب، چنان که حاکمان بزرگ زاده‌ی دیزک، کشته شدند، با اینحال به آنان اجازه داده شد بخشی از مالیات گرد آمده را در قبال نگهداری نیروی مسلح احتیاطی برای کمک به حکومت وی در صورت درخواست به عنوان حق‌الحکومه نگهدارند. عواید او شامل در آمد حاصل از املاک زراعی خاندانش در دیزک، عواید حاصل از املاک دیوانی و مالیات ستی عشریه از محصول و دیگر درآمدهای شخصی بود.

اقدام موفقیت‌آمیز امیر دوست‌محمد خان در تثیت قدرتش در

۴۰. سایکس، همان، ص ۴۵۴-۵۵. به گفته‌ی Dayer، رئیس قبیله‌ی یارمحمدزهی سردار جیاند خان، رئیس قبیله‌ی گمشادزهی سردار خلیل خان، که در جنگ گشته شد، و رئیس قبیله‌ی اسماعیل زهی سردار جمعه جان بودند.

بلوچستان غربی با به قدرت رسیدن رضاخان در ۱۹۲۱ مصادف شد که به وسیله‌ی کودتای نظامی به پشتیبانی انگلستان نخست وزیر جنگ و سپس در ۱۹۲۳ نخست وزیر شد. هنگامی که وی سلسله‌ی قاجار را عزل کرد و در ۱۹۲۵ با نام رضاشاه پهلوی بر تخت طاووس جلوس کرد، استان‌های خود مختار از جمله گیلان را در ۱۹۲۱، کردستان را در ۱۹۲۲ و لرستان را در ۱۹۲۴ مطیع ساخته بود. در ۱۹۲۵ خوزستان امیرنشین عرب تحت حمایت انگلستان را که «عربستان» نامیده می‌شد و شیخ خزعل از قبیله‌ی بنی کعب حاکم آن بود ضمیمه‌ی خاک خود کرد.<sup>۴۱</sup>

این حوادث از دیده‌ی امیر دوست‌محمد دور نماند. در سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴ بر آن شد که اقتدارش را بر منطقه‌ی سرحد اعمال کند که از سال ۱۹۱۶ تحت کنترل انگلیس بود. این اقدام به شدت مورد اعتراض انگلیس قرار گرفت و بدین سان احساسات قدیم ضد انگلیس را در حاکم بارانزائی همچون سلف وی برانگیخت. در ۱۹۲۶ گفته می‌شود که مبلغی را به عنوان مالیات به حکومت ایران پیشنهاد و پرداخت کرده است به این شرط که در امور بلوچستان مداخله نکند. به نظر می‌رسد این اقدام برای آن بوده است که مهلتی برای تقویت بیشتر موقعیت خود در مقابل حمله احتمالی ایران که انتظارش می‌رفت فراهم کند. به علاوه، هم چنین بر آن بود که مناسبات خود را با حاکمان بلوچ بهبود بخشد و بدین ترتیب گام دیگری در تحکیم پایگاه داخلی قدرت خویش بر دارد. وانگهی با مستقر ساختن نیرویی بیش از ۵۰۰۰ نفر برای حفاظت از قلعه‌های عمدت‌های که در سرتاسر جنوب و غرب بلوچستان پراکنده بود موقعیت نظامی خود را استحکام بخشید.<sup>۴۲</sup>

### رویارویی نظامی پهلوی-بلوچ:

41. Great Britain, Admiralty, Naval Intelligence Division, *Persia*, pp. 307-8.

۴۲. جهانبانی، پیشین، صص ۳۹-۴۰، ۵۹-۶۰.

### الحق بلوچستان

درگیری نهایی مورد انتظار بین نیروهای رضاشاه و امیردوست محمدخان بلوچ در ۱۹۲۸ رخ داد. سرلشکر جهانبانی، فرمانده نیروهای ایران، در کتابش عملیات قشون در بلوچستان می‌گوید رضاشاه در ۱۹۲۷ تصمیم گرفت به بلوچستان حمله کند اما عملیات نظامی به منظور تدارکات بیشتر به سال بعد موکول شد. پیش از آغاز درگیری فرمانده نیروهای ایران با انتشار اعلامیه‌ای به بلوچ‌ها قول داد که همه‌ی مالیات معوقه‌ی گذشته بخشووده شود و مالیاتی نیز که از آن پس اخذ می‌شود تا ده سال آتی منحصراً "در راه آبادانی منطقه‌ی خود آنان صرف گردد و بدین سان امیدوار بود که پشتیبانی آنان از دوست محمد را کاهش دهد. در مورد سرنوشت خود دوست محمدخان در اعلامیه گفته می‌شد از آنجایی که وی حکومت و از «مهد باستانی» خویش حراست کرده و در این راه با دشواری‌های فراوانی مواجه شده است «خدماتش مورد توجه قرار خواهد گرفت و متنزلش محفوظ خواهد ماند مشروط بر این که تسليم شود و در این صورت البته از مراحم ملوکانه برخوردار خواهد شد.»<sup>۴۳</sup>

به نوشته‌ی سرلشکر جهانبانی، فرمانروای بلوچستان اما از تسليم شدن سرباز زد و پاسخ داد که «با حکومت بر سر جنگ نیست و به خدا توکل می‌کند». اما نویسنده تأکید می‌کند که بر اساس آخرین گزارش ضداطلاعات ارش از دریافت داشته است، علمای بلوچ فتوائی صادر کرده بودند به این مضمون که «نیروهای مسلح (ایران) کافر و خصم دین و شرف بلوچ محسوب می‌شوند و بنابراین حکم جهاد داده بودند.» در نتیجه، بنابر گزارش، از مردم خواسته شده بود که آماده‌ی نبرد باشند و «سوء‌ظن شدیدی نسبت به نیروهای مسلح» وجود داشت.<sup>۴۴</sup>

گزارش نه تنها بر دامنه‌ی احساسات خصم‌مانه بین دو طرف تأکید

.۴۴. همان، ص ۵۷.

.۴۳. همان، صص ۵۱ - ۵۴.

می‌ورزد، حمایت‌گسترده‌ی مردمی از تصمیم دوست‌محمد برای مقابله با نیروهای ایران را نیز برجسته می‌کند.

نیروهای ایران شامل سه تیپ بود که از استان‌های هم‌جوار یعنی کرمان، خراسان و سیستان گرد آمده بود و یکان‌های نیروی هوایی کوچک ایران در آن زمان از آن پشتیبانی می‌کرد. به علاوه، نیرویی شبه نظامی مشکل از ۵۰۰ بلوچ از سرحد با آنان همراه بود. جهانبانی جمع کل افراد مسلح بلوچ رایش از ۱۴۰۰۰ تن محاسبه می‌کند که از آن میان ۵۰۰۰ تن مستقیماً "تحت فرمان سرداران دوست‌محمد بودند و اندکی بیش از ۷۵۰۰ تن قرار بود در صورت لزوم توسط دیگر حاکمان تحت فرمان وی گسیل گردد. دوست‌محمدخان نیروهایش را در قلعه‌های پراکنده در شهرهای عمده‌ی بلوچ چون دیزک، پهره و بمپور مستقر کرده بود و قلعه‌های مکران ساحلی تحت حراست حاکمان محلی بود.<sup>۴۵</sup>

"متعاقباً" سرلشگر جهانبانی عملیات از پیش طراحی شده‌اش را در ۱۹۲۸ به اجرا در آورد. برخلاف پیش‌بینی حاکم بلوچ که حمله‌ی اصلی به بمپور و از طریق همیشگی از ناحیه‌ی کرمان خواهد بود، فرمانده‌ی ایرانی حمله‌ی تهاجمی اش را متوجه قلعه‌های دیزک در مرز بلوچستان انگلیس ساخت و بدین وسیله او را غافلگیر کرد. اما هدف اصلی این حرکت نظامی محروم کردن دوست‌محمد از کمک‌های «برادران» اش در بلوچستان شرقی و افغانستان از یک طرف، و مسدود کردن راه فرارش به آن سرزمین‌ها از طرف دیگر بود. جهانبانی هم چنین می‌گوید که پیش از عملیات، حکومت ایران از همکاری انگلیس در جلوگیری از کمک بلوچ‌های تحت کنترل خود به «برادران دینی» شان در بلوچستان غربی نیز اطمینان یافته بود. به علاوه، منطقه‌ی به شدت حفاظت شده‌ی دیزک، از مراکز اصلی کشاورزی بلوچستان، پایگاه عمده‌ی تأمین نفرات و سایر تدارکات برای حاکم

بارانزائی بود و بنابراین، تسخیر آن در وله‌ی اول حاکم بلوچ را از وصول تدارکات محروم می‌کرد و به تسليم وامی داشت.<sup>۴۶</sup>

با وجود این، نیروهای حکومتی با مقاومت شدیدی روپروردند و به ناگزیر با دادن تلفات سنگینی از قلعه‌ای به قلعه‌ی دیگر آهسته پیشروی کردند. در این ضمن، نیروی هوایی در کاستن از مقاومت قلعه‌های بلوچ بسیار موثر افتاد و در نتیجه نبرد هفت ماه طول کشید تا سرانجام دوست محمد با وعده‌ی برخورداری از مراحم ملوکانه مجبور به تسليم شد.

شدت مقاومت را از سخنان خود سرلشگر جهانبانی در خصوص

**جنگ قلعه‌ی اصلی دیزک** به خوبی می‌توان دریافت:

در حیرتم که یک چنین نیروی کوچکی چگونه جرأت می‌کند در برابر ارتش منظم ظفرمندی مجهر به توپخانه و مسلسل ایستادگی کند و حتی به محاصره شدن خود اهمیتی ندهد و چه امیدی دارد و چه حسی او را به این جانفشنانی وادر می‌کند؟

آیا چنین مقاومتی نشانه‌ی دلاوری بود یا حاصل بی فکری و عدم آگاهی از اصول نبرد؟

البته احساسات مقدس نبود که این جماعت وحشی را به جانفشنانی وامی داشت. تلقینات و سخنان رهبران (دینی) آنان باعث شده بود که نیروهای مسلح وارد به منطقه را کافر تصور کنند و شایع کرده بودند که در صورت پیروزی نیروهای مسلح دین و شرف آنان در خطر خواهد بود.

به اعتقاد من دلیل یک چنین مقاومت بی نتیجه و دیوانهواری، چنان که مشهود بود، ریشه در افسانه‌های تاریخی دارد، در داستانهایی که پیران قوم تعریف می‌کنند و در آنها آمدن قشون ایران به سرزمین بلوچستان همیشه مایه‌ی ترس و نحوست عنوان می‌شود. قشون ایران گاه و بیگانه به سرزمین آنها پامی گذاشت و با وجود قلعه‌های بزرگ و شکستناپذیر با خود مرگ و نیستی و فلاکت همراه

می آورد و آن تعداد اندکی که جان به در می بردنده. پس از رفتن قشون و با آمدن فصل گرما جان می باختند و یا با فلاکت و حقارت سرزمین خود را ترک می گفتند.<sup>۴۷</sup>

او هم چنین تأیید می کند که چون هیچ یک از مدافعان تسليم نشده اند باید یکايك کشته شوند تا امنیت قلعه محفوظ بماند.<sup>۴۸</sup> برای یک چنین مقاومتی جز میل بلوچ به حفظ استقلال سنتی خویش و مقاومت در برابر سلطه‌ی غیربلوچ توضیحی وجود ندارد.

چند عامل مهم موجب شکست دوست محمد و الحاق بلوچستان به ایران شد. عامل نخست تأیید حرکت رضاشاه و حمایت از آن توسط انگلیس بود. از این نظر، سیاست انگلیس برخاسته از نیت وی برای تقویت حکومت و دولت ایران به منظور جلوگیری از گسترش انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ بود. بریتانیا می ترسید که بلوچستان غربی مستقلی تحت حاکمیت دوست محمد ضد انگلیسی همان گرایش را در میان قوم بلوچ برانگیزد و موجودیت ضعیف بلوچ را طعمه‌ی بالقوه‌ی آسانی برای دولت جدید شوروی سازد. عنایت الله بلوچ، مورخ بلوچ، با تکیه بر گزارش‌های نظامی انگلیس در مورد خراسان (ایران) می گوید که اکثریت بلوچ‌های ایران در آن زمان به سبب احساسات ضد انگلیسی خود هوادار اتحاد شوروی بودند.<sup>۴۹</sup>

علاوه بر این، چنان که سی. پی. اسکراین (افسر کنسولی بریتانیا در کرمان، بلوچستان و سیستان در آن زمان) خاطرنشان کرده است، بریتانیا کنترل ناحیه‌ی سرحد را (که با راه آهن به بلوچستان شرقی متصل شده بود) در ۱۹۲۴ به ایران واگذار کرد تا از مداخله‌ی برنامه‌ریزی شده‌ی آن کشور

.۴۸. همان، ص ۷۶.

.۴۷. همان، ص ۷۰.

49. Inayatollah Baluch, "Afghanistan-Pashtunian-Baluchistan," *Auseen Politick* 31 (1980), 293.

در بلوچستان حمایت کند.<sup>۵۰</sup> از این رو، آن ناحیه به صورت پایگاهی برای عملیات ایران بر ضد پس کرانه‌های مسکون جنوبی بلوچستان در ۱۹۲۸ در آمد. بر همین اساس، قبایل تحت فرمان انگلیس در سرحد از طریق عیدو ریگی، از سرکردگان سرحد و دستنشانده‌ی انگلیس، ترغیب می‌شدند که بر ضد بلوچ‌های هموطن خود به نیروهای ایرانی پیوندند. بنابراین، آن حاکم بلوچ اجازه نداد برخی از بهترین جنگجویان قبیله‌ای در منطقه کوهستانی استراتژیکی که به لحاظ تاریخی حافظ شهرهای کشاورزی مسکون پس کرانه‌ی جنوبی از تهدید ایران بود سکونت کنند.

دوم این که نیروهای ایرانی به محض اطمینان از پشتیبانی انگلیس از عملیات شان در بلوچستان به سرعت در صدد بهره برداری از برتری کمی و کیفی خود در برابر سپاه فئودالی بلوچ عمدتاً "مجهز به تفنگ" و محدود به قلعه‌های قرون وسطی برآمدند. از این نظر، «ارتش نوین» رضا شاه که به تسليحات مدرن و نیروی هوائی مجهز بود و اصول جنگی مدرن را آموزش دیده بود سخت موثر و کارآمد از آب در آمد.

سوم این که تقسیم بلوچستان نیز به تضعیف بیشتر نیروهای بلوچ یاری داد چراکه بلوچ‌ها نتوانستند از برادران خود در بلوچستان شرقی کمکی دریافت کنند. نیروهای ایران، چنان‌که از نوشه‌های سرلشگر جهانبانی هویدا است، همواره از این امر هراس داشتند.

چهارم این که اقدامات متواتی سرکوبگرانه‌ی ایران و انگلیس در بلوچستان نیز موجب تضعیف قوم بلوچ گشته بود و بدین سان به آنان فرصت نمی‌داد به تقویت نظامی خود پردازند یا نهادهای اجتماعی-سیاسی فئودالی خود را توسعه دهند. و سرانجام این که دولت محمد به رغم برخورداری از حمایت وسیع مردمی در مقابله با نیروهای ایرانی، حکومت اساساً فئودالی اش به واسطه نگرش بعضی از حاکم‌ها و سردارهایی که تمرکز

50. Skrine, *op. cit.*, p. 323.

روزافزون قدرت در دست حاکم بارانزائی را تهدیدی برای منافع و مزایای سنتی و موروثی خود می‌دانستند سخت ترقه‌گرا و در برابر پراکنده‌گی و تکروی آسیب‌پذیر بود. در نتیجه، جهانبانی گزارش می‌دهد که چند حاکم در ناحیه‌ی دیزک در حین عملیات نظامی خود را به او تسليم کردند. علاوه بر این، گرچه معدودی از افراد طبقه‌ی حاکم احتمالاً "با افکار ناسیونالیستی" جدید از طریق تماس با انگلیسی‌ها و بلوچ‌های شرق آشنا بوده‌اند. اکثریت جامعه به لحاظ اجتماعی و اقتصادی سخت واپس مانده بود. چنان که در فصل بعد خواهیم دید طبقه‌ی متوسط قابل توجهی یا طبقات مدرن دیگری که پایگاه ناسیونالیسم نوین محسوب می‌شوند هنوز وجود نداشت.

الحق قهرآمیز بلوچستان غربی به ایران مهمترین واقعه‌ی تاریخی در تاریخ نوین قوم بلوچ و سرزمین آنهاست. این واقعه پایان دورانی را رقم می‌زند که بلوچ‌ها دوره‌ی بلوچی می‌نامند و در طی آن از هرگونه کنترل سیاسی غیربلوچ رها بودند.

### فصل ۳

## مسئله‌ی ملیت‌ها در عصر پهلوی: مورد بلوچ‌ها

سیاست پهلوی در خصوص ملیت‌های غیر ایرانی

سیاستی که رضا شاه و جانشین او محمد رضا شاه در مورد بلوچ‌ها اتخاذ کردند بخشی از اقدام وسیع ملی برای یکپارچه و یگانه ساختن ملیت‌ها و گروه‌های قومی مختلف و ایالت‌های مربوط‌شان در یک دولت مدرن و بسیار متمرکز بود. براین اساس، حکومت مرکزی تحت سلطه‌ی ایران از منابع عظیم کشور برای تحقق این مقصد سود برد. ساختار دولتی، در نظر و در عمل، مبتنی بر نظامی سخت وحدت‌گرا بود که "تعتمداً" واقعیت‌های قومی - زبانی گوناگون کشور را ناید می‌گرفت. بدین ترتیب، مسئله‌ی مناسبات بین حکومت مرکزی و قوم بلوچ بخشی از یک چشم‌انداز وسیع تر است که تنگنای دیگر ملیت‌های غیر ایرانی را نیز منعکس می‌کند.

در این زمینه، اقدامات ناظر بر ساختن دولت با روند ساختن ملت مساوی بود، و هنوز هم هست، که به موجب آن رسمًا "چنین توصیف و عنوان می‌شد که شش ملیت تشکیل‌دهنده‌ی ایران - یعنی فارس‌ها، عرب‌ها، ترک‌ها، ترکمن‌ها، کردها و بلوچ‌ها - ملت واحدی موسوم به «ملت ایران» را تشکیل می‌دهند. چنان‌که در نخستین قانون اساسی سال ۱۹۰۶ ایران آمده است و آن طور که در عصر پهلوی تفسیر و اجرا شد، مفهوم «ملت ایران»

تظاهر تاریخی ناسیونالیسم پارسی بود که عملاً "باناسیونالیسم ایرانی یکسان انگاشته می‌شد. این قانون انعکاس نگرش نیروهای ناسیونالیستی بود که انقلاب مشروطه‌ی سال ۱۹۰۶ را پیش برد و از روشنفکران سکولار متاثر از روش‌نگری، طبقه‌ی تجار مصمم به ایجاد محیطی مساعد برای رشد منافع صنفی خود، و بخشی از روحانیون شیعه‌ی هادار احیای اسلام تشکیل می‌شد.<sup>۱</sup> بدین سان، تأکید زیادی بر حقوق فردی و آزادی سیاسی به استثنای حقوق ملی و اشتراکی ملیت‌های غیر ایرانی مبذول می‌داشت و آشکارا فارسی و تشیع را به ترتیب تنها زبان و مذهب رسمی کشور قرار داد.

به ترتیب، گروه‌های ملی یا ملیت‌های غیرفارس شناخته نشدن و بدین سان، هیچ‌گونه حقوق ملی همچون خودگردانی اداری و فرهنگی برای آنان پیش‌بینی نشد. مسلماً "قوم بلوچ همچون اعراب خوزستان در زمان انقلاب مشروطیت استقلال داشتند و در آن واقعه نقشی ایفا نکردند. با وجود این، ایران از دعاوی خود نسبت به آن ایالت‌ها پیش از الحاق شان در دهه‌ی ۱۹۲۰ دست برنداشته بود. به علاوه، عناصری از ملیت‌های دیگر، همچون بازاریان تبریز، مرکز آذربایجان ترک زبان، فعالانه در انقلاب شرکت کردند. هم چنین برخی از این ملیت‌ها شیعه نبودند و به مذهب تسنن اعتقاد داشتند که در قانون اساسی شناخته نشد. کردها، عرب‌ها، ترکمن‌ها و بلوچ‌ها از این دسته بودند.

در نبود ضمانت و شناسایی در قانون اساسی برای حقوق ملیت‌های غیرپارسی، دولت کوشید اقدامات خود برای ساختن ملت را به صورت مجموعه‌ای از سیاست‌ها و رویه‌های یکسان‌کننده در آورد که هدفش ادغام اقتصادی و جذب اجتماعی فرهنگی آنان در ساختار کشوری، فرهنگ، و جامعه‌ی تحت سلطه‌ی فارس‌ها بود. از این نظر، خط مشی اداری حکومت

1. Richard W. Cottam, "Human Rights in Iran under Shah," *Case Western Reserve Journal of International Law* 12 (1980), pp. 122-23.

مرکزی نمونه‌ی خوبی بود. اگر چه همه‌ی آن گروه‌های ملی دارای وطن جغرافیایی از لحاظ تاریخی تعریف شده‌ای کمایش مطابق با مرزهای قومی- زبانی خود بودند، هیچ‌کدام به صورت ایالاتی خودگردان که سهل است، چون واحد اداری جداگانه‌ای متشکل نشدند. هر ناحیه یا وطن قومی به چند بخش تقسیم شده، و هنوز هم می‌شود، که در زمان‌های مختلف به استان‌های مختلفی ملحق می‌شدند. مثلاً در زمان پهلوی دوم کردستان به سه بخش تقسیم شد و هر یک بخشی از استان جداگانه‌ای – یعنی کردستان، کرمانشاه و آذربایجان غربی – را تشکیل می‌داد، در حالی که خود آذربایجان نیز به دو نیمه‌ی غربی و شرقی تقسیم شد و هر کدام به صورت استان جداگانه‌ای درآمد و چنان که بعد خواهیم دید در مورد بلوچستان غربی نیز چنین بود.

از نظر زبان‌ها و فرهنگ‌های غیرفارس، سیاست دولت فراتر از یگانگی می‌رفت و کمایش به مسیر همسان‌سازی و پارسی‌گردانی می‌افتاد. استفاده از آن زبان‌ها در نگارش ادبی و هم چنین در مکاتبات رسمی در استان‌های بومی آن زبان‌ها اکیدا<sup>2</sup> ممنوع بود. چنان که عدن نبی اشاره می‌کند، فقط تاریخ فارس‌ها به عنوان تاریخ «ایران» تدریس می‌شد و از تاریخ دیگر گروه‌های ملی هرگز سخنی نمی‌رفت. هیچ نهاد یا فعالیت فرهنگی در بین غیرفارس‌ها تحمل نمی‌شد.<sup>2</sup> حتی داده‌های آمارگیری در ایران خصلت ناهمگنی قومی آن را نشان نمی‌داد. در عوض، اعتقاد مذهبی را برای تأکید بر تجانس اسلامی به کار می‌برد و بدین سان خصلت چند قومی کشور را مخدوش می‌کرد. بنابراین، اطلاعات صحیحی درباره‌ی تعداد و

2. Eden Naby. 'The Iranian Frontier Nationalities; The Kurds, the Assyrians, the Baluchis, and the Turkmen,' In *Soviet Asian Ethnic Frontiers*. Edited by W. O. McCagg and B. D Silver. (New York, 1979), pp. 72-79, 83-110.

توزیع جمعیت گروههای قومی مختلف در ایران در دست نیست.<sup>۳</sup> با این همه، چنانکه دیدیم، تعداد مختلط گروههای ملی غیرفارس - ترکها، کردها، عربها، بلوچها، ترکمنها - همراه با دیگر اقلیت‌های زبانی - قبیله‌ای اندکی بیش از نصف جمعیت کشور است. (نقشه‌ی شماره ۲ را ببینید).

بنابراین، روابط و خط مشی‌های دولت در قبال بلوچ‌ها به هیچ روی متمایز یا متفاوت با روابط و خط مشی‌های جاری در قبال دیگر گروههای ملی غیرفارس نبود. اگر تفاوتی وجود داشت صرفاً در حدود و اندازه‌ی آن بود نه در نوع آن، و حاکی از خصوصیات تاریخی، اجتماعی - اقتصادی، و سیاسی در هر مورد بود. از این رو، بحث زیر درباره‌ی سیاست‌های اداری و اجتماعی - اقتصادی دولت در قبال بلوچ‌ها شاید به روشن شدن نسبی چشم‌انداز وسیع تری از وضعیت دیگر ملیت‌ها نیز کمک کند.

#### نقشه (شماره ۲)

### دولت مرکزی و بلوچ‌ها

با الحاق بلوچستان غربی، دولت روند ادغام آن را در ساختار کشور ایران در ۱۹۲۸ آغاز کرد. از آنجایی که بلوچستان آخرین منطقه‌ی قومی بود که به کشور می‌پیوست، دولت می‌بایست وظیفه‌ی فوری تحمیل و استقرار دستگاه اداری خود در منطقه را برای نخستین بار به انجام رساند. در عصر رضا شاه دولت برای اداره‌ی منطقه تا حدود زیادی به ارتش متکی بود. علت این بود که ارتش نه تنها الحاق آن را ممکن ساخته بود بلکه نیز می‌بایست راه

3. *Ibid.*, p. 83.

را برای جایگزینی تدریجی بوروکراسی مدنی در ناحیه هموار کند. برای این مقصود، ارتش می‌بایست یک سلسله شورش‌های متوالی قبیله‌ای را که تا ۱۹۳۵ طول کشید سرکوب کند تا کنترل منطقه را در دست گیرد. از قضای روزگار، همان قبایل سرحد که در ۱۹۲۸ با ارتش همکاری کرده بودند وقتی دریافتند که با حکومت نظامی استقلال قبیله‌ای خود را از دست خواهند داد نخستین کسانی بودند که سر به شورش برداشتند و در برابر حکومت دست به اسلحه بردند. این شورش‌ها خصوصاً "در ناحیه‌ی کوهک" و در سمت شمال آن در ناحیه‌ی سرحد رواج داشت که در آنجا قبایل یار محمد زهی و اسماعیل زهی تا سال ۱۹۳۵ با نیروهای نظامی به جنگ و گریزهای چریکی مشغول بودند.<sup>۴</sup> به نوشته‌ی سرلشگر جهانبانی شورش کوهک به اعدام دسته جمعی سران آن توسط سرلشگر البرز، حاکم نظامی و فرمانده هنگ بلوچستان در ۱۹۳۱ انجامید.<sup>۵</sup>

### سیاست‌های اداری

نخستین طرح اداری ارائه شده از سوی ارکان حرب کل قشون پس از تکمیل عملیات نظامی ۱۹۲۸ در صدد آن بود که بلوچستان را به صورت ایالت جداگانه‌ای در آورد. نقشه‌ی پیشنهادی ایالت کماپیش همه‌ی نواحی قومی بلوچی از جمله مناطقی از شمال و غرب را که در عهد قاجار به ایالت کرمان ضمیمه شده بود در بر می‌گرفت.<sup>۶</sup> به رغم این طرح، بلوچستان در ۱۹۳۷ که در اداره‌ی استان‌ها تجدید نظر شد رسماً "به صورت یک استان نظامی در آمد، و در عین حال اسماً بخشی از استان هشتم، یعنی استان کرمان

4. Hassan Arfa, *Under Five Shahs* (London, 1964), p. 254.

5. امان‌الله جهانبانی، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن (تهران، بسی، ۱۹۵۹)،

6. جهانبانی، عملیات قشون، ص ۹، زیرنویس ۱.

محسوب گردید.<sup>۷</sup> در ظاهر، شاید بتوان این را نشانه‌ی اغتشاشی در سیاست‌های اداری دولت دانست اما در واقع دولت قادر نبود بوروکراسی کشوری خود را در آن زمان در آن منطقه جایگزین کند و از این رو مجبور بود برای اداره‌ی آن به فرمانداران نظامی تکیه کند. در ۱۹۳۸ سربازخانه‌ها و پایگاه‌های نظامی در شهرهای عمدی بلوچی همچون دیزک، بمپور، مگس، خاش، پهرخ و دیگر نقاط مستقر شده بود.<sup>۸</sup>

با اشغال ایران توسط انگلیس و روسیه و عزل قهرآمیز رضاشاه در ۱۹۴۱، دولت مرکزی به سبب از هم پاشیدن آتی نیروهای مسلح ایران و قیام همزمان بلوچ‌ها، کنترل خود را بر منطقه موقتاً "از دست داد و به سبب این حوادث روند ادغام آن در کشور ایران در طول جنگ ناتمام ماند. پس از آن، پسر و جانشین وی، محمد رضاشاه، اقتدار مرکزی را دوباره برقرار کرد و سیاست یکپارچه‌سازی شدیدتری در پیش‌گرفت که تاسقوط وی در ۱۹۷۹ همچنان ادامه یافت.

در واقع، محمد رضاشاه را باید عامل ادغام اداری نواحی قومی بلوچ در ایران با استقرار ضربتی بوروکراسی مدنی در آن نواحی دانست. در نتیجه‌ی تجدید نظر او در تقسیمات اداری استان‌ها در ۱۹۵۸-۵۹، بلوچستان غربی به لحاظ اداری به سه بخش اصلی و جداگانه تقسیم شد که از آن زمان تا حال برقرار است. بخش شمالی جزو استان همسایه‌ی فارسی زبان یعنی کرمان شد که از قسمت شمالی حوضه‌ی جازموریان، شامل نواحی اصلی رودبار، کهنوچ تا شهر جیرفت و نیز بخش جنوبی کویر لوت موسوم به بلوچ آب و بخش‌هایی از ناحیه‌ی نرمایش تشکیل می‌شد. غربی‌ترین بخش جز و فرمانداری کل سواحل و بنادر که بعدها به استان ساحلی تغییر یافت و

۷. حسینعلی رزم آرا، جغرافیای نظامی شهرستان‌های مرزی (تهران، چاپخانه شرکت مطبوعات، ۱۳۱۹ - ۱۳۱۸)، ص ۹۷.  
۸. جهانبانی، عملیات قشون، ص ۸۴.

در حال حاضر به استان هرمزگان موسوم است. این بخش در ساحل خلیج عمان از رودخانه‌ی رودیان در دهانه‌ی تنگه‌ی هرمز تا مرز استان در جنوب گستردۀ است و شامل نواحی بیابان، بشکرد، میناب و بندر جاسک و چندین بندر کوچک می‌شود.<sup>۹</sup>

سومین و بزرگترین بخش «استان سیستان و بلوچستان» است. این ناحیه ۱۸۱۵۷۸ کیلومتر مربع مساحت دارد که خود پس از خراسان بزرگترین استان محسوب می‌شود و شش شهرستان دارد که عبارتند از: زاهدان (مرکز استان)، ایرانشهر (پهره)، سراوان، بندر چاه بهار، خاش، و سیستان یا زابل. از آن میان، سیستان با ۸۱۱۷ کیلومتر مربع مساحت یا ۵ درصد مساحت استان کوچکترین ناحیه‌ی محل سکونت یک جمعیت قومی مختلط از سیستانی‌ها و بلوچ‌ها است<sup>۱۰</sup>. اما بیش از نصف جمعیت آن را شیعیان تشکیل می‌دهند. به سبب این دو عامل، نام استان در تقسیمات رسمی کشوری استان سیستان و بلوچستان است. این امر حاکی از اهمیتی است که عنصر شیعی سیستانی در مواضع حساس تقسیمات اداری استان دارد. این استان را به عنوان یکی از ۲۱ استان کشور طبق آخرین تقسیمات کشوری در ۱۹۷۲-۷۳ (۱۳۵۱ خورشیدی) استاندار اداره می‌کرد که با فرمان شاه منصوب می‌شد، در حالی که هر شهرستان دارای یک فرماندار بود که وزارت کشور منصوب می‌کرد.<sup>۱۱</sup> در سراسر دوران پهلوی هیچ فرد بلوچی به این سمت‌ها و یا دیگر مناصب تصمیم‌گیری گمارده نشد. در واقع،

۹. برای شرح مفصل جغرافیایی و قوم‌شناسنامه این دو قسمت ر. ک.:

Great Britain. Admiralty, Naval Intelligence Division. *Persia*, pp. 107-13, 119-27; همچنین نیز ر. ک.: ایران، ستاد جغرافیایی ارتش، فرهنگ جغرافیایی ایران، استان کرمان و مکران (تهران، چاپخانه ارتش، ۱۹۵۳).

۱۰. اداره کل ارشاد اسلامی استان سیستان و بلوچستان، شناسائی مختصر استان سیستان و بلوچستان، (زاهدان ۱۳۵۸)، ص ۱۱.

11. Kayhan Research Association, *Iran Yearbook 1977* (Tehran, Kayhan, 1977), p. 47.

نخستین استاندار بلوچ بلافاصله پس از انقلاب ۱۹۷۹ منصوب شد و کمتر از یک سال در منصب خود دوام آورد.

سیاست تقسیم و الحاق بخش‌های بزرگتر بلوچستان غربی به استان‌های هم‌جوار فارسی زبان ظاهراً برای آن بوده است که در روند ادغام آن در سیستم مدنی و نظامی ایران تسریع شود و بدین سان یگانگی آن را با کشور تسهیل کند. این سه بخش بلوچستان روی هم حدود ۲۸۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارند. در نتیجه، بلوچستان غربی پس از نواحی فارسی زبان در مقایسه با آذربایجان با ۱۱۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت یا کردستان با کمتر از ۱۰۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت، بزرگترین ناحیه قومی است.

درباره‌ی جمعیت کل بلوچستان یا دیگر گروههای قومی در ایران چنان که پیشتر گفته شد آمار رسمی اطلاعاتی به دست نمی‌دهد. این امر موجب حدس و تخمين‌هایی شده است که جمعیت بلوچ را از ۷۵۰۰۰ تا بیش از ۴ میلیون نفر در حال حاضر ذکر می‌کنند.<sup>۱۲</sup> در ۱۸۹۲ لرد کرزون جمعیت «بلوچستان ایران» یا بلوچستان غربی را ۲۵۰۰۰ نفر تخمین زد. او این برآورد را به یک مقام ایرانی نسبت می‌دهد. و باید توجه داشت که ایرانی‌ها میل دارند جمعیت خود را بیشتر از واقع ولی جمعیت ملت‌های غیرایرانی را کمتر از واقع ذکر کنند. او هم چنین تخمین‌های مختلفی درباره‌ی جمعیت کل کشور ایران زده است که از کمتر از ۶ میلیون تا ۹ میلیون نفر در نوسان است.<sup>۱۳</sup> این تخمین‌ها مبتنی بر مطالعات گستردی

۱۲. لویس بک در مجله *Merip* (مه ۱۹۸۰، ص ۱۶۰) رقم ۲ میلیون نفر بلوچ در ایران را ذکر می‌کند. آر. ویکس و استفن پاستنر در *Muslim Peoples, A World Ethnographic Survey* (۱۹۷۸) رقم ۱/۵۳ میلیون نفر را برآورده‌ی می‌کنند. هریسون در *In The Shadow of Afghanistan's Shadow* جمعیت بلوچ ایران را ۱ میلیون نفر، و کدی در مقاله "Afghanistan's Shadow Minorities Question in Iran تخمیناً ۱/۵ میلیون نفر ذکر می‌کند.

13. Curzon, *op.cit.*, pp. 491-94.

انگلیسی‌ها در خصوص ایران و جمعیت آن بود که به نوبه‌ی خود در آن زمان تنها پژوهش سیستماتیک در نوع خود محسوب می‌شود. در عین حال، باید توجه داشت که برآورد او از جمعیت بلوچ بدون محاسبه‌ی بلوچ‌هایی است که در بقیه‌ی نقاط کشور پراکنده بودند. برآوردهای قابل مقایسه‌ی ایرانی کل جمعیت ایران را در ۱۹۰۶ بالغ بر ۷/۵ میلیون نفر ذکر می‌کند.<sup>۱۴</sup>

طبق آمارگیری سال ۱۹۷۶ جمعیت کشور به ۳۴ میلیون نفر بالغ شده بود و در حال حاضر اندکی بیش از ۶۰ میلیون نفر تخمین زده می‌شود.<sup>۱۵</sup> مقایسه‌ی برآوردهای قدیم تر یعنی ۶ یا ۷/۵ میلیون نفر با ارقام بسیار اخیر حاکی از ده برابر افزایش جمعیت بین ۱۸۹۲ و ۱۹۷۶-۱۹۹۲ است. بنابراین اگر فرض کنیم که جمعیت بلوچ نیز به همان میزان در طول همان مدت افزایش یافته است، جمعیت فعلی بلوچستان غربی باید ۲/۵ میلیون نفر باشد. بر این تعداد باید حدود ۵۰۰۰۰ نفر جمعیت بلوچ پراکنده در سایر نقاط ایران، عمدتاً در استان خراسان بخصوص در بیرون، تربت حام، سرخس و گرگان را افزود. بدین ترتیب کل جمعیت بلوچ ایران نزدیک به ۳ میلیون نفر می‌شود، اما اگر برآورد پایین چنین منبعی را نیز در نظر بگیریم، جمعیت بلوچ بین ۳ تا ۴ میلیون نفر خواهد بود.

برآورد یادشده ظاهراً با توزیع جغرافیایی جمعیت بلوچ نیز مطابق است. از کل ۴ میلیون نفر جمعیت تخمینی بلوچستان غربی حدود ۲ میلیون نفر در استان سیستان و بلوچستان و بقیه در دو بخش دیگر ادغام شده در استان‌های همچوار کرمان و هرمزگان با جمعیت‌های کمابیش مساوی سکنا دارند. در سرشماری سال ۱۹۷۶ فقط جمعیت خود استان بلوچستان

14. *Iran Almanac and Book of Facts* (Tehran, Echo of Iran, 1977), p. 369.

15. *Ibid.*

۶۵۹۲۹۸ نفر اعلام شد.<sup>۱۶</sup> از این مقدار، ۱۷۴۰۷۰ نفر جمعیت سیستان است<sup>۱۷</sup> که جمعیت مختلط است و ۶۰ درصد آن را قوم سیستانی و بقیه را بلوچ‌ها تشکیل می‌دهند. در عین حال، زاهدان مرکز استان با ۹۴۲۸۸ نفر جمعیت شامل تقریباً ۳۰ درصد جمعیت مهاجر غیربلوچ بود. به این ترتیب کل جمعیت بلوچ در استان حدود ۵۲۰۰۰ نفر خواهد بود که کمی بیش از ۴۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ نفر جمعیت تخمینی سرشمار جهانی در سال ۱۹۵۶ یا پیش‌سال است.

بنابراین، رقمی که برای جمعیت استان در سرشماری ۱۹۷۶ و هم‌چنین سرشماری رسمی بسیار اخیر داده شده است به دلایل زیر کلاً برآورده کمتر از حد واقعی است. نخست این که بیش از ۷۵ درصد جمعیت استان را مردم روستائی و صحرانشین، عمدتاً پراکنده در روستاهای چراگاه‌های دورافتاده، تشکیل می‌دهد.<sup>۱۸</sup> در نتیجه، بخش عمدتی این جمعیت دور از دسترس بوروکراسی اخیراً گسترش یافته‌ی دولتی بودند و بنابراین از ملاحظه‌ی مأموران سرشماری دور مانده‌اند. دوم این که حتی در نواحی قابل دسترس مأموران، بسیاری از بلوچ‌ها برای کودکان خود شناسنامه نمی‌گیرند تا مبادا به هنگام رسیدن به سن قانونی مشمول خدمت سربازی شوند. سوم این که حدود ۱۵۰۰۰ نفر کارگر فصلی بلوچ در جستجوی کار به امارات عربی خلیج فارس رفت و آمد می‌کنند. بنابراین، مأموران سرشماری به سختی می‌توانستند این گروه از جمعیت را لاحظ کنند.<sup>۱۹</sup>

16. *Ibid.*, p. 370.

17. اداره کل ارشاد اسلامی استان سیستان و بلوچستان، پیشین، ص ۲.

18. همان، ص ۱.

19. در ۱۹۵۶ جهانی در سرگذشت بلوچستان، ص ۷۲ نتایج نخستین سرشماری ملی را در ۱۹۵۵ (۱۳۳۵ شمسی) در همین ناحیه را به سبب برآورد پایین جمعیت بلوچستان در آن زمان به سخره گرفت.

### سیاست‌های اجتماعی - اقتصادی

در زمان شاه، بلوچستان نمونه‌ی چشمگیری از روند ناموزون توسعه شد که در نتیجه‌ی سیاست‌های ملی اقتصادی وی کشور را فراگرفت. تا اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، این استان در تداول عامه «سرزمین فراموش شده» خوانده می‌شود که منظور از آن‌بی توجهی مدید اقتصادی و اجتماعی به آن ناحیه بود. در واقع در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ بود که دولت شروع به نخستین تحقیقات اساسی درباره‌ی منابع کانی و توانمندی‌های کشاورزی استان کرد. این کار در ۱۹۵۸ به یک شرکت ایتالیایی موسوم به ایتال کنسولت واگذار شد. نتیجه‌ی تحقیقات روشن کرد که اکثراً نقاط استان حاصل‌خیز است و از لایه‌های آتشفشاری تشکیل شده و دارای منابع عظیم آب زیرزمینی است – و بنابراین رشته اقداماتی را برای آوردن آب به سطح زمین و بهبود بخشیدن به نظام آبیاری موجود به منظور بهبود کلی شرایط کشاورزی استان پیشنهاد کرد.<sup>۲۰</sup> هم‌چنین دریافتند که ناحیه از نظر معدن از جمله کرومیت، نفت، منگنز، زغال‌سنگ، سنگ مرمر، سنگ آهن و مس غنی است.<sup>۲۱</sup> به رغم این نتیجه‌ی مثبت، هنوز در جهت استخراج این منابع گامی برداشته نشده است.

در ۱۹۶۲ شاه انقلاب سفیدش را آغاز کرد و به سلسله اصلاحاتی برای دگرگونی کلی اقتصادی و اجتماعی کشور دست زد. اما بلوچستان ندرتاً از این اصلاحات نصیبی برداشت. علت این بود که برخی از مواد اصلی این انقلاب همچون اصلاحات ارضی و شریک شدن کارگران در سود کارخانجات در سطح آن استان کاربردی نداشت زیرا زمینداران بزرگ یا صنایع سبک یا سنگینی در آنجا دیده نمی‌شد. مثلاً وقتی مرحله‌ی اول اصلاحات ارضی در

20. Italconsult, *Socio-Economic Plan for the South-Eastern Region Preliminary Report* (Agricultural Survey) (Rome, 1959).

21. اداره کل ارشاد اسلامی استان، پیشین، صص ۲۱ - ۲۳.

۱۹۶۴ کامل شد، پنج روستا که جزو خالصه جات بودند، نزدیک خاش، روستای کوچکی در ایرانشهر و روستاهای کوچکی در بمپور به روستاییان واگذار شد. از آن میان، پنج روستای نخست بین مهاجران فارسی زبان یزدی تقسیم شد. در مرحله‌ی دوم اصلاحات ارضی در ۱۹۶۵ فقط ۲۱۴ روستایی سودی بردن.<sup>۲۲</sup> نتایج برنامه‌های سهیم شدن کارگران در سود کارخانه‌ها از این هم ناچیز‌تر بود و فقط دو کارخانه یا واحد را با چهارده نفر کارگر شامل شد.<sup>۲۳</sup>

میزان نیروی کار و واحدهای صنعتی دو شاخص دیگر در توضیح تأثیر ناچیز انقلاب سفید در توسعه و تحول استان به دست می‌دهد. در ۷۲- ۱۹۷۱ فقط ۴۸ واحد صنعتی در آنجا وجود داشت که از آن میان ۳۸ واحد در کار معادن غیرفلزی به استثنای سیمان، نفت و زغالسنگ، ۲ واحد در امر نساجی و فرش و موکت و آخری در صنایع کاغذ و نوشابه فعال بود. جمعاً ۱۷۷۷ کارگر در استان وجود داشت. در همان زمان جمع نیروی کار فعال در بخش صنعت حتی بر مبنای نتایج سرشماری رسمی ۶۸۰ نفر بود در مقایسه با مثلاً ۴۱۰۰۰ نفر در استان فارسی زبان یزد که یکی از کوچکترین استان‌های کشور با جمعیتی کمتر از نصف جمعیت بلوچستان است.<sup>۲۴</sup> اگر همین مقایسه را با دیگر استان‌های بزرگ‌تر فارسی زبان همچون استان مرکزی (تهران)، اصفهان یا فارس انجام دهیم فاصله بسی زیادتر خواهد بود.

حکومت شاه در دهه‌ی ۱۹۷۰ یا آخرین دهه‌ی سلطنتش توجه بیشتری به توسعه‌ی استان نشان داد. بخصوص در برنامه‌ی پنجم توسعه (۱۹۷۳-۱۹۷۸) چنین بود، و در ضمن آن دولت بر آن شد که سهم استان

22. Ann K. S. Lambtoon, *The Persian Land Reform* (London, 1966).

23. *Iran Yearbook 1977*, p. 355.

24. *Ibid.*, pp. 547, 551, 556.

را از برنامه‌های توسعه به طور چشمگیری افزایش دهد و برای بنای زیرساخت‌های اقتصادی آن برای نخستین بار طرح‌هایی اختصاص داد. سازمان توسعه‌ی بلوچستان، بدین منظور، در سال ۱۹۷۳ تأسیس شد. به گفته‌ی سلیگ هریسون، هزینه‌ی دولت برای توسعه‌ی استان در ۱۹۷۲ سالانه ۷۵۰۰۰ دلار بود در حالی که در سال بعد صحبت از افزایش آن رقم به ۱۰۰ میلیون دلار در پنج سال آینده مصادف با برنامه‌ی پنجم توسعه ۱۹۷۳-۱۹۷۸ بود.<sup>۲۵</sup>

اما این سهم هنگفت از هزینه‌ی توسعه ناظر بر بنای زیرساخت اقتصادی استان در زمینه‌ی طرح‌های بزرگ راه‌سازی، مجتمع‌های مسکونی برای کارمندان دولت، تأسیسات توریستی و هتل‌سازی، پایگاه‌های نظامی و مؤسسات اداری بود. از این میان، مهم‌ترین پروژه ساخت نخستین جاده‌ی اسفالتی استان به طول ۶۹۲ کیلومتر بود که زاهدان را به بندر چابهار در کرانه‌های خلیج عمان وصل می‌کرد. این پروژه اما مرتبط با ساخت پایگاه نظامی عظیم سه وجهی چابهار اجرا شد که در همان زمان در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شده بود. پروژه‌های عمده‌ی دیگر شامل ساخت مجتمع‌های مسکونی برای کارکنان دولت در هر یک از شش شهر استان که دارای بخش جداگانه‌ای به نام «کوی کارمندان» بود، توسعه‌ی هتل‌ها و تأسیسات توریستی در هر شهر و سربازخانه‌ها و تأسیسات نظامی در خاش بود.

این پروژه‌ها اما تأثیر آنی بسیار محدودی بر رفاه توده‌های بلوچ داشت و بیشتر انتظار می‌رفت که اقتصاد استان را در دراز مدت، پس از تحقق کامل درونساخت اقتصادی اش، رونق دهد. با سقوط رژیم شاه در ۱۹۷۹ اما بسیاری از آن طرح‌ها ناتمام ماند یا از سوی دولت انقلابی، مثل مورد پایگاه بزرگ دریایی چابهار، متوقف شد. تا جایی که به بخش تولیدی اقتصاد در استان مربوط بود، برنامه‌های

25. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 99.

دولت طرح قابل توجهی برای راه اندازی مجتمع یا کارخانه‌ی صنعتی  
عمده‌ای در استان یا استخراج منابع کانی غنی آن، یا بهبود کشاورزی یا  
توسعه‌ی بنادر یا منابع عظیم دریایی و ماهیگیری اش در طول بیش از ۴۰۰  
مايل ساحل خلیج عمان و دریای عرب نداشت. تنها استثنا ساخت کارخانه‌ی  
نساجی در ایرانشهر موسوم به «بافت بلوج» بود که تنها پروژه‌ی مهم صنعتی  
است که حکومت شاه در سرتاسر استان اجرا کرد. با این حال همان نیز در  
زمان کنار رفتن اش از قدرت تمام نشده بود.

اینها انواع پروژه‌هایی است که برای رشد بخش تولیدی اقتصاد استان  
ضروری بود و برای اهالی منطقه مستقیماً سودمند می‌توانست باشد.  
نتیجه‌ی سیاست‌های اقتصادی شاه فاصله‌ی عظیمی بود که بلوچستان  
را از بقیه‌ی کشور جدا می‌کرد. دو موردی که ذکر می‌شود نمونه‌های خوبی  
است. در سال ۱۹۷۲ متوسط درآمد سرانه‌ی سالانه در استان به گفته‌ی  
سلیگ هریسون ۹۷۵ دلار در مقایسه با ۲۲۰۰ دلار متوسط درآمد ملی  
در نواحی روستایی و کمتر از یک پنجم در مقایسه با متوسط کل درآمد  
ملی بود.<sup>۲۶</sup> هم‌چنین در همان مدت (۱۹۷۱-۷۲) متوسط هزینه‌ی ماهانه‌ی  
خانوار در استان ۱۲۵ ریال در مقایسه با مثلاً در استان شمالی، ۸۷۱۱  
ریال در آذربایجان شرقی و ۸۳۲۹ ریال در گیلان بود.<sup>۲۷</sup>

درست بر عکس، برنامه‌های آموزشی شاه موفق‌تر از طرح‌های  
اقتصادی او قلمداد می‌شد. در ۱۹۷۱-۷۲ جمع کل جمعیت با سواد هفت  
ساله و بیشتر در استان ۷۳۰۰۰ نفر اعلام شده بود.<sup>۲۸</sup> در مقایسه، در ۷۹-  
۱۹۷۸ فقط تعداد دانش‌آموزان مشغول تحصیل در مدارس استان در

26. *Ibid.*, p. 99.

27. M. H. Pesaran, "Income Distribution and its Major Determinants in Iran." Paper presented at Aspen-Persepolis Symposium, 15-19 Sep., 1975, Persepolis.

28. *Iran Yearbook 1977*, p. 547.

سطوح مختلف و در هر سنی، به ۱۲۸۲۷۴ نفر می‌رسید که خود بیش از ارقام پیشین اعلام شده در مورد تعداد کل باسواندان بود.<sup>۲۹</sup> هم چنین مهم‌تر از آن میزان رشد در زمینه‌ی تحصیلات عالی در دهه‌ی ۱۹۷۰ در مقایسه با دهه‌ی ۱۹۶۰ بود. به نوشه‌ی عسکری، تا قبل از دوره‌ی ۱۹۶۵-۱۹۵۵ که طی آن دو سه دانشجوی بلوچ وارد دانشگاه شدند، یک نفر دانشجوی بلوچ نیز در هیچ موسسه‌ی تحصیلات عالی مشغول تحصیل نبوده است. از آن پس، ۴ دانشجو در ۱۹۶۶ و ۵ تن در ۱۹۶۷ پذیرفته شد.<sup>۳۰</sup> بر عکس، دهه‌ی ۱۹۷۰ برای نخستین بار شاهد تأسیس دو مؤسسه‌ی تحصیلات عالی در استان، مرکز تربیت معلم زاهدان و دانشگاه بلوچستان، به ترتیب در ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ بود. شروع به کار این موسسات موجب افزایش چشمگیر همزمان در تعداد دانشجویان بلوچ مشغول تحصیل در سطح دانشگاه شد. مثلاً در سال تحصیلی ۱۹۷۲-۷۳ تعداد ۱۹۸ دانشجو در مرکز تربیت معلم مشغول تحصیل بودند.<sup>۳۱</sup> در ۱۹۷۸، دانشگاه بلوچستان تعداد ۴۵۰ دانشجو داشت.<sup>۳۲</sup> اگر چه اکثریت عظیم دانشجویان در دو مؤسسه مهاجران غیر بلوچ بودند، تعداد کل دانشجویان بلوچ در طول دوره‌ی ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۹ بین شصت تا یکصد نفر تخمین زده می‌شود.<sup>۳۳</sup> هم چنین، تعداد تقریبی در دهه‌ی ۱۹۷۰ بسی بیشتر از برآوردهای مشابه در دهه‌های پیشین است.

به رغم این پیشرفت در برنامه‌های آموزشی استان، میزان ییسوادی در

۲۹. اداره کل آموزش و پرورش استان سیستان و بلوچستان، نتایج آمارگیری آموزش و پرورش در سال تحصیلی ۲۵۳۷ - ۲۵۳۶، جدول شماره ۱۹.

۳۰. عسکری، پیشین، ص ۲۰۹.

31. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 102.

32. *Iran Yearbook 1977*, p. 548.

۳۳. این تخمین براساس مصاحبه با دانشجویان ثبت‌نام کرده در دانشگاه در سال ۱۹۷۹ صورت گرفته است.

استان بسی بالاتر از میزان آن در سطح ملی بود و حاکی از فاصله‌ای مشابه فاصله‌ی اقتصادی است که پیشتر توضیح داده شد. در ۶۶ - ۱۹۶۵ میزان باسواندی در بین جمعیت هفت ساله و بالاتر استان ۱۶ درصد<sup>۳۴</sup> در برابر ۴/۲۹ درصد متوسط باسواندی در سطح ملی بود.<sup>۳۵</sup> در ۱۹۷۲ متوسط سواد در سطح ملی در همان گروه سنی به ۳۶/۹ درصد در برابر ۲۱ درصد متوسط تقریبی آن در استان افزایش یافت.<sup>۳۶</sup> فاصله‌ی تحصیلی نمایان در این ارقام همانند فاصله‌ی اقتصادی بین استان و بقیه‌ی کشور است که پیشتر توضیح داده شد.

تغییر نسبت شهری / روستایی در جمعیت استان شاخص مهم دیگری در اندازه‌گیری تأثیر کلی برنامه‌های اقتصادی و آموزشی دولت در توسعه‌ی استان است. در سرشماری سال ۱۹۶۶ نسبت جمعیت شهری به روستایی در استان ۱۷ درصد به ۸۳ درصد بود. در سال ۱۹۷۶ این رقم به ترتیب به ۲۷ و ۷۴ درصد تغییر یافت و بدین سان حاکی از ۹ درصد افزایش در جمعیت شهری است.<sup>۳۷</sup> در مقایسه با آن، در ۱۹۷۷-۷۸ میانگین بخش‌های شهری و روستایی جمعیت در سطح کشور به ترتیب ۱/۴۷ و ۹/۵۲ درصد بود. این مقایسه نشان می‌دهد که یک چهارم جمعیت در این استان شهری در برابر نزدیک به یک دوم جمعیت در کل کشور است.<sup>۳۸</sup>

شگفت این که، طرح‌های توسعه‌ی اجرا شده در بلوچستان در طی سال‌های ۱۹۷۰ به افزایش فاصله‌ی اجتماعی- اقتصادی بین بلوچ‌ها از یک سو و بوروکرات‌های فارس و ساکنان همرده‌شان از سوی دیگر بیش از پیش کمک کرد. این امر چند علت مهم داشت. نخست این که، اکثر هزینه‌های

.۳۴. آخرداد بلوچ، سیاست در بلوچستان، ص ۵۹.

35. *Iran Yearbook* 1977, p. 42.

36. *Ibid.*, p. 41.

.۳۷. اداره کل ارشاد اسلامی استان سیستان و بلوچستان، شناسایی مختصر، ص ۱.

38. *Iran Yearbook* 1977, p. 29.

توسعه متوجه گسترش ساخت و سازهای مرتبط با ارتش همچون راه‌ها، پایگاه‌ها و تأسیسات نظامی بود و بدین سان چندان سودی برای توده‌های بلوچ نداشت. دوم این که، در خصوص پروژه‌های غیرنظامی نیز به سبب خصلت به شدت تمرکزگرای برنامه‌ریزی اقتصادی در ایران زمان شاه، تصمیمات پشت درهای بسته در تهران اتخاذ می‌شد و بوروکراسی تحت کنترل فارس‌ها در استان آن را اجرا می‌کرد. در نتیجه، نیازها و خواسته‌های مردم بلوچ مورد توجه قرار نمی‌گرفت زیرا هیچ فرد بلوچی در پست‌های تصمیم‌گیری در سطح کشور – سهل است، در سطح استان نیز – هرگز مصدر کار نبود تا بتواند نیازهای اجتماعی – اقتصادی مردم‌اش را به تهران انتقال دهد. حتی تعداد افراد بلوچ در ادارات استان به زحمت بیش از ۵ درصد کل کارمندان بود و هنوز هم هست. سوم این که طرح‌های اخیر غالباً در جهت رفاه بوروکرات‌ها و ساکنان فارسی بود که در استان زندگی و کار می‌کردند زیرا نظرات و صدای آنها بود که در تهران شنیده می‌شد.

## فصل ۴

### ساختار اجتماعی-اقتصادی و طبقاتی

#### جامعه‌ی بلوچ

#### قبیله‌گرایی / فئودالیسم، دین و ملی‌گرایی

در عصر پیشامدرن، جامعه‌ی بلوچی عمدتاً به دو مقوله‌ی اجتماعی «شهری» و «بلوچی» تقسیم می‌شد؛ این تقسیم‌بندی بر مبنای خصلت دوگانه‌ی اقتصاد ارضی و شبانی بود که در آن دوران در کشور رواج داشت. گروه اول پایه‌ی نظام فئودالی بود، و هنوز هم هست، که در بخش‌های مرکزی، جنوی (مکران)، و غربی بلوچستان رواج داشت و در حالی که گروه دوم اساس نظام قبیله‌ای بود که عمدتاً در ناحیه‌ی سرحد در شمال بلوچستان متداول بود. هر دو گروه را اما سلسله مناسبات تاریخی مبتنی بر تعامل‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و زبانی به هم پیوند می‌داد.

لایه‌بندی اصلی اجتماعی در بین شهری‌ها یا جماعت‌سازکن «حاکم»‌ها یامیرها (طبقه‌ی ممتاز فئودال) را در صدر سلسله مراتب اجتماعی قرار می‌داد و پس از آنها ارباب‌ها یا زمین‌واجه‌ها (زمینداران)، روستاییان و تاجرها در وسط، و اوستاکارها (پیشه‌وران)، لوری‌ها (خوش‌نشینان) و غلام‌ها در پایین

قرار داشتند، چنان‌که در بسیاری از جوامع هم‌جوار نیز وضع بر همین منوال بود. بر این چشم‌انداز باید علماً یا مولوی‌ها (روحانیون) را افروزد که بعد از حاکم‌ها به واسطه‌ی کنترل‌شان بر امور قضائی، دینی و آموزشی موقعیت بانفوذی داشتند. تمایز اجتماعی در میان بلوچ‌های صحرانشین این چنین سلسله‌ی مراتبی نبود و سردار و طایفه‌ی حاکم وی را کما بیش همتراز با افراد قبیله‌ی او قرار می‌دهد. اینان با هم متزلت اجتماعی برتر را داشتند و سپس غلام‌ها و دیگر خدمتگزاران مستقل قبیله در پایین قرار می‌گرفتند.

در دوران معاصر اما، جامعه‌ی بلوچ همچون دیگر جوامع سنتی جهان سوم، تحت تأثیر تجدیدگرایی حاکم بر جهان ما دگرگون شد. از این لحاظ، این جامعه نیز دوران‌گذار را طی می‌کند و ضمن آن ساختار سنتی اجتماعی - اقتصادی به سرعت دگرگون می‌شود و جا به مناسبات اقتصادی جدید و تقسیم‌بندی اجتماعی بر پایه‌ی طبقات می‌دهد و لو این که فرایند تمایز طبقاتی به‌این زودی‌ها شکل نهایی اش را نخواهد یافت. تأثیر بسیار بی‌واسطه‌ی این دگرگونی در رشد طبقات شهری همچون طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی کارگر نمایان تر است.

بنابراین، به عنوان مقدمه‌ای بر بحث اصلی ما درباره‌ی خط مشی سیاسی ناسیونالیسم بلوچ در فصل‌های آینده، در اینجا می‌خواهیم نقش و تعامل‌گروه‌ها و طبقات اجتماعی مختلف، شامل روستاییان و صحرانشینان، حاکم‌ها و سردارها، مولوی‌ها و طبقه‌ی متوسط را تحلیل کنیم. این ما را قادر خواهد ساخت که بینیم چگونه ملی‌گرایی، دین و قبیله‌گرایی / فنودالیسم خود را در جنبش ملی بلوچ و همین طور در جامعه‌ی بلوچ جلوه‌گر می‌سازند.

جمعیت بلوچستان غربی عمدتاً از روستاییان و صحرانشینانی تشکیل می‌شود که در ۱۹۷۶ با هم ۷۴/۱ درصد جمعیت بلوچ بودند. از این میان حدود ۶۰ درصد روستاییان دهات و ۱۴ درصد بقیه صحرانشین محسوب می‌شوند. روستاییان با توجه به تعداد بیشتر شان قطعاً بر هر جنبش سیاسی و جریان اجتماعی در بلوچستان در سال‌های آینده تأثیر خواهند نهاد. اکثریت عظیم روستاییان بلوچ زمینداران کوچک و مستقلی هستند و در اطراف شان روستاییان بی‌زمینی که برای گذران زندگی سهمی از محصول می‌برند. در نتیجه محدود ده بلوچی هست که همه‌اش از آن یک یا چند زمیندار باشد. بر عکس، در دیگر نقاط ایران پیش از اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۲ اکثر روستاییان بی‌زمین بودند و در دهاتی می‌زیستند که مال یک یا چند ارباب یا مال دربار یا جزو موقوفات بود.<sup>۱</sup>

الگوی زمینداری کوچک در بلوچستان محصول کمیابی زمین قابل کشت و منابع آب است. نظام اصلی آبیاری متکی بر قنات یا کهنه است که پیشتر توضیح داده شد. توزیع آب قنات برای آبیاری مبتنی بر یک دوره‌ی دوازده ساعته موسوم به «هنگام» است که معumo لا<sup>۲</sup> ۲۴ هنگام مطابق با ۱۲ روز و شب متوالی طول می‌کشد. هر روستایی صاحب زمین کوچک دارای یک تا چند ساعت آب برای آبیاری است که اندازه‌ی زمین زیر کشت او را تعیین می‌کند. حاکم هر ده معumo لا<sup>۳</sup> دارای یک یا حداقل چند هنگام است و بقیه‌ی آن بین زمینداران کوچک تقسیم می‌شود که سهم شان از یک تا چند ساعت آب آبیاری است. روستاییان صاحب سهم از محصول حدود ۲۰ تا ۴۰ درصد خرمن را برای خدمات شان دریافت می‌کنند. ۱۰ درصد دیگر محصول بابت ده یک (عشریه) صرف می‌شود و بقیه به صاحب زمین تعلق می‌گیرد.

بنابر حکمت سنتی از آنجایی که جهان‌بینی و علاقه فرد روستایی

1. Cottam, *Nationalism in Iran*, p. 34.

متوجه خانواده، طایفه و روستاست، سکون و تنگ نظری اش باعث می شود که صرفاً تصور و دریافت مبهمی از ناسیونالیسم داشته باشد. در گذشته در زمانی که به سبب وجود شرایطی همچون نبودن راه و وسائل جدید حمل و نقل، ترس از ارباب یا ترس از گرفتارشدن به دست راهنمای در صورت ترک ده، او زندانی محیط ده زادگاهش بود شاید چنین امری درست بود. اما این نکته امروزه دیگر مطرح نیست، زیرا حتی روستاییان نیز نمی توانند از تأثیر تغییرات حاصل از تجدد و ارتباطات در عصر ما مصون و محفوظ بمانند. نخست این که به آسانی با شبکه‌ی راهها و راه آهن و نیز از طریق رادیو ترانزیستوری، نوار کاست و امثال آن با سرتاسر دنیا ارتباط دارند و این تحولات نگرش و علاقه‌شان را قطعاً عوض می‌کند. مثلاً در مورد روستاییان بلوچ حدود ۲۰۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰۰ نفر در جستجوی کار در چند سال اخیر به امارات عربی خلیج فارس رفت و آمد می‌کردند. نه تنها این تردد از مرازها آنان را در معرض تحولات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی منطقه قرار داده، بلکه باعث شده است که وضع وخیم قوم خود و وطن خود را که از نظر مساحت بزرگتر از فرانسه است با پیشرفت شهرهای امارات عربی مقایسه کنند و البته در بازگشت اجناس مدرنی چون رادیو ترانزیستور و هم‌چنین افکار جدید را با خود تا اقصا نقاط وطن خود انتقال دهند.

دوم این که، همراه با زوال فئودالیسم، روستاییان امروزی در معرض سیاسی شدن و تلقین توسط نیروهای سیاسی گوناگون همچون سازمان‌ها و احزاب ناسیونالیستی اند که همه در صدد جلب حمایت روستاییان از آرا و عقاید خویشند، چنان که در تلاش گروه‌های مختلف ناسیونالیستی بلوچ برای سازمان دادن آنان در شوراهای روستایی در طی انقلاب ۱۹۷۹ در ایران نمایان بود و شرح آن را در فصل‌های آتی خواهیم دید. سومین نکته این که در مورد روستاییان بلوچ، آنان دیگر از مداخله‌ی

دمافزون دولت تحت سلطه‌ی فارس‌ها در زندگی روزانه‌شان مصون نیستند و این عاملی است که تفاوت‌های قومی-زبانی، فرهنگی و دینی بین دو طرف را حادتر کرده است.

در مورد نقشی که روستاییان در جنبش ملی بلوچ بازی کردند، در اینجا کافی است بگوییم که آنان بدنی نیروهای امیر دوست‌محمدخان را در مقابله‌ی وی با ارتش رضا شاه در ۱۹۲۸ تشکیل می‌دادند. هم‌چنین دادشاه یکی از نامدارترین قهرمانان و «شهدای» بلوچ چنان که در فصل بعد خواهیم دید، از میان روستاییان برخاسته بود. در عین حال، مولوی‌ها و حاکم‌های فئودال هنوز هم مبنای نفوذ اجتماعی-سیاسی خود را در بین روستاییان حفظ کرده‌اند و لواین که قدرت حاکم‌ها، در سالیان اخیر به شدت تقلیل یافته است و همراه با زوال فئودالیسم، روستاییان به طور فزاینده‌ای در جنبش‌های دینی و ناسیونالیستی متحد می‌شوند که در بلوچستان امروز نیروی سیاسی عمدۀ است.

### قبایل صحرانشین

همه‌ی سخنانی را که در مورد روستاییان بلوچ گفتیم کمایش می‌توان در مورد صحرانشینان بلوچ نیز تکرار کرد. سرشماری‌های ایران اطلاعاتی درخصوص تعداد جمعیت صحرانشینان در بلوچستان غربی به دست نمی‌دهد. اما چنان که پیشتر گفته شد، ممکن نیست بیش از ۱۴ درصد کل جمعیت حدوداً ۳ میلیون نفری بلوچستان را تشکیل دهند. صحرانشینان بلوچ که در قبیله‌های تحت سرکردگی سردارها جای دارند، در چادر زندگی می‌کنند و گله‌های گوسفند و بز و شتر پرورش می‌دهند و از این راه گذران می‌کنند. اگر چه تعدادی در سراسر استان پراکنده‌اند، اکثریت عظیم آنان در کمریند شمالی بخصوص ناحیه‌ی سرحد سکونت دارند که بلوچستان را از مناطق همچوار فارسی زبان جدا می‌کند.

صغرانشینان اگر چه در گذشته بسی زیادتر بودند تعدادشان در سه تا چهار دهه‌ی اخیر به سبب اسکان تدریجی و سکونت‌شان در نواحی شهری پیوسته رو به رشد بلوچی مرتب تقلیل یافته است. در واقع، شهرهای زاهدان - مرکز استان - و خاش عمده‌ای شکل توسعه یافته‌ی سکونت گاههای قبایل بلوچی سرحدند، در حالی که سراوان، ایرانشهر و بندر چابهار اکثر جمعیت روستایی دهات اطراف خود را جذب کرده‌اند. شهر زابل ساکنی هم از قبایل صحرانشین و هم روستاییان جذب کرده است.

قبایل بلوچ به رغم تعداد کمترشان در مقایسه با روستاییان، از نظر تاریخی نقش سیاسی و نظامی شایانی در شکل دادن به سیر حوادث در جامعه‌ی بلوچ داشته‌اند. این امر تا حدی ناشی از آن است که آنان در ارتفاعات کوهستانی سرحد سکونت دارند که بلوچستان را از ایران جدا می‌کند و بدین سان موقعیت استراتژیکی به آنها می‌دهد. دیگر عامل همانقدر مهم شیوه‌ی زندگی صحرانشینی آنهاست که با مهاجرت‌های فصلی از مرتعی به مرتع دیگر همراه است، عاملی که به آنان تحرک زیادتری می‌بخشد که هم برای مقاصد دفاعی و هم تهاجمی مناسب است و بدین سان آنان را به طور سنتی کمتر در معرض حملات و استیلای حکومت‌های مرکزی قرار می‌دهد. این دو عامل همراه با اشتیاق شدید آنان به استقلال قبیله‌ای، کنترل آنان و ادغامشان در جامعه‌ی وسیع تر بلوچی راحتی برای سرکردگان بلوچی و ملت سازانی چون دوست محمدخان دشوار می‌ساخت. به طور سنتی، حدود همکاری سیاسی و نظامی قبیله‌ها و سردارهای شان با شهری‌ها و حاکم‌های شان را نیاز آنان به مبادله‌ی فرآورده‌های دامی شان با محصولات کشاورزی شهری‌ها، نیازشان به پناهگاه امن به هنگام رویارویی با تعقیب و پیگرد شدید از سوی کشورهای همسایه همچون ایران یا افغانستان و حمایتی که در قبال خدمت نظامی برای حاکم‌ها دریافت می‌داشتند تعیین می‌کرد.

در همان حال، قبیله‌ها می‌توانند برای نقشی که در نبرد با مهاجمان بیگانه ایفا کرده‌اند، مانند مقاومتی که قبایل سرحد در طی جنگ جهانی اول در برابر انگلیس نشان دادند، یا شورش‌های متوالی شان در برابر حکومت مرکزی در طی سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۴۸ یا قیام قبیله‌ی هوت به رهبری میرزا برکت هم در برابر رضاشاه و هم پسرش که به مهاجرت عام آن قبیله به امارات عربی خلیج فارس در اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ انجامید، اعتبار ناسیونالیستی زیادی ادعا کنند. ترس از شورش‌های قبیله‌ای است که حکومت‌های مرکزی ایران را به انجام دادن عملیات نظامی متوالی در آن ناحیه واداشته است تا نخست قبایل بلوج را خلع سلاح و سپس سیاست اسکان مقتدرانه‌ای را بر آنان تحمیل کنند. بخش‌های اسکان یافته‌ی قبایل نیز کانال ارتباطی مهمی برای برادران صحراء‌گرد خویشند که از طریق آن در معرض تغییرات و تحولات عمده‌ی اجتماعی-سیاسی در کل جامعه‌ی بلوج قرار می‌گیرند.

### قبیله‌گرائی / فئودالیسم و ملی‌گرایی:

#### نقش حاکم‌ها و سردارها

به طور سنتی، قدرت سیاسی در بلوچستان در دست «حاکم»‌ها (اربابان فتووال) و «سردار»‌ها (سرکردارگان) متمرکز بود که چنان‌که در فصل ۲ شرح داده شد، طبقه‌ی ممتاز جامعه‌ی بلوج را تشکیل می‌دادند. آنان با حکومت بر روزتاییان و قبایل صحرانشین به ترتیب نظام فتووالی / قبیله‌ای را رهبری می‌کردند. الحق بلوچستان غربی به ایران چندان تأثیر مستقیمی بر این ساختار سنتی قبیله‌ای / فئودالی نهاده بود. مداخله‌ی دولت عمدتاً محدود بر عملیات نظامی بود که با هدف جلوگیری از متحد شدن بلوچستان به صورت کشور مستقلی توسط امیر دوست محمدخان صورت می‌گرفت. با تحقیق یافتن این هدف سیاسی، نظام فئودالی / قبیله‌ای همچون بسیاری از دیگر

نقاط کشور، به استثنای شهرهای عمده‌ی متمرکز در مناطق پارسی و ترک، دست نخورده ماند.

مهم‌تر این که خلأ‌سیاسی حاصل از سقوط حکومت بارانزائی از یک سو، و غیبت تقریبی بوروکراسی کشوری دولت در بلوچستان در دو یا سه دهه نخست پس از الحاقش به ایران از سوی دیگر، حاکم‌ها و سردارها را قادر ساخت که واسطه‌های بین حکومت مرکزی و توده‌های بلوچ گردند و به ایفای همین نقش در سرتاسر عصر پهلوی ادامه دادند. علاوه بر این، تأثیر سقوط دوست‌محمدخان نیز این بود که آنان را از زیر بارِ خفت در برابر مردم به خاطر همکاری با «قجرهای شیعی»، حربه‌ای که دوست‌محمدخان برای مطیع ساختن آنان به طور مؤثری به کار برده بود، رهانید. به علاوه، از آنجایی که حضور دولت در استان به محدود سربازخانه‌های احداث شده‌اش در شهرهای عمده‌ی بلوچی در آن زمان محدود می‌شد، حاکم‌ها و سردارها را تنها وسیله‌ی دیگری می‌دید که از طریق آن سیاست‌های خود را در منطقه اجرا کند و بنابراین با خریدن خدمات آنان در این جهت در صدد انتخاب شان برآمد. اتکای دولت به این گروه بومی، همراه با حضور نظامی اش در استان، در کنترل بلوچستان و هموار کردن راه برای استقرار تدریجی سازمان اداری اش در منطقه در دهه‌های آتی مؤثر افتاد.

متعاقباً، بسیاری از حاکم‌ها و سردارها مستمری‌ها و کمک‌های سالیانه‌ی سخاوتمندانه‌ای پاداش می‌گرفتند و در قبال آن در هزینه کردن بودجه‌ای که برای توسعه‌ی استان اختصاص داده شده بود، با مقامات دولتی همکاری می‌کردند. این بودجه غالباً، اگر نه همیشه، مورد سوء استفاده و بدنه بستان مقامات اداری و واسطه‌های بلوچ‌شان قرار می‌گرفت و در این میان سهم بیشتر معمو لاؤ به اولی می‌رسید. فیلیپ سالزمن، مردم‌شناس کانادایی که دو سال در قبیله‌ی یار‌محمدزادی پژوهش میدانی کرد، می‌گوید که سردار قبیله ۶۰ ساعت حقابه‌ای را که دولت به قبیله‌ی او اختصاص داده بود،

شخساً تصاحب کرد و ۳۰ ساعت دیگر را به برادرش واگذار کرد و هفتاد و هشت ساعت بقیه را به افراد قبیله‌اش فروخت. مجموع ۱۶۸ ساعت بابت کل عملیات پمپاژ آب در هر هفته بود.<sup>۲</sup>

به این ترتیب، بسیاری از حاکم‌ها و سردارها تحت حمایت قدرت نظامی و نظام اداری دولت و برخوردار از کمک‌های قابل توجهش، توانستند قدرت و نفوذ خود را در بلوچستان در سراسر دوره‌ی پهلوی حفظ کنند. حدود همکاری اعضای این گروه با رژیم را از این نکته بهتر می‌توان دریافت که همه‌ی نمایندگان بلوچ در مجلس شورای ملی با نظر تهران از بین همین گروه دستچین می‌شد و این رویه تا انقلاب ۱۹۷۹ ادامه داشت. ملاک اصلی انتخاب آنها حدود همکاری‌شان با نیروهای دولتی در خلع سلاح قبیله‌ها، سرکوب شورش‌ها و تحت نظر گرفتن فعالیت گروه‌های ناسیونالیستی در داخل و خارج ایران بود. تعداد حاکم‌ها و سردارهای نماینده‌ی مجلس پنج تا شش نفر بود که از آن میان سه نفر معمولاً حاکم و دو نفر دیگر از سردارها بود. بعضی از اینان چهار تا پنج دوره‌ی چهار ساله‌ی متوالی نمایندگی مجلس را عهده‌دار بودند.<sup>۳</sup>

حاکم‌ها و سردارها اما به هیچ روی نیروی سیاسی منسجم یا متحدی را تشکیل نمی‌دادند بلکه جدا از یکدیگر در محدوده‌های فنودالی و قبیله‌ای خویش به هزینه‌ی دیگران در صدد افزایش قدرت و اعتبار خود بودند و این امر دولت را قادر می‌ساخت که با برانگیختن کین توزی‌ها و رقبات‌های قدیم در بین آنان، موجب نفاق گردد و آنها را به جان هم اندازد. این تدبیر برای کنترل آنها بسیار مؤثر بود. غالباً، امانه همیشه، آنها بیکاری که خود را کمتر مورد

2. Salzman, *Adaptations and Change among the Yarahmadzai Baluch* (Ph.D. dissertation. University of Chicago, 1972), pp. 266-68.

۳. در طی دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نمایندگان بلوچ در مجلس عبارت بودند از: امان الله ریگی، کریم بخش سعیدی، عبدالحسین خان ناروئی، عیسی خان مبارکی، محمد خان لاشاری و بهمن بارک زهی.

توجه دولت می‌دیدند یا بی‌نصیب‌تر از رقبای خود می‌یافتد، شورش می‌کردند یا به جناح ناسیونالیست‌های پیوستند. مثلاً، موسی خان، حاکمی از قبیله‌ی لاشاری، در اوایل سالهای ۱۹۷۰ عمدهاً به سبب تشدید رقابت در میان حاکم‌های آن قبیله به عراق گریخت و به جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان پیوست. در چنین مواردی رژیم شاه معمولاً حاکم‌های طرف توجه را وامی داشت که یاغیان خویشاوند خود را به ترک فعالیت سیاسی و بازگشت به ایران در قبال بخشدگی و برخورداری از مراحم ملوکانه ترغیب کنند. این تاکتیک البته در مورد موسی خان مؤثر واقع نشد.

بنابراین، نقشی را که حاکم‌ها و سردارها در جنبش ملی بلوچ ایفا کردنده‌ی توان نقشی تفرقه‌آمیز خواند. برخلاف حاکم‌ها و سردارهای مورد توجه، دیگرانی وجود داشتند که امکانات و اعتبار خود را در اختیار آرمان ملی قرار می‌دادند. مثلاً، میرعبدی خان، سرکرده‌ی قدرتمند قبیله‌ی سردارزه‌ی ساکن منطقه‌ی باهو - دشتیاری، در مرحله‌ی تعیین کننده‌ی وحیمی که در اواخر سالهای ۱۹۶۰ پیشاروی جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان قرار داشت، به آن پیوست و بدین سان شهرت آن و هم‌چنین پشتیبانی توده‌ها از آن را به طور شایانی افزایش داد. نمونه‌ی دیگر، مورد آریان از سرداران قبیله‌ی نارویی در سیستان است که نخست به افغانستان گریخت و سپس بعد از چند سال به پاکستان رفت و در مبارزه‌ی ناسیونالیست‌های بلوچ با رژیم بوتو در ۱۹۷۳ بدانان پیوست. در هر دو مورد، واسطه‌های خویشاوند آنان به ساواک کمک کردند که امکان توانستند به بلوچستان بازگردند. به موازات زوال و تجزیه‌ی فئودالیسم و قبیله‌گرایی در بلوچستان، حاکم‌ها و سردارها نیز پایگاه قدرت و نفوذشان را در جامعه از دست دادند. این امر بخصوص در دو دهه‌ی اخیر مشهود بود.

که در طی آن رشد سریع در روند شهریگری و شهرنشینی، توسعه‌ی وسایل مدرن ارتباط، گسترش آموزش نوین، و نوسازی اقتصادی در استان بتدریج ساخت اجتماعی- اقتصادی فنودالی / قبیله‌ای را متزلزل کرد. این تغییرات به نوبه‌ی خود نخبگان بلوچ جدیدی پرورد که چنان که خواهیم دید، به طبقه‌ی متوسط وابسته بودند. از لحاظ سیاسی، همکاری حاکم‌ها و سردارها با رژیم شاه که نماینده‌ی «قجرهای شیعی» بود، نیز به متزلزل کردن مشروعيت سنتی آنان در میان پیروان روستایی و صحرانشین‌شان کمک کرد و در نتیجه، چنان که در فصل بعدی می‌بینیم مولوی‌ها، نخبگان مذهبی، را قادر ساخت که وارد صحنه شوند و بخشی از آن خلأ‌سیاسی را که با تضعیف ساختار قدرت فنودالی / قبیله‌ای ایجاد شده بود، پُر کنند.

به لحاظ سیاسی اما انقلاب ۱۹۷۹ بود که محکم‌ترین ضربه را به نفوذ حاکم‌ها و سردارها وارد آورد. این ناشی از آن بود که با سقوط رژیم شاه آنان نیز منع اصلی قدرت‌شان را که پشتیبانی سیاسی و نظامی و حمایت اقتصادی از سوی رژیم بود، از دست دادند. علاوه بر این، همکاری و همسانی آنان با رژیم گذشته هم‌چنین آنان را خود به خود جزو دشمنان رژیم جدید قرار می‌داد که عمدتاً با فرار از کشور از خشم‌اش دور ماندند. سرانجام این که، در مقایسه با حاکم‌ها و سردارهای مورد توجه در بلوچستان ایران، همتایان آنان در بلوچستان پاکستان همواره خود را با آرمان ناسیونالیسم بلوچ همسو قرار داده‌اند. چنان که در فصل ۷ خواهیم دید، این امر تا حدودی ناشی از مشارکت دیرین آنان در مبارزه‌ی ضد استعماری بلوچ برای استقلال و تا حدودی ناشی از آموزش نوین آنان در دوره‌ی انگلیسیان بود.

چنان که در فصل ۱ دیدیم، اکثریت عظیم بلوچ‌ها به مذهب تسنن معتقدند. بدین سبب، شریعت، شعایر و معارف اسلام نقش بسیار مهمی در زندگی روزمره‌ی مردم و هم‌چنین همه‌ی جنبه‌های جامعه‌ی آنان ایفا می‌کند. از این نظر، جامعه‌ی بلوچ تفاوتی با دیگر جوامع سنتی ندارد که در آن‌های دین عموماً مهم است. در مورد بلوچ‌های ایران اما تسنن اهمیت سیاسی نیز پیدا کرده است، بدان معنی که همواره چون عامل متحددکنده‌ای در برابر پارسیان حاکم که اکثراً شیعه‌اند عمل کرده است.

از قضای روزگار، همچنان که تشیع در قرن شانزدهم به اتحاد ایرانیان در برابر ترکان سنی عثمانی کمک کرد، تسنن نیز به بلوچ‌ها یاری داد که در برابر تهدیدهای موجود از سوی پارسیان شیعی حاکم متحدد گردد. از آن زمان به بعد صفویان در قرن شانزدهم مذهب تشیع را مذهب رسمی کشور قرار دادند. شیعیان به تدریج به رغم میل سنی‌ها از جمله بلوچ‌ها آین خود را گسترش دادند. سر هنری مرزی ایران و بلوچ در کرمان را مقامات ایرانی به مذهب تشیع درآورده‌اند و در نخستین دهه‌ی قرن نوزدهم اسکان دادند.<sup>۴</sup> هنری بیلو نیز در سال ۱۸۷۲ شهادت می‌دهد که طایفه‌ی حاکم قبیله‌ی نارویی در سیستان پس از آن که در سال ۱۸۶۵ منطقه به تصرف ایران درآمد به مذهب تشیع گروید.<sup>۵</sup>

این نمونه‌ها موارد نادری نیست بلکه یک روند و الگوی کلی تاریخی را در توسعه‌ی سیاسی - مذهبی و ارضی ایرانیان شیعی در برابر بلوچ‌های سنی نشان می‌دهد. نشانه‌های این الگو در سراسر نواحی مرزی فارس - بلوچ به روشنی نمایان است. در شمال غرب بلوچستان، بیشتر قبایل

4. Pottinger, *op. cit.*, pp. 178-98.

5. Henry Bellow, *From the Indus to the Tigris, A Narrative of a Journey through the Countries of Baluchistan, and Afghanistan* (Karachi, 1976), p. 205.

بشكرد و ميناب که در همسایگی فارس‌ها زندگی می‌کنند، به تدریج در مذهب همسایگان‌شان جذب شده‌اند. اين روند در سیستان در شمال شرق بلوچستان که چند خانواده‌ی حاکم سردار شیعه شده‌اند، در حالی که افراد صحرانشین هم قبیله‌شان بر مذهب سنّی خویش مانده‌اند، بهتر نمایان است. همین طور، بدنه‌ی جمعیت ساکن سیستان شیعه است در حالی که برادران صحرانشین‌شان سنی‌اند. علت این است که شهرهای سیستان غالباً مدت‌های مديدة تحت تصرف صفویان و دیگر سلسله‌های شیعی بود و در نتیجه ساکنان آنها به تدریج مجبور شده‌اند مذهب نیروهای اشغالگر را پذیرند، حال آن که قبایل صحرانشین که به خاطر تحرك‌شان از کنترل آنان دور بودند اکثراً توانسته‌اند سنی بمانند. شگفت اینجاست که بلوچ‌های ساکن یا صحراء‌گرد به مذهب تشیع درآمده، هویت قومی- زبانی بلوچی خود را حفظ کرده‌اند.

همین خطر سلطه، جذب و همگونی از سوی فارس‌های شیعی است که در بین بلوچ‌ها نیز موجب تشدید شعایر مذهبی شده است و بخصوص پس از الحاق بلوچستان غربی به ایران در ۱۹۲۸ آنان را واداشته است که در زیر پرچم تسنن متحدد شوند. چنان که در فصل ۲ دیدیم، همین ترس بود که علمای بلوچ موسوم به «مولوی»‌ها (روحانیون) را در ۱۹۲۸ برانگیختند که نیروهای مسلح ایران «کافر»‌ند تا بدینوسیله مردم را به حمایت از دوست محمدخان در برابر رضاشاه وادارند. همچنان که تسنن به صورت عامل وحدتی برای بلوچ‌ها درآمده است، عنصر عمدت‌های در می‌گرایی بلوچ در ایران نیز محسوب می‌شود، همچنان که تشیع از جلوه‌های ملی‌گرایی ایرانی است. به این ترتیب، قدرت و اهمیت مولوی‌ها در جنبش بلوچ در ایران سخت افزایش یافته است. برعکس، در بلوچستان پاکستان قوم بلوچ با چنین تهدیدی از سوی شیعیان روپرور نیست و در نتیجه، جنبش ملی بلوچ در آن کشور از نظر تاریخی تحت تسلط نیروهای غیر مذهبی بوده است.

به نظر می‌رسد بین احیای مذهب و فعالیت‌های مذهبی در میان بلوچ‌ها و مداخله و مزاحمت بوروکراسی و نهادهای تحت تسلط شیعیان در بلوچستان در طی پنجاه سال اخیر ارتباط مستقیمی وجود داشته باشد. شیعیان حاکم با الحاق بلوچستان، با پشتیبانی ارتش و بوروکراسی ایران از حق مهاجرت دسته جمعی به بلوچستان و دیگر نواحی سُنّی نشین برای احداث مساجد و دیگر مؤسسات مذهبی شان و تبلیغ و ترویج آزادانه‌ی شعایر خود در آن نواحی برخوردار شدند. در نتیجه، امروزه مساجد شیعی در همه‌ی شهرهای عمده‌ی بلوچ، مانند سراوان، خاش، ایرانشهر و چاه‌بهار احداث شده است. در صورتی که پیش از الحاق بلوچستان چنین موسساتی در آنجا وجود نداشت. بر عکس، سنی‌ها هرگز چنین آزادی و مجالی در نواحی شیعه‌نشین نداشته‌اند. و البته هم در قانون اساسی پیشین و هم فعلی، تشیع تنها مذهب رسمی کشور شناخته و اعلام شده است.

بدین سان، بلوچ‌ها، نگران از گسترش مداوم شیعیان پارسی، با احیای تسنن و گردآمدن در پشت سر مولوی‌ها واکنش نشان داده‌اند. آثار این افزایش فعالیت‌های مذهبی در بین بلوچ‌ها را در گسترش سریع مدارس علوم دینی سنی‌ها تقریباً در همه‌ی شهرها و نواحی بلوچی در پنج دهه‌ی اخیر بهتر می‌توان دید، در حالی که پیش از الحاق بلوچستان به ایران، تعداد اینگونه مؤسسات بسیار کم و تخمیناً بین سه تا پنج فقره بود. به موازات این، مولوی‌ها نیز هم از نظر تعداد و هم قدرت پیشرفت کرده‌اند و شبکه‌ی مساجد، مدارس دینی و موقوفات را در سراسر بلوچستان کنترل می‌کنند. و به همین سبب، با توده‌ی مردم که پایگاه واقعی قدرت آنهاست، ارتباط نزدیکی دارند. با این همه، مولوی‌های بسیار عالی رتبه در دیگر کشورهای سنی بخصوص پاکستان و عربستان سعودی به تحصیل علوم دینی در سطح عالی اشتغال دارند و بنابراین نسبتاً در جریان تحولات عقیدتی و سیاسی مختلف قرار دارند.

علاوه بر ترس بلوچ‌های سنی از ایرانیان شیعه، عامل دیگری هم وجود دارد که باعث شده است مولوی‌ها نسبت به گذشته نقش سیاسی مهم‌تری پیدا کنند و آن ضعیف شدن ساختار قدرت سنتی فتووالی / قبیله‌ای است که پیشتر توضیح داده شد. این تحول به مولوی‌ها امکان داده است که وارد صحنه شوند و خلأ سیاسی ناشی از افول قدرت حاکم‌ها و سردارها را پر کنند. در واقع، خود مولوی‌ها در متزلزل کردن اقتدار حاکم‌ها از طریق پافشاری بر حق دریافت وجوده شرعیه‌ی سنتی (عشر محصول کشاورزی و تولیدات) و وجوده دیگر از رستایان، نقش فعالی داشته‌اند. در اینجا باید خاطرنشان کرد که هر چند حاکم‌ها پس از الحق بلوچستان قانوناً حق گردآوری هیچ‌گونه مالیات را نداشتند، با اینحال همچنان اینگونه وجوده را گیریم به عنوان دیگری تا اواخر سالهای ۱۹۵۰ دریافت می‌کردند. در همان زمان، مولوی عبدالوحید گشتی مشهور به حضرت صاحب پیش‌جنبش گسترده‌ای شبیه انقلاب در برابر حاکم‌ها و ادعایشان برحق دریافت وجوده شرعی ده یک قد علم کرد. این مولوی جوانِ اصولگرا با تکمیل تحصیلاتش در پاکستان به بلوچستان بازگشت و یکی از مدارس عمدی علوم دینی موسوم به دارالعلوم را در زادگاهش گشت تأسیس کرد. او از اینجا مبارزه‌اش را با حاکم‌ها شروع کرد، جنبشی که به جنگ داخلی گسترده‌ای بین پیروان حاکم‌ها و مولوی‌ها در بسیاری از نقاط بلوچستان انجامید. سرانجام، مولوی‌ها توanstند حاکم‌ها را شکست دهند و در نتیجه به گردآوری حقوق شرعیه برای صرف آن در مدارس دینی در دو دهه‌ی اخیر توفیق یافتند.

چنان که در فصل ۶ خواهیم دید، مولوی‌ها نقش رهبری و سخنگویان اصلی بلوچ‌ها را پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹ یافته‌اند، مولوی‌ها با آن که در آغاز نگران قدرت گرفتن روحانیون شیعی بودند که تجدید کننده‌ی ترس تاریخی آنان از اینان بود، بزودی خود را تنها نیروی بلوچی یافتند که رژیم اسلامی مذاکره با آن را می‌پذیرفت، به لحاظی

بدین سبب که حاکم‌ها و سردارها به خاطر همکاری‌شان با رژیم پیشین به شدت بی‌اعتبار شده بودند و به لحاظی به خاطر خصوصیتی که رژیم جدید نسبت به نیروهای غیرمذهبی از خود نشان می‌داد.

### طبقه‌ی متوسط

چنان که گفتیم، طبقه‌ی متوسط شامل سوداگران، پیشه‌وران، کارمندان، روشنفکران و مقامات اداری است. طبقه‌ی متوسط بلوچ، همچون همین طبقه در دیگر جوامع سنتی جهان سوم از نظر کمی نسبت به طبقات دیگر چون روستاییان هنوز بسیار کوچک است. ترقی اش به خاطر گسترش شهرنشینی، افزایش تحولات اقتصادی و نوگرایی، رشد آموزش نوین و توسعه‌ی وسائل ارتباطی در بلوچستان بوده است. رشد جمعیت شهری که پایگاه اصلی قدرت طبقه‌ی متوسط است شاخص خوبی برای نشان دادن رشد آهسته اما مداوم طبقه‌ی متوسط در بلوچستان است. در ۱۹۶۶، جمعیت شهری فقط ۱۷ درصد کل جمعیت بلوچستان را تشکیل می‌داد، حال آن که یک دهه‌ی بعد این رقم به ۲۶ درصد افزایش یافت که نشان‌دهنده‌ی ۹ درصد افزایش در عرض یک دهه بود. این جمعیت شهری اما هم طبقه‌ی کارگر و هم طبقه‌ی متوسط را شامل می‌شود.

طبقه‌ی متوسط بلوچ اگر چه از نظر تعداد کوچک است، چون همتای خود در هر جای دیگر، به خاطر اشرافش بر کارکردهای اساسی مرتبط با عرصه‌های فکری، اقتصادی، آموزشی، اداری و سیاسی، نقش حساسی را در جامعه ایفا می‌کند. این امر به رغم این نکته وجود دارد که طبقه‌ی متوسط بلوچ همچون دیگر گروه‌ها و طبقات اجتماعی در جامعه‌ی بلوچ تحت سیطره‌ی ایرانیان حاکم است که نخبگان طبقه‌ی متوسط اش عمدتاً عامل کنترل ساختار سیاسی و اقتصادی کشور است. با این همه در جامعه‌ی بلوچ نیز نقش طبقه‌ی متوسط به اندازه‌ی نقش همتایان آن در جوامع دیگر اهمیت

دارد.

آنچه طبقه‌ی متوسط بلوچ را از دیگر گروه‌های اجتماعی ستی متمايز می‌کند جهت‌گیری ملی، جهانی‌بینی و تعلقات آن است که با جهانی‌بینی قبیله‌ای / فنودالی تفاوت دارد. این طبقه به عنوان سن تر همه‌ی طبقات اجتماعی ستی نماینده‌ی ظهور خود آگاهی ملی بلوچ است و چون وسیله‌ای برای اشاعه‌ی آرا و افکار ناسیونالیستی در سرتاسر جامعه‌ی بلوچ عمل می‌کند. از این لحاظ، چون مجرایی است که ملی‌گرایی از طریق آن در جامعه‌گسترش می‌یابد، چنان که طبقه‌ی متوسط در هر جای دیگری در سراسر جهان چنین است. این طبقه با این عمل، در بالابردن آگاهی بلوچ‌ها از میراث شان و گذشته‌ی تاریخی شان، ایجاد حس غرور در آنان، پروردن و قوام دادن به زبان و فرهنگ بلوچ و تقویت حس و خدمت و یگانگی در آنان نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند.

طبقه‌ی متوسط بلوچ، برخلاف جمعیت روستایی که عمدتاً جدا و دور از پارسیان حاکم است، به خاطر پایگاه شهری اش، با همتایان پارسی خود در تماس مستقیم است و با آنان بر سر کسب قدرت در اداره و اقتصاد استان رقابت می‌کند. اما از آنجایی که نخبگان فارس در بلوچستان، چه در بوروکراسی استان و چه در بخش خصوصی، تحت حمایت حکومت مرکزی تحت سیطره‌ی فارس‌ها قرار دارند و با همکاری آن عمل می‌کنند، همواره موضع قوی تری دارند و بدین سان طبقه‌ی متوسط بلوچ را هم از نظر سیاسی و هم اقتصادی به سطح زیر دست تقلیل می‌دهند.

بنابراین، طبقه‌ی متوسط بلوچ برای مقابله با چیرگی فارس‌ها در صدد آن بوده است که با ارتقای هشیاری سیاسی و فرهنگی و خود آگاهی ملی توده‌های بلوچ، دفاع از حقوق آنان و منعکس کردن خواسته‌ها و آرمان‌های آنها، حمایت و پشتیبانی آنان را نسبت به خود جلب کند. آنان با این کار در پیشاپیش جنبش ملی بلوچ قرار گرفته‌اند که درخواست اش در مورد حق

خودگردانی به ناگزیر مستلزم سیاسی شدن و سازمان یافتن توده‌های بلوچ در جهت ملی است.

از آنجایی که نقش طبقه‌ی متوسط به طور مشروحی در فصل‌های آتی توضیح داده‌می‌شود، عجالتاً کافی است بگوییم که جهان‌بینی و مسیر جنبش ملی بلوچ برآیند عمل و تعامل این طبقات و گروه‌های اجتماعی است.

## فصل ۵

### جنبیش ملی بلوچ در دوره‌ی پهلوی:

#### سازمان‌ها و رویه‌ی سیاسی‌اش

جنبیش ملی بلوچ در ایران بی وقفه در پاسخ به ناسیونالیسم تهاجمی فارس‌ها شکل گرفته است که نخست در انقیاد قوم بلوچ توسط رضا شاه در ۱۹۲۸ و سپس در تهاجم و مداخله‌های مداوم حکومت‌های تحت سیطره‌ی فارس در بلوچستان تحلی یافت. نیروی پویا در پشت سر این جنبیش توجه و تعلق بلوچ‌ها به حفظ هویت ملی و حقوق فرهنگی خود از خطر واقعی یا تصویری جذب شدن و حل شدن در درون فارس‌های حاکم است. در این فصل به قصد تحلیل این جنبیش تکامل آن را با تشریح رویه‌ی سیاسی، سازمان‌ها و چهره‌های آن در زمان پهلوی‌ها بررسی می‌کنیم.

علاوه بر این، می‌توان دو مرحله‌ی جداگانه در تکامل جنبیش ملی بلوچ در ایران تمیز داد و مشخص کرد. مرحله‌ی نخست با خصلت خودانگیخته و تنگ‌نظرانه‌ی جنبیش در طی دوره‌ی ۱۹۲۸ - ۱۹۵۹ مشخص می‌شود. این مرحله مطابق با زمانی است که درین بلوچ‌ها به دوران یاغیان موسوم است - یعنی آن قبایل و سرکردگان شورشی که علّم شورش را بر ضد «قجرها» در نقاط مختلف بلوچستان در زمان‌های مختلف برافراشتند.

مرحله‌ی دوم عصر دگرگونی سازمانی جنبش است که در سازمان‌های ملی نوین با یک جهتگیری و جهان‌بینی ملی فراتر از تعلقات قبیله‌ای / فوادالی تنگ‌نظرانه‌ی خاص مرحله‌ی پیشین نمایان می‌شود. به لحاظ زمانی، این مرحله با آغاز ظهور جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ شروع شد.

### مرحله‌ی نخست: دوره‌ی شورش‌ها و یاغی‌ها، (۱۹۵۹-۱۹۲۸)

جنبشهای اول فاقد سازمانی مرکزی یا انتظام ملی بود به این معنی که نوعی خیش‌های ادواری بود که به طور خودانگیخته در نواحی مختلف و در میان قبایل گوناگون غالباً تک افتاده و جدا از یکدیگر بدون شبکه‌های ارتباطی مدرن در می‌گرفت. در نتیجه، دامنه و دوام محدودی داشتند و فقط بر قبایل و مناطقی اثر می‌گذاشتند که مستقیماً در شورش بر ضد حکومت مرکزی دست داشتند و مردمان و نواحی دیگر که در شورش درگیر نبودند، اگر نه بی تفاوت، بی تأثیر و تغییر می‌ماندند. از این نظر، بهترین نمونه‌ها شورش هفت ساله‌ی قبایل یارمحمد زهی و اسماعیل زهی در ناحیه‌ی سرحد در شمال بلوچستان در طی سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۲۸، قیام قبیله‌ی هوت در شمال غرب در ۱۹۵۰، و شورش پرآوازه‌ای دادشاه در مرکز بلوچستان در ۱۹۵۷-۱۹۵۹ است که در صفحات آتی درباره‌ی آن بیشتر خواهیم گفت.

این شورش‌ها با وجود خودانگیختگی و خصلت تنگ‌نظرانه‌شان ویژگی‌های مشترکی داشتند. در وهله‌ی اول اساساً برخاسته از کشمکش‌های مذهبی یا قومی در بین بلوچ‌های سنی و پارسیان شیعی بودند. دوم این که هدف‌شان عموماً ایستادگی در برابر اقدامات حکومت مرکزی برای تحمیل و استقرار ارتش و ادارات خود در بلوچستان بود. سوم، با توجه به این که هرگونه فعالیت سیاسی علنی در سراسر دوران پهلوی ممنوع بود. این

شورش‌ها برای بلوچ تنها جایگزین سیاسی-نظامی برای بیان و پشتیبانی از خواسته‌ها و شکایات شان بود. چهارم، از آنجا که پاسخ حکومت غالباً دست زدن به اقدامات نظامی شدید به منظور سرکوب این شورش‌ها و خلع سلاح قبیله‌های یاغی بود، اثر همه‌ی آنها تشدید احساس خصوصیت‌های سنتی بین دو طرف بود.

شورش‌ها با توجه به عمومیت آرمان، هدف و تأثیرشان، تجلی عامِ جنبش سیاسی-نظامی در برابر دولت مرکزی یا به قول بلوچ‌ها «گجرها» بود. جدا از هزینه‌ی اقتصادی و نظامی شان برای رژیم ایران، بر سیاسی کردن توده‌ها، بیدارکردن احساسات ملی بلوچ و - در کوتاه مدت - زندنه‌نگهداشتن حس پایداری، نیز کمک می‌کردند. وسعت محبوبیت این خیزش‌ها و تأثیرشان در کل جامعه‌ی بلوچ در قیام دادشاه در برابر حکومت شاه در سال‌های ۱۹۴۴-۵۹ بهتر نمایان است.

### دادشاه: "شهید" و قهرمان ملی بلوچ

دادشاه در ناحیه‌ی کوهستانی احوران در مرکز بلوچستان که خود در آنجا روستایی زمیندار کوچکی بود در اوایل سالهای ۱۹۵۰ پرچم طغیان برافراشت. گزارش‌های مردمی علت شورش او را تعدی و دست‌اندازی مأموران و ژاندارم‌های «گجر» در زندگی روزمره‌ی همولایی‌های او، اخذ مالیات‌ها و گرفتن رشوه‌های هنگفت از روستاییان مفلوک و لايت او و بیحرمتی به آداب و رسوم و حیثیت قوم بلوچ می‌دانند. بر عکس، مقامات دولتی او و یارانش را «گروهی اوپاش و راهزن» توصیف می‌کنند.<sup>۱</sup> در واقع، کلمه‌ی «یاغی» که در مورد دادشاه و دیگر شورشیان به کار می‌رفت، نمونه‌ی کلاسیکی است در نمایاندن تفاوت دیدگاه‌های دو طرف. در زبان بلوچی

۱. مثلاً نگاه کنید به توصیف جهانبانی از دادشاه در سرگذشت بلوچستان، صص ۱۲-۱۴.

این کلمه معنای تحسین آمیزی در خصوص کسانی دارد که مسلحانه در برابر «گجرها» قد علم می‌کنند، حال آن که در فارسی معادل راهزنی و سرکشی است و در مورد کسانی به کار می‌رود که به خاطر ایستادگی در برابر اقتدار شاه شایسته‌ی تحقیر و سرکوب‌اند.

با وجود این‌گونه اختلاف برداشت‌ها یک چیز بدیهی است و آن مضمون «ضد‌گجر» و ضد حکومتی قیام دادشاه است. او و یارانش، تخمیناً هفتاد تاییش از ۷۰۰ نفر، با حمله به پاسگاه‌های نظامی ایران، کمین کردن بر سر راه اسکورت‌های حکومتی، قطع خطوط ارتباطی و ترور مأموران و مقامات غیربلوچ در بلوچستان مبارزه‌ای افسانه‌ای با حکومت شاه آغاز کرد. دادشاه به یاری شناختی که از محیط داشت و نیز با برخورداری از پشتیبانی مردم در نواحی روستایی و قبیله‌ای برای مخفی شدن و تهیه‌ی آذوقه، بارها نقشه‌ی دستگیری خود توسط نیروهای برتر ایرانی را که علیه او بسیج شده بودند، عقیم گذاشت و با شبیخون‌های جسارت آمیز و جنگ و گریزهای برق آسا موجب شگفتی آنان شد و در بلوچستان نامی آشنا و افسانه‌ای گشت.<sup>۲</sup> در ۱۹۵۶ شهرتش تیترهای درشت روزنامه‌های ایران را به او اختصاص داده بود و سرگذشت او را تحت عنوانی چون «دادشاه را چگونه تعقیب می‌کنند و او چگونه می‌گریزد» نقل می‌کردند.<sup>۳</sup> البته این گزارش‌ها او را «بلوچ ماجراجو» می‌نامیدند تا عوامل اجتماعی- اقتصادی و سیاسی که موجب شورش وی شده بود پنهان بماند.

در ۱۹۵۷ حوالثی شورش دادشاه را در معرض توجه جهانی قرار

۲. برای گزارش‌های مختلف از قیام دادشاه ر. ک.

Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, pp. 104-5; Mohammed Akbar Baluch, *Baluch Qaum Afni Tarikh Ke Aineh Men* (Quetta, 1975);

آخداد بلوچ، سیاست در بلوچستان، صص ۵۲ - ۵۷

۳. علی جواهرکلام، "دادشاه را چگونه تعقیب می‌کنند و او چگونه می‌گریزد،" اطلاعات هفتگی، ش ۸۳۹ (۱۳۳۶).

داد. نخستین حادثه کمین وی بر سر راه هیئتی عازم بندر چاه بهار در کناره‌ی خلیج عمان بود که در ضمن آن دو آمریکایی – یک مشاور نظامی و یک پیمانکار – به جای مقامات ایرانی به اشتباه کشته شدند و نفر سوم به اسارت افراد دادشاه درآمد. حادثه به قدر کافی مهم بود که به تیتر صفحه‌ی اول مطبوعات امریکا و اروپا تبدیل شود و بدین وسیله درباره‌ی ثبات رژیم شاه سؤالاتی برانگیخت. این ماجرا تا حدود زیادی مسبب استعفای ناگهانی حسین علاً نخست وزیر ایران، توقف کمک اقتصادی آمریکا به جنوب شرقی ایران و فشار آن کشور به ایران و پاکستان برای پایان دادن به ماجراهی شورش دادشاه بود.<sup>۴</sup> حادثه‌ی عمدتی دیگر آغاز کار زمان‌بندی شده‌ی کمیسیون مرزی ایران و پاکستان برای علامت‌گذاری مرزهای شان در بلوچستان در همان سال بود. در این مورد، ریس هیئت ایرانی، سنا تور جهانی، که در آن زمان از ارتش باز نشسته شده بود، به دولت متبوع‌عش گزارش داد «مصلحت نیست» کمیسیون مسترک تا زمانی که «ماجرای دادشاه» به سرانجام نرسیده است کار خود را شروع کند.<sup>۵</sup>

متعاقباً، ارتش و پلیس پاکستان به عملیات ضد شورش بر ضد دادشاه پیوست که دار و دسته‌اش مرتبأ از مرز عبور می‌کرد و با نیروها و شبه‌نظامیان پاکستانی در داخل خاک آن کشور به درگیری مسلحانه می‌پرداخت. در یکی از این درگیری‌ها در ۱۹۵۷ نیروهای پاکستان یکی از برادران دادشاه به نام احمدشاه را دستگیر کرد و به ایران تحویل داد هر چند که چنین معاهده‌ای بین دو کشور وجود نداشت. این امر ناسیونالیست‌های بلوچ را در پاکستان خشمگین کرد. آنان عمل دولتشان را محکوم و مبارزه‌ی

4. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 105.

برای شرحی از این حادثه در مطبوعات آمریکا مثلاً ر. ک.: نیویورک تایمز، ۲۶ و ۲۹ مارس و ۲۷ آوریل ۱۹۵۷.

۵. جهانی، سرگذشت بلوچستان، صص ۱۲ - ۱۴.

گستردۀای را برای اشاعه‌ی ماجرای او در سطح بین‌المللی شروع کردند. در این خصوص، جمعه‌خان رئیس سابق آکادمی بلوچ، نقش اصلی را در شناساندن مبارزه‌ی دادشاه به‌خاطر آرمان ناسیونالیسم بلوچ ایفا کرد و بدین سان احساسات ناسیونالیستی را به حمایت از او برانگیخت. در نتیجه‌ی این اقدامات، جمعه‌خان که مجری و تهیه‌کننده‌ی برنامه به زبان بلوچی در رادیو کراچی بود و از این طریق شهرت زیادی یافته بود و در سراسر بلوچستان شناخته می‌شد، از سمت خود عزل شد.<sup>۶</sup>

این حوادث – فشار امریکا برای مجازات شورشیان بلوچ به‌خاطر کشنیده‌وندان آن‌کشور، حساسیت شاه نسبت به نظر غرب درباره‌ی ثبات رژیم و ترس وی از گسترش شورش دادشاه و تبدیل شدنش به قهرمان ملی – دولت را وادار کرد برای سرکوب شورش اقداماتی صورت دهد. بنابراین، موضوع را به سرلشگر جهانبانی، سرباز کنه کار – در آن زمان سناتور – که متخصص اصلی کشور در امور بلوچستان نیز بود محول کرد. او با توجه به تجربه‌ی نظامی اش در جنگ در بلوچستان در ۹۲۸<sup>۱</sup>، به سرعت به این نتیجه رسید که «از بین بردن دادشاه و برادران و یارانش با واحدهای ژاندارمری یا نیروهای مسلح مستلزم زمان طولانی و هزینه‌ی سنگین خواهد بود». بنابراین پیشنهاد کرد که «به نظر می‌رسد بهتر باشد که کار را به سرکردگان محلی واگذار کنیم». بنابراین، یک جلسه‌ی شرفیابی ترتیب داد و در ضمن آن سردار عیسی خان مبارکی را همراه با چند سرکرده‌ی عمدی محلی به شاه معرفی کرد و آنان را «اتباع وفادار و میهن‌پرست» نامید که آماده‌اند در صورت تأیید ملوکانه غائله را فرو بنشانند.<sup>۷</sup> سرکردگان بلوچ اما روایت دیگری دارند و مدعی‌اند که سخنان شاه مخصوص هشدار سرپوشیده‌ای بود براین مضمون که یا باید به این غائله پایان دهند و یا خود

6. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 105.

7. جهانبانی، همان، ص ۱۳.

را برای حبس و مصادره‌ی اموال شان آماده کنند و به این ترتیب آنان را مجبور کرد که از دستورش اطاعت کنند.

حقیقت هر چه باشد، عیسی خان به عنوان رئیس قبیله‌ی مبارکی که دادشاه بدان تعلق داشت با دادشاه تماس گرفت و از او درخواست ملاقات فوری کرد تا پیام مهمی را که شاه برایش فرستاده است شخصاً به او تسليم کنند. و برای جلب اعتماد دادشاه به قرآن کریم قسم خورد که بدون اسلحه در سر قرار حاضر شود و زمان و محل ملاقات را از حکومت پوشیده بدارد. به گفته‌ی مردم او هم چنین به دادشاه قول شرف داد و این مثُل را ذکر کرد که «بلوچ سرش را می‌دهد اما زیر قولش نمی‌زند» تا دادشاه را کاملاً از حسن نیت خود مطمئن سازد. این نقشه اما جزئی از برنامه‌ای بود که حکومت و عیسی خان و همکاران بلوچش از پیش طراحی کرده بودند. به نظامیان ایرانی خبر داده شد که به محض شروع شدن جلسه‌ی ملاقات دست به عمل بزنند. دادشاه بی خبر از این دسیسه و مطمئن از سوگند عیسی خان به کتاب مقدس و قول شرفش در سر قرار حاضر شد و ناگهان خود را در محاصره‌ی نیروهای حکومتی دید و چون از تسليم شدن سرباز زد، نبردی با تفنگ درگرفت که در ضمن آن وی و همراهانش کشته شدند.

دادشاه و قیامش اما موجب بروز خود آگاهی ملی در بین بلوچ‌ها شد و احساس غرور را در آنها زنده کرد. توده‌های بلوچ او را مظہر «بلوچ راستین» می‌دیدند که شرف و قابلیت‌های رزمی بلوچ را در برابر «گجرها» به جلوه وامی داشت و بنابراین تا جایی با او احساس یگانگی می‌کردند که هر کسی خود را دادشاهی می‌دید. ملی‌گرایان او را چون «رهبری ملی که پرچم طغیان برافراشت» و «در راه آرمان استقلال، برای بیدارکردن ملت بلوچ و مبارزه با امپریالیسم جانفشانی کرد»<sup>8</sup> بزرگ می‌دارند. او تا امروز یکی از

8. Baluchistan Liberation Front, *Baluchistan, Introduction and Liberation Struggle* (no place, no date), p. 12, as quoted by Harrison, *In Afghanistan's Shadow*,

نامدارترین چهره‌های ملی در تاریخ معاصر بلوچ است و به مرتبه‌ی یک قه‌همان بلوچ عروج کرده است که زندگی و مبارزه‌اش در ترانه‌ها و سرودهای بیشمار نقل می‌شود و هر روز در سرتاسر بلوچستان ورد زبان مردم است. چنان‌که یکی از خبرنگاران لومند دیلماتیک در ۱۹۷۳ گفت

او را هنوز «یکی از بزرگترین شهدای جنبش بلوچ در ایران» می‌دانند.<sup>۹</sup>

پایانِ قیام دادشاه هم چنین پایانِ دورانِ سنتی شورش و یاغیگری و آغاز مرحله‌ی جدیدی را رقم می‌زند که مشخصه‌اش ظهور سازمان‌ها و احزاب نوین ملی‌گرایی است، اگر چه از آن پس شورش‌های دیگری به طور پراکنده در اینجا و آنجا صورت گرفته است، اما چنان‌که ذیلاً خواهیم گفت دیگر نیروی تعیین‌کننده‌ای در جنبش بلوچ محسوب نمی‌شوند.

### مرحله‌ی دوم: دوره‌ی سازمان‌ها و احزاب ملی

ظهور جنبش ملی جدید و مدرنی در بلوچستان متعاقب شورش دادشاه فی‌نفسه تبلور خود آگاهی بالنده‌ی ملی بلوچ واوج گیری ملی‌گرایی بلوچ بود. نطفه‌ی آن نخست در بین طبقه‌ی متوسط شهری و جوانان تحصیلکرده کاشته شد که تعلق اصلی شان متوجه ناسیونالیسم بلوچ در برابر وابستگی‌های قبیله‌ای / فنودالی پدران‌شان بود. تحصیلات نوین و پایگاه شهری این گروه‌ها به آنان امکان می‌داد که تاریخ گذشته‌ی خود را مطالعه کنند، تنگنای فعلی مردم خود را تحلیل کنند، از جنبش‌های مشابه دیگر در هر جا پیروی کنند و با تحولات عام‌اجتماعی-سیاسی که در خاورمیانه، جنوب آسیا و کل‌اً در جهان رخ می‌داد آشنا شوند. بدین ترتیب در میان این گروه‌ها هسته‌ی اولیه‌ی ناسیونالیست‌هایی از نظر سیاسی فعال و آگاه پدید آمد که پیشگام

p. 105.

9. Jean Viennot, "Baluchistan, A New Bangladesh," *Le Monde Diplomatique*, November 1973.

جنبش جدیدی شدند که سازمان‌ها و احزاب ملی‌گرا ویژگی اصلی آن است. با توجه به جهت‌گیری، جهان‌بینی و تعلق ملی‌این نهادها، از اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ آنها به صورت وسیله‌ای اصلی برای ملی‌گرایان در بازشناسی حقوق ملی و فرهنگی بلوچ در ایران درآمده‌اند.

دو عامل اصلی مسبب تأخیر در ظهور اینگونه سازمانها در بلوچستان غربی بود. اول این که، آهنگ بسیار کنده‌شهرنشینی، نبود نوگرایی اجتماعی و اقتصادی، و امکانات بسیار محدود برای تحصیلات نوین در بلوچستان غربی پیش از دهه‌ی ۱۹۶۰ موانع عمدی بر سر راه رشد طبقه‌ی متوسط بلوچی بودند که بدون آن چنین امری واقع نمی‌شد.

عامل دوم به حکومت سرکوبگر پهلوی، بخصوص درین ملت‌های غیرفارس، مربوط می‌شود. در نتیجه، نخستین سازمان‌های ملی‌گرای بلوچی در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ به طور زیرزمینی یا در تبعید تشکیل شد. برعکس، در محیط مساعدتر بلوچستان شرقی تحت کنترل انگلیس جنبش ملی‌مدرن بلوچی در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰ شکل‌گرفت و نخستین سازمان‌های عمدی ملی‌گرا چون حزب «بلوچ جوان» پدید آمدند. چنان که در فصل ۷ خواهیم دید، این امر تا حدود زیادی قدرت بیشتری را که جنبش بلوچ در پاکستان کسب کرده است توجیه می‌کند.

در اواخر سال‌های ۱۹۵۰ و اوایل سال‌های ۱۹۶۰ طبقه‌ی متوسط بلوچ کم از مرحله‌ی جنینی اش فرا می‌باید و همراه با آن پیشاپنگان جنبش نوین نمایان می‌شدند. این ملی‌گرایان اولیه اما اندک بودند، تجربه‌ی سیاسی و سازمانی نداشتند و تحت نظارت دائم نیروهای امنیتی شاه قرار داشتند. در نتیجه، با کمک به تبلیغ مبارزه‌ی یاغیان و شورشیان بلوچ در مراکز شهری، در اوایل کار غالباً خود را با آنان یکی می‌دانستند. در زمان شورش دادشاه تعدادی از همین ناسیونالیست‌ها در مخفیگاه‌های کوهستانی

دادشاه به نیروهای او پیوسته بودند<sup>۱۰</sup> در حالی که اکثریت نقشی انفعالی داشتند و در بهترین حالت، دور از مراقبت و نظارت حکومت یا صحنه‌ی درگیری به حمایت اخلاقی و معنوی بستنده می‌کردند. اما درسی که ملی‌گرها از سرکوب شورش گرفتند آنان را وادار به بازاندیشی و ارزیابی مجدد جنبش ملی بلوچ به طور کلی کرد.

برای ناسیونالیست‌ها شکست این و دیگر شورش‌های مشابه نمونه‌های آشکاری بود که نشان می‌داد مبارزه‌ی سیاسی و نظامی با ارتش و بوروکراسی مدرن شاه در بلوچستان به شیوه‌های سنتی کار باطلی است. در نظر آنان، علت اصلی شکست قیام‌های سنتی آن بود که فاقد ساختار سازمانی مدرن و انسجام ایدئولوژیک بودند و بدون آن البته نمی‌توانستند، و نتوانستند، به مبارزه‌ای طولانی که برای کسب حقوق و خواسته‌های ملی بلوچ لازم بود پردازنند. در اثبات این مدعای بلافاصله خاطرنشان می‌کردند که چطور شورش دادشاه با «شهادت» او رنگ باخت و از میان رفت و بدینسان بعد از خودسازمانی سیاسی یا نظامی که بتواند نماینده و پیش برنده‌ی آرمان جنبش بلوچ باشد برجای نهاد.

این ارزیابی ناسیونالیست‌ها را به این نتیجه سوق داد که مبارزه‌ی بلوچ به عنوان جنبش آزادیبخش ملی در بهترین حال می‌تواند از طریق سازمان‌ها و احزاب دارای پایگاه ملی و انسجام عقیدتی قادر به طرح استراتژی‌ها و برنامه‌های دراز مدت برای مبارزه‌ی سیاسی-نظامی پایدار صورت گیرد و به حقوق ملی بلوچ دست یابد. اینگونه سازمان‌ها، با توجه به جهان‌بینی، جهت‌گیری و تعلقات‌شان، به نوبه‌ی خود، با سیاسی کردن و جذب توده‌ها به صفواف خود پیشو و بیداری ملی بلوچ می‌شدن و بدین‌سان به تدریج پایگاه حمایتی خود را وسیع‌تر می‌کردند و جنبشی مردمی پدید می‌ساختند که مظهر آرمان‌های ناسیونالیسم بلوچ باشد.

10. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 10.

نخستین سازمان‌های ناسیونالیستی بر مبنای چنین تفکری در اوایل سالهای ۱۹۶۰ تشکیل یافت. چنان که در سطور بعد خواهد آمد، از این میان جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان به عنوان نیروی سیاسی برتر در دفاع از آرمان ناسیونالیسم بلوچ سربرکشید.

### جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان، ۱۹۷۹ - ۱۹۶۴

جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان نماینده‌ی نخستین سازمان عمدتی ناسیونالیست است که در بلوچستان غربی در ۱۹۶۴ تشکیل شد. بنیانگذاران و اعضای هسته‌ی اولیه‌ی آن عمدتاً از میان حامیان و هواداران ملی‌گرای دادشاه برخاسته بودند که با پیوستن به فعالیت مخفی یا رفتن به تبعید خود خواسته در امارات عربی خلیج فارس جان بدر برده بودند. جبهه از نظری رهبری و عضویت نماینده‌ی یک سازمان حقیقتاً ملی بود که افرادی از همه‌ی قشرها و طبقات جامعه‌ی بلوچ را در بر می‌گرفت. بنیانگذاران اصلی اش شامل جمعه‌خان که چنان که پیشتر یاد شد از آرمان دادشاه در پاکستان حمایت کرده بود و عبدالصمد بارکزهی، شاعر و نویسنده‌ی هر دو از بین روشنگران؛ میرعبدی خان و موسی خان از حاکم‌های طبقه‌ی بالا؛ و رحیم زردکوهی، از مردم عادی، بود. از این‌ها، میرعبدی خان، رئیس قبیله‌ی سردار زهی، و موسی خان از سرکردگان قبیله‌ی لاشاری، به دو قبیله که از قدیم با هم خصومت داشتند متعلق بودند و زیر پرچم جبهه با هم متحد شده بودند.

جبهه هدف نهائی خود را ایجاد «بلوچستان بزرگ مستقل» اعلام کرد. از این لحاظ، نقشه‌ی بحث‌انگیزی نیز انتشار داد که «بلوچستان بزرگ» را چسبیده به مرزهای جنوبی اتحاد شوروی سابق نشان می‌داد و منطقه‌ی مرزی بین ایران و افغانستان را که از نظر قومی مختلط بود جزو بلوچستان محسوب می‌کرد و سپس از سیستان به سمت شمال می‌رفت و به محل تلاقی

مرزهای ایران، افغانستان و اتحاد شوروی می‌رسید. این نقشه البته بسیار اغراق‌آمیز بود زیرا بلوچ‌هایی که در این ناحیه ساکنند در مقایسه با دیگر گروه‌های قومی، بخصوص فارس‌ها و ترکمن‌های همان ناحیه، در اقلیت‌اند. (نقشه‌ی شماره ۳ را ببینید).

### نقشه‌ی شماره ۳

جبهه برای رسیدن به این هدف، از استراتژی «مبازه مسلحانه‌ی توده‌ها» به عنوان «تنها راه آزادسازی بلوچستان» جانبداری می‌کرد، هر نوع سازش سیاسی دیگری جز استقلال را منتفی می‌دانست و آشکارا می‌گفت که «ما به مبارزه‌ی به‌اصطلاح گام به گام برای استقلال معتقد‌نمی‌سیم که مثلاً اول برای حق تکلم به زبان خود و حقوق فرهنگی و سیاسی به صورت جزئی از ایران مبارزه کنیم و سپس برای کسب استقلال به مبارزه پردازیم».<sup>۱۱</sup> البته، جانبداری جبهه از این هدف و استراتژی رادیکال عمدتاً متأثر از اوضاع و احوالی بود که جبهه در اوایل سالهای ۱۹۶۰ در آن پدید آمد. نخست این که، بنیان‌گذاران آن عموماً اعتقاد داشتند که نارضایی گسترده‌ی مردمی از رژیم شاه که موجب شورش‌های بلوچ شده بود هنوز پابرجاست و باید آن را به صورت مقاومت سازمان یافته در سطح ملی کانالیزه کرد. دوم این که قیام دادشاه به گسترش احساس خصوصت بین حکومت مرکزی و بلوچ بیش از پیش کمک کرده بود. این و بیداری تکان‌دهنده‌ای که با آن قیام پدید آمد فکر استقلال را در آن زمان سخت جذاب ساخت. به طور خلاصه، بی‌توجهی اقتصادی دیرین و خط مشی‌های شدیدی که رژیم شاه در مورد بلوچ‌ها در پیش گرفته بود عوامل عمدتی بودند که بلوچستان را در سراسر کشور به مرکزگریزترین ناحیه تبدیل کردند و بنابراین جبهه را بر آن داشتند

11. Baluchistan Liberation Front, *Introduction*, p. 17.

که هدف استقلال را در دستور کار خود قرار دهد.

جههی آزادیبخش بلوچستان از نظر داخلی با به یاد آوردن موضع عقیدتی مشابه نیروهای رادیکال و ملیگرای عرب و توصل به این نظر تاریخی که بلوچ‌ها از لحاظ قومی با اعراب ارتباط دارند، خود را با آنها همراه و همسو قرار داد. جبهه با اعتقاد به این که قوم بلوچ جزئی از «ملت بزرگ عرب» است، ادعای اعراب بر «عربستان» عرب‌نشین را که خوزستان نامیده می‌شد تأیید کرد و «حق راستین اعراب فلسطین بر فلسطین» را مورد حمایت قرار داد و از «برادران عرب در مبارزه‌شان با امپریالیسم و صهیونیسم» جانبداری کرد.<sup>12</sup> متعاقباً، جبهه حمایت چندین کشور عربی از جمله سوریه، مصر، عراق و سازمان آزادیبخش فلسطین را در سطوح مختلف جلب کرد. سازمان الفتح به رهبری یاسر عرفات جمعه، ریس جبهه آزادیبخش بلوچستان، را جزو کمیته‌ی مشورتی مرکزی خود پذیرفت و سوریه اندکی پیش‌تر رفت و او را در دوره‌ی ۱۹۶۵-۶۶ نماینده‌ی «حکومت ایالتی بلوچستان در تبعید» شناخت.<sup>13</sup>

با اینحال، بیشترین حمایت از ناحیه‌ی اعراب را عراق پس از به قدرت رسیدن حزب بعث در ۱۹۶۸ در آن کشور به عمل آورد. علاوه بر مطرح کردن مسئله‌ی بلوچستان در کنار مسئله‌ی «عربستان» در محافل داخلی عرب، رژیم بعضی ژنرال احمد حسن البکر و صدام حسين به جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان اجازه دادند که دفاتر خود را در بغداد مستقر کند و سلاح و سایر تجهیزات نظامی، اردوگاه‌های تعلیماتی در خاک عراق و دسترسی به رادیو بغداد برای پخش برنامه‌های روزانه به زبان بلوچی برایش فراهم کردند. رقم صحیحی در مورد تعداد چریک‌هایی که جبهه در عراق آموزش نظامی داد در دست نیست اما اگر ارقامی را که بعضی از

12. *Ibid.*, p. 18.

13. "Arab Support for Baluchistan," *London Economist*, 14 Feb., 1973. p. 5.

شرکت‌کنندگان داده‌اند پذیریم، مجموع تقریبی آن بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر خواهد بود. اکثریت عظیم این تعداد از بین جمعیت انبوہ کارگران مهاجر بلوچ در امارات عربی خلیج فارس برگزیده شده بود و ۴۰۰ تا ۵۰۰ تن<sup>۱۴</sup> دیگر مستقیماً از نقاط مختلف بلوچستان برای یک دوره‌ی آموزشی کوتاه سه تا شش ماهه اعزام شده بودند. بخش بزرگی از هر دوگروه از هواداران شورش دادشاه تشکیل می‌شد.

چند دلیل عمدۀ رژیم بعث عراق را به پشتیبانی از جبهه‌ی امامی داشت. توجیه اصلی اعتقادی که برای آن ذکر می‌شد موضع ضد امپریالیستی حزب بعث بود. از این نظر، جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان با موقعیت یک جنبش آزادیبخش ملی تطبیق می‌کرد که با امپریالیسم غربی به نمایندگی رژیم شاه در منطقه می‌جنگید. هم‌چنین رژیم عراق با احیای مسئله‌ی تبار عربی قوم بلوچ در نمایاندن مبارزه‌ی بلوچ‌ها به صورت آرمانی عربی هم نقش بسیار مهمی بازی کرده بود. به این ترتیب، حکومت عراق باید حمایتش از جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان را حرکتی طبیعی در جهت انجام دادن رسالت‌ش در مورد اتحاد عرب تلقی کرده باشد.

با این همه، مهم‌تر از آن ملاحظات سیاسی و نظامی در حرکت حساب شده‌ی عراق در مورد جبهه بود. از این نظر، رقابت عراق با ایران بر سر تفوق در خلیج فارس، بخصوص پس از آن که بریتانیا در ۱۹۶۸ تصمیم گرفت نیروهایش را تا ۱۹۷۱ به شرق سوئز عقب بکشد. اختلاف ارضی اش با ایران بر سر آبراه شط العرب، حمایت ایران از قیام ضد عراقی کرده‌ها به سرکردگی ملامصطفی بارزانی، و روابط شاه با اسرائیل، عوامل اصلی دخیل در حمایت حساب شده‌ی عراق از جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان بودند. عراق هم‌چنین پناهگاهی برای دیگر گروه‌های مخالف ضد شاه از جمله نیروهای مذهبی به رهبری آیت‌الله خمینی که در آن زمان در نجف در تبعید

14. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 107.

می‌زیست و گروه چپ‌گرای جبهه‌ی ملی مردم ایران تحت حمایت حزب توده‌ی هوادار مسکو بود. رهبران عراق از نظر نظامی پیش‌بینی کردند که عملیات چریکی جبهه در بلوچستان سبب خواهد شد که بخشی از نیروهای شاه به جبهه‌ی شرقی ایران اعزام گردد و بنابراین فشار نظامی اش بر عراق را کاهش دهد.<sup>۱۵</sup>

عراق هم چنین می‌خواست گروه‌های مختلف اپوزیسیون را در یک جبهه‌ی متحده ضد شاه گرد آورد اما چندان توفیقی نیافت. در این خصوص، فقط جبهه‌ی ملی مردم ایران به سرکردگی سرلشگر سابق محمود پناهیان نماینده‌ی سازمانی ائتلافی مرتبط با چند شاخه بود که هوادارانش در بین جوامع کردی، بلوچی، عرب و ترک تشکیل داده بودند. شاخه‌ی بلوچ به حزب دموکراتیک بلوچستان موسوم بود. در نتیجه، این حزب ارگان خود را به نام «راه اتحاد» به تمام زبان‌های رایج در ایران انتشار داد. همین طور به تمام آن زبانها از ایستگاه رادیویی مخفی اش برنامه پخش می‌کرد. البته، منطقه اساسی ائتلاف پناهیان شناسایی حق تعیین سرنوشت از سوی حزب برای همه‌ی ملت‌های داخل ایران بود که موضع استاندارد حزب توده و دیگر گروه‌های کمونیست در ایران تا امروز است. پلاتفورم سازمان اما می‌افزود که ملت‌های مختلف به جای اقدام به کناره‌گیری و استقلال باید به دیگر نیروهای «مترقی» بپیوندند و دولتی «فدرال سویالیست» تشکیل دهند و به این ترتیب حق تعیین سرنوشت را با خود گردانی برابر می‌نهاد. با توجه به حمایت صریح جبهه‌ی آزادیخشن بلوچستان از استقلال، از پیوستن به جبهه‌ی ملی پناهیان یا همکاری با شاخه‌ی بلوچ آن حزب دموکراتیک بلوچستان که فقط مدافع استقلال اداری و فرهنگی شامل استفاده از زبان بلوچی به عنوان زبان رسمی در بلوچستان بود خودداری کرد.<sup>۱۶</sup>

15. *Ibid.*, p. 107-8.

۱۶. ر. ک.: «برنامه‌ی سیاسی حزب دموکراتیک بلوچستان»، در محمود پناهیان،

جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان به عنوان قدردانی نمادین از دادشاه قیام خود را از ناحیه‌ی اهوران آغاز کرد که نقطه‌ی شروع قیام دادشاه نیز بود. این ناحیه هم‌چنین زادگاه فرمانده بازوی نظامی جبهه، رحیم زردکوهی بود، و نواحی کوہستانی آن جای مناسبی برای نبردهای چریکی محسوب می‌شد. جبهه در ۱۹۶۸ که کمک‌های عراق را دریافت کرد، یک شبکه‌ی زیرزمینی از چندین پایگاه عملیاتی در نقاط مختلف بلوچستان تشکیل داده بود که می‌توانست افراد تازه‌وارد سلاح‌هایی را که از طریق دهکده‌های ساحلی بیشمار در ساحل طولانی بلوچستان در خلیج عمان قاچاق کرده بود جذب کند. سلاح و تجهیزات نظامی دیگری نیز از طریق خلع سلاح ارتش و پاسگاه‌های ژاندارمری که چریک‌های جبهه در سراسر استان به آنها شیخون می‌زدند به دست می‌آمد. قیام به خصوص در مرکز و جنوب بلوچستان نیرومند بود که پایگاه قبیله‌ای میرعبدی خان و موسی خان لاشاری در آنجا قرار داشت.

جبهه از برنامه‌های بلوچی که از رادیو بغداد پخش می‌شد برای گزارش عملیات روزانه‌ای چریکی بر ضد نیروهای ایرانی در استان، برای دعوت از جوانان بلوچ برای پیوستن به صفوف رزم‌نگان جبهه موسوم به «سرمه‌چار» (فدائیان) و ترغیب توده‌ی مردم برای کمک به آنان به هر نحو ممکن، بیانیه‌های منظم صادر می‌کرد. بر اساس مصاحبه‌هایی با سه عضو کمیته‌ی بلوچی رادیو وتلویزیون ملی ایران که از جمله عهده‌دار نظارت بر برنامه‌های بلوچی رادیو بغداد بودند، برنامه‌های رادیویی جبهه به خاطر توجه‌اش به تاریخ، فرهنگ و زبان بلوچی در بلوچستان بسیار محبوبیت داشت. در برنامه‌ی یک ساعته‌ی رادیو زاهدان به زبان بلوچی هر اشاره‌ای به این مسایل اکیداً ممنوع بود. این سه عضو که در حال حاضر در تبعید زندگی

می‌کنند، بخشی از یک کمیته‌ی هشت نفره بودند که برای هماهنگی، تولید و نظارت بر برنامه‌های بلوچی در تهران تشکیل شده بود. از این لحاظ آنان مرتب به بلوچستان سفر می‌کردند تا تأثیر برنامه‌های مختلف بلوچی را بر شوندگان ارزیابی کنند.

ظاهراً عملیات چریکی دمافرون جبهه، هدف اعلام شده‌اش که بلوچستان مستقل بود، و ارتباطش با عراق و سایر نیروهای رادیکال عرب از مسایل عمدی مورد توجه شاه و رژیم مش بود. با پیروزی «حزب ملی عوامی» در بلوچستان و ایالت مرزی شمال-غرب در انتخابات عمومی پاکستان در ۱۹۷۰ و متعاقب آن به قدرت رسیدن ناسیونالیست‌های بلوچ و پشتون در حکومت‌های ایالتی مربوط به خودشان در ۱۹۷۲، این توجه تشدید شد. این حوادث بدون تردید بر نیروی شتاب جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان افزود. در نظر رژیم شاه، ظهور جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان در بلوچستان ایران و همزمان رسیدن حزب ملی عوامی و ناسیونالیست‌های بلوچ به قدرت که همواره مظنون به داشتن ارتباط با افغانستان بودند، تصادفی بود، بلکه کل جریان بخشی از یک نقشه‌ی پیش‌بینی شده تلقی می‌شد که به احتمال زیاد توسط مسکو طراحی و به دست مأمورانش در بغداد و کابل به قصد ایجاد یک دولت مستقل بلوچ پیاده می‌شد تا «امکان دسترسی اتحاد شوروی به خلیج فارس را فراهم سازد». ۱۷ از این لحاظ، کشف یک مخفیگاه بزرگ اسلحه ساخت روسیه شامل ۳۰۰ قبضه مسلسل و ۶۰۰۰۰ تیر مهمات در سفارت عراق در اسلام‌آباد که ظاهراً برای شورشیان بلوچ در ایران ارسال می‌شد، برای ایران و پاکستان هر دو موجب نگرانی بود.<sup>۱۸</sup>

متعاقباً، حکومت شاه اقدامات نظامی شدیدی برای سرکوب جبهه‌ی

17. *Kayhan* [English Weekly], Tehran, 21 April 1973.

18. *Middle East Monitor*, 1 March 1973, p. 1.

آزادیبخش بلوچستان آغاز کرد و همزمان با آن به اجرای سلسله برنامه‌های اقتصادی مشخصی برای جلب نظر بلوچ‌ها پرداخت که در اوایل سال‌های ۱۹۷۰ آغاز شد. حکومت در وجه نظامی این سیاست تهدید و ترغیب، با اعزام یک لشگر تمام میکانیزه‌ی جدید به داخل بلوچستان در ۱۹۷۲، که دائماً در شهر مرزی خاش نزدیک پاکستان مستقر بود، عملیات ضدشورش علیه چریک‌های جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان را تشدید کرد. در همان زمان، یکان‌های دریایی ایران در ساحل خلیج عمان تقویت شد تا از ورود هر نوع اسلحه‌ی قاچاق برای سورشیان بلوچ جلوگیری کند و در عین حال عملیات ساختمنی پایگاه نظامی سه منظوره‌ی دریایی، هوایی، زمینی در بندر چابهار سرعت گرفت.

با اینحال، اقدامات اقتصادی انجام شده برای متزلزل کردن پایگاه مردمی جبهه از لحاظ پشتیبانی نیز همان قدر اهمیت داشت. چنان‌که در فصل ۳۵ گفته شد، فعالیت‌های جبهه عامل مهمی بود که رژیم شاه را وداداشت بودجه‌ی عمرانی بلوچستان را به شدت افزایش دهد، امکانات آموزشی را توسعه دهد، نخستین مؤسسه‌ت تحصیلات عالی همچون دانشگاه بلوچستان را تأسیس کند و با احداث نخستین شبکه‌ی راه اسفالته زیر بنای اقتصادی استان را سامان دهد که در سال‌های ۱۹۷۰ آغاز شد. علاوه بر این، برای مقابله با اثرات برنامه‌های رادیویی به زبان بلوچی که از رادیو بغداد و نیز رادیو کابل پخش می‌شد، برنامه‌های بلوچی رادیو زاهدان از ۶۰ دقیقه به ۹۰ دقیقه در روز افزایش یافت و در عین حال سه ایستگاه رادیویی جدید در دیگر شهرهای بلوچی ایرانشهر، خاش و زابل گشایش یافت. روشن است که رژیم دریافته بود با دادن سهمی به بلوچ‌ها از اقتصاد ایران باید وفاداری آنان را نسبت به حکومت جلب و به این ترتیب توسل جبهه به بلوچستان مستقل را ختنی کند.

علاوه بر فشار نظامی و رشوه‌ی اقتصادی، حکومت مرکزی در مورد

آن چریک‌های بلوچ که اسلحه‌ی خود را زمین می‌گذاشتند خط مشی عفو عمومی در پیش گرفت و به آنان وعده‌ی کار و کمک هزینه هم داد. این برنامه عمدهاً موفق از آب درآمد، به خصوص پس از آن که ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) از طریق واسطه‌های خود میرعبدی خان را متلاعده کرد که از تبعید در عراق در ۱۹۷۳ به ایران برگردد. متعاقباً گزارش می‌شد که حدود ۱۰۰۰ چریک خودشان به کشور بازگشته‌اند.

با اینحال، ضربه‌ی نهائی به جبهه در نتیجه‌ی قطع کمک‌های عراق پس از امضای پیمان الجزایر بین شاه و صدام حسین در ۱۹۷۵ وارد آمد. متعاقباً نه تنها جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان پایگاه حمایت‌اش در خارج را از دست داد بلکه رهبرانش مجبور شدند از بغداد بیرون روند و در دیگر دولت‌های عرب در خلیج فارس پناه جویند که عبدالصمد بارکزهی و موسی خان لشاری در آنجا سرانجام توسط ساواک گرفتار و ترور شدند.

با وجود این ضربه‌های ویرانگر، رحیم زردکوهی فرماندهی نظامی جبهه و گروه کوچکی از ناسیونالیست‌های راسخ همچنان چارچوب سازمان چریکی را تا ۱۹۷۹ حفظ کردند. در ۱۹۷۵ گروه او برای نخستین بار شروع به حملاتی بر ضد آن حاکم‌های بلوچ کرد که در عملیات علیه جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان با دولت همکاری کرده بودند. هدف اصلی حاجی کریم‌بخش سعیدی، نماینده‌ی مجلس در چهار دوره بود که طی سوء‌قصدی در همان سال توسط چریک‌های بلوچ به سختی زخمی شد. در نتیجه، پیروانش در شکار عناصر باقیمانده‌ی جبهه به نیروهای حکومتی پیوستند و سرانجام خود رحیم زردکوهی را در ۱۹۷۷ گرفتار کردند. در طی دوران پر آشوب انقلاب در ۱۹۷۹ او از زندان آزاد شد، پیروانش را گرد آورد و شورش خود را این بار در برابر جمهوری اسلامی نوبنیاد از سرگرفت تا آن که در نبردی با پاسداران انقلاب در ۱۹۷۹ کشته شد.<sup>۱۹</sup>

.۱۹. آخرداد بلوچ، سیاست در بلوچستان، ص ۶۳.

جههه با آن که زیر بار فشار توام نظامی و اقتصادی شاه از توان افتاده بود، فعالیت‌هایش اثرات عمدت‌های بر جنبیش ملی بلوچ در ایران داشت. نخست این که آغاز عصر جدیدی از پایداری سازمان یافته به شیوه‌های نوین را رقم زد که در ضمن آن برای نخستین بار عملیات هماهنگ سیاسی، نظامی و تبلیغاتی بر ضد حکومت شاه در بلوچستان صورت گرفت. از این نظر، استفاده‌ی جبهه از برنامه‌های رادیویی به زبان بلوچی اگر نه بیش از، به اندازه‌ی نبرد چریکی اش در بالابردن آگاهی ملی بلوچ موثر بود. دوم این که اقدام جبهه مسئله‌ی بلوچ و بلوچستان را در ایران فوریتی جدید بخشد و بدین ترتیب حکومت مرکزی را ودادشت خط مشی دیرین خود، یعنی بی‌توجهی اقتصادی و اجتماعی به بلوچ‌ها، را عوض کند. سوم این که در کسب حمایت و شناسایی بین‌المللی محدودی برای جنبیش بلوچ توفیق یافت هر چند که محدود به نیروهای رادیکال عربی بود. از این نظر، مسئله‌ی روابط جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان با عراق آشکارا حاکی از آن است که چطور مسئله‌ی ناسیونالیسم بلوچ می‌توانست بر روابط بین دولت‌ها اثر بگذارد و از آنها متأثر شود.

## فصل ۶

### جمهوری اسلامی ایران و قوم بلوچ

وقتی پیروزی روحانیون مبارز شیعه‌ی مخالف شاه تحت رهبری آیت‌الله خمینی در اوایل ۱۹۷۸ قریب الوقوع به نظر آمد، ترس دیرین از سلطه‌ی شیعیان بلوچ‌های سنی را فراگرفت و بدین ترتیب خیزش مشابهی از فعالیت‌های سیاسی با پیش‌درآمد مذهبی در میان آنها برانگیخت. این ترس عمدتاً مسبب اکراه بخش اعظم مردمان مذهبی بلوچ از پیوستن به نهضت ضد شاه بود. در عوض، آنان پشت سرِ مولوی‌ها، روحانیون بلوچ متعدد شدند و بدین سان به آنها امکان این را دادند که از آغاز انقلاب به مرکز صحنه‌ی سیاسی بلوچستان گام بگذارند. فقط روشنفکران، دانشجویان، کارگران و دیگر طبقات شهری بلوچ در بقیه‌ی نقاط کشور با راه انداختن تظاهرات ضد حکومتی خود در زاهدان و دیگر شهرهای عمدتی بلوچستان حسّ همبستگی شدیدی با نیروهای انقلابی از خود نشان دادند.<sup>۱</sup>

سقوط رژیم سلطنتی و پیروزی انقلاب اسلامی در فوریه‌ی ۱۹۷۹ به فروپاشی کامل اقتدار حکومت در بلوچستان و نیز دیگر مناطق قومی غیرفارس انجامید. در نتیجه، بلوچ‌ها با عزل مقامات غیربلوچ از سمت‌های شان، تصرف اداراتی که سوا اک در شهرهای مختلف خالی رها

---

۱. آخرداد بلوچ، پیشین، ص ۱۶۳.

کرده بود، و در بسیاری موارد خلع سلاح واحدهای ژاندارمری و ارتش مستقر در بلوچستان، مجدداً شروع به مطالبه‌ی قدرت کردند. کردها، ترکمن‌ها و عرب‌ها نیز در استان‌های مربوط به خودشان چنین وضعی داشتند. دولت موقع مهدی بازرگان که با احتمال از دست دادن کنترل در بلوچستان روبرو بود در قبال درخواست برگ‌ماردن افراد بلوج برای سمت‌های مهم در استان، عکس العمل مساعد نشان داد. به این ترتیب، دانش نارویی، استاد ریاضیات دانشگاه بلوچستان و از چهره‌های محبوب بلوج، استاندار بلوچستان شد. این نخستین بار پس از الحاق بلوچستان به ایران در ۱۹۲۸ بود که یک بلوج به این سمت گمارده می‌شد. همین طور جزو دیگر مناصب بالایی که به بلوج‌ها واگذار شد ریاست دانشگاه بلوچستان بود که گمشاد زهی، استاد آمار، آن را بر عهده گرفت. اما هر دو مقام را فارس‌ها در کمتر از شش ماه عوض کردند.

با اینهمه، مهم‌تر از این‌ها آزادی سیاسی و فرهنگی بود که بلوج‌ها در فضای کاملاً باز سیاسی که در هشت ماهه‌ی نخست جمهوری اسلامی در سراسر کشور برقرار بود از آن برخوردار شدند. بلوج‌ها که برای اولین بار از تنگنای تخت پروکراست که رژیم شاه برای مناسب ساختن ملیت‌های غیرایرانی با رویاهای او در خصوص امپراتوری جدید پارسی اش به کار می‌برد رسته بودند، همچون اقلیت‌های ملی دیگر خود را برای بیان نظرات ملی آزاد یافتند؛ به فعالیت سیاسی علنی پرداختند؛ در مدارس و ادارات بدون ممنوعیت رسمی از لباس ملی خود استفاده کردند و برای نخستین بار در پنجاه سال اخیر به زبان خود خواندند، نوشته‌ند و انتشار دادند. اگر چه این فوران آزادی عمر کوتاهی داشت، احزاب و سازمان‌های سیاسی متعدد و هم‌چنین نشریات فراوانی به زبان بلوجی و فارسی با خود به همراه آورد. مجلات بلوجی شامل ماهنامه‌ی ادبی مکران؛ ماهنامه‌ی ادبی مهتاب؛ هفته نامه‌ی ملی‌گرای روزنایی؛ کوکار (فریاد) ارگان گروههای مارکسیستی، و

گراند (شکوه) ماهنامه‌ای در خصوص آموزه‌های انقلابی بود که آن نیز توسط گروههای چپ‌گرا منتشر می‌شد. «مکران» آزادی انتشارات به زبان‌های مختلف متداول در ایران را به عنوان «هدیه‌ی انقلاب ایران به مردم ایران» پاس می‌داشت.<sup>۲</sup>

سازمان‌های ملی‌گرای عمدت‌ای که در طی انقلاب یا پس از آن پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند، برخلاف «جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان» و مبارزه‌ی پرشور آن برای استقلال، خواسته‌ی خود را به خود مختاری برای بلوچستان در چارچوب یک ایران متحده محدود کردند. این تفاوت در اهداف عمدت‌ای حاصل محیط‌های سیاسی متفاوتی بود که سازمان‌ها در آن به وجود آمده بودند. با توجه به محیط آزاد و دموکراتیک در مرحله‌ی نخست انقلاب، سازمان‌های اخیر در میل به جدایی چندان سرسخت نبودند، در حالی که در مورد جبهه‌ی آزادیبخش عکس آن صادق بود. در بین سازمان‌های عمدت‌ی ناسیونالیستی که در طی انقلاب یا بلافصله پس از آن بوجود آمدند و خواستار خودمختاری شدند باید از «حزب اتحاد مسلمین» که گروهی از مولوی‌ها و روشنفکران دینی تحت رهبری مولوی عبدالعزیز ملازاده، مهم‌ترین رهبر دینی و سیاسی بلوچستان تشکیل دادند؛ «سازمان دموکراتیک مردم بلوچستان»، جبهه‌ای فraigیر برای گروههای مختلف چپ‌گرا به رهبری دکتر رحمت‌الله حسین‌بُر؛ و «کانون سیاسی و فرهنگی خلق بلوچ» که گروهی از جوانان چپ‌گرا و ناسیونالیست تشکیل دادند، نام برد.

### حزب اتحاد مسلمین و نقش مولوی‌ها

با اینحال حزب اتحاد مسلمین و رهبریت مذهبی اش به صورت سخنگوی اصلی درآمد که مطالبه‌ی خودمختاری مذهبی، فرهنگی و اداری برای

.۲. مکران، شماره ۱ (۱۹۷۹)، ص ۲.

بلوچستان از سوی مردم بلوچ را در جریان تدوین پیش‌نویس قانون اساسی جدید جمهوری اسلامی بیان می‌کرد. نه تنها حزب از پشتیبانی شدید توده‌ی مردم برخوردار بود، به خاطر موضع مذهبی اش نیز از نظر رژیم اسلامی تنها مرجع صالح برای مذاکره قلمداد می‌شد.<sup>۳</sup> آیت الله خمینی به زودی پس از بازگشت از تبعید پاریس با هیئت نمایندگی بلوچ به ریاست مولوی عبدالعزیز در مارس ۱۹۷۹ دیدار کرد و طبق گزارش‌های موجود به آنان وعده داد که در قانون اساسی آینده با شیعه و سنی به یکسان برخورد شود و به دولت وقت توصیه نماید که در خصوص انتصابات اداری استان بلوچستان با حزب اتحاد مسلمین مشورت کند.<sup>۴</sup> بدین ترتیب، مولوی عبدالعزیز، پس از بازگشت، به مردم بلوچ اعلام کرد که رهبریت جدید اسلامی «همه‌ی خواسته‌های ملی و مذهبی شما را پذیرفته است».<sup>۵</sup> بنابراین از آنان خواست که به برقراری جمهوری اسلامی چنان که در رفراندوم آوریل ۱۹۷۹ پیشنهاد می‌شد رأی دهند.

بر عکس، «سازمان دموکراتیک مردم بلوچستان» همچون دیگر نیروهای عمدۀ غیر مذهبی در سراسر کشور، رفاندوم را تحریم کردند. این گروه‌ها به عبارت «جمهوری اسلامی» اعتراض داشتند زیرا فاقد هر تعريف مشخص و دقیقی از شکل، محتوا، و مبنای آن بود. در نتیجه، هواداران سازمان دموکراتیک با حمله به بسیاری از حوزه‌های رأی‌گیری و مقامات و سوزاندن بسیاری از صندوق‌های رأی در شهرهای مختلف، تظاهرات خشنی بر ضد دولت جدید راه انداختند. در بسیاری موارد تظاهرات به درگیری کامل بین اعضای سازمان دموکراتیک و نیروهای

3. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 113.

4. "Baluch Movement Congratulates the Revolution," *Foreign Broadcast Information Service Daily Report* (Iran), 12 Feb., 1979, p. 32; and "Imam Khomeini Sends Envoy to Sistan-Baluchistan," *Ibid.*, 2 April 1979, p. R-13.

5. "Sunni Leader in Baluchistan," *Ibid.*, 28 March 1979, p. T-6.

دولتی تبدیل شد.<sup>۶</sup> اگر چه رهبران حزب اتحاد مسلمین کوشیدند با وساطت بین دو طرف اوضاع را آرام کنند، به خاطر جبهه‌گیری فراینده بین نیروهای مذهبی و غیرمذهبی در بلوچستان و دیگر نقاط کشور توفیقی نیافتد.

نیروهای آیت‌الله خمینی به رغم مخالفت شدید اقلیت‌های ملی و مخالفت غیر مذهبی‌ها در رفاندوم با رأی بسیار بالایی برای جمهوری اسلامی برنده شدند. آیت‌الله خمینی با توجه به مخالفت شدیدی که گروه‌های ملی مختلف از خود نشان می‌دادند کوشید در پیام‌های تبریکش به ملت به خاطر تصویب جمهوری اسلامی نگرانی آنان را با این سخنان تسکین دهد که «... تبریک به این حکومت [حکومت اسلامی]<sup>7</sup> که بین نژادها، سیاه و سفید، ترک، فارس، کرد یا بلوچ فرقی نمی‌گذارد. همه با هم براذر و برابرند. برتری فقط به خاطر پرهیزگاری و اخلاق و عمل نیک است».

با وجود این و دیگر حرکت‌های مساعد در برابر خواسته‌های بلوچ از سوی رهبران جدید اسلامی، نخستین پیش‌نویس قانون اساسی پیشنهادی تردیدی به جانگذاشت که نظام سیاسی واحد کشور دست نخورده خواهد ماند. پیش‌نویس قانون اساسی چنان که در تابستان ۱۹۷۹ به مجلس انتخابی خبرگان، اکثراً از روحانیون هوادار آیت‌الله خمینی، تسلیم شد به ترتیب در مواد ۱۳ و ۱۵ فقط تشیع را مذهب رسمی کشور و فارسی را تنها زبان رسمی شناخت. نه حق مشابهی برای مذهب تسنن قائل شد و نه در خصوص اعطای خودگردانی اداری یا فرهنگی به ملیت‌های غیر پارسی تدبیری اندیشید. در نتیجه، اعضای بلوچ مجلس خبرگان، مولوی عبدالعزیز و میر مراد زهی، حقوقدان، هر دو منتخب «حزب اتحاد مسلمین»، بیهوده کوشیدند مجلس را به تغییرات لازم در پیش‌نویس در جهت تأمین

6. Nikki R. Keddie, *Roots of Revolution* (New heaven, 1991), p. 258.

7. Iran. Ministry of Islamic Guidance, *The Dawn of the Islamic Revolution* (Tehran, Echo of Islam, 1982), p. 50.

خواسته‌های مردم بلوچ وادارند. مولوی عبدالعزیز در مصاحبه‌ای با آیندگان، یکی از روزنامه‌های تهران که در آن زمان اپوزیسیون ایران از آن برای بیان نظرات خود استفاده می‌کرد، در اظهار نظر درباره‌ی پیش‌نویس، مخالفتش را با ماده‌ی ۱۲ به سبب شناسایی تشیع به عنوان تنها مذهب رسمی کشور اعلام کرد و گفت:

حقوق قومی و مذهبی سنتی‌های ایران فقط زمانی تأمین خواهد شد که اشاره به شیعه و سنی از ماده‌ی ۱۲ حذف و صرفاً قید شود که دین رسمی اسلام است. مذهب تسنن تزدیک به ۱۰ میلیون نفر در سیستان و بلوچستان، کردستان، گنبد، گرگان، خراسان و بنادر جنوبی ایران پیرو دارد. به این ترتیب دانستن تشیع به عنوان مذهب رسمی ایران، خود به خود این ۱۰ میلیون ایرانی را به شهر و ندان درجه دو تبدیل می‌کند.<sup>۸</sup>

او هم چنین در اعلام مخالفت قوم بلوچ با پیش‌نویس بخاطر بی‌توجهی به خواسته‌ی آنان در خصوص خودگردانی راسخ بود و آن را «حق مسلم» بلوچ می‌دانست. او در اعلام خواسته‌ی موکلان خود در مورد خودگردانی در همان مصاحبه گفت:

ما تجزیه طلب نیستیم. و قصد نداریم در همه‌ی زمینه‌ها مستقل باشیم. هدف ما این است که بینیم بلوچ‌ها در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی به جای آن که مجبور باشند تصمیم‌گیری‌های تهران را پذیرند، خود تصمیم می‌گیرند. ما می‌خواهیم برای خودمان استاندار، فرماندار و مقامات اداری (البته نه مقامات نظامی) تعیین

8. "Baluchistan, Its Political Economy and History," *Review of Iranian Political Economy and History (RIPEH)* 4 (spring 1980), pp. 74-75.

اصحابه بخشی از سلسله مقالات مسلسلی بود که روزنامه‌ی آیندگان در ۲۳ و ۲۲ و ۱۹۷۹ درباره بلوچستان چاپ کرد.

کنیم. منظور بلوچ‌ها از خودگردانی این است.<sup>۹</sup>

اما این و دیگر اعتراضات مشابه از سوی بلوچ‌ها و دیگر اقلیت‌های ملی در سند نهایی که مجلس خبرگان به عنوان «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» تصویب کرد، از سوی روحانیون هوادار آیت‌الله خمینی مورد توجه قرار نگرفت. جدا از ظاهر و محتوای دینی اش این متن چندان فرقی با قانون اساسی ۱۹۰۶ به لحاظ حفظ نظام حکومتی واحد در کشور نداشت. قانون اساسی جدید همچون سلف خود مسئله خودمختاری یا هر نوع شناسایی حقوق ملی، فرهنگی و مذهبی برای ملیت‌های غیرفارس را کنار گذاشت. در ماده‌ی ۱۲ آن آمده است که «دین رسمی ایران اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل‌الى الابد غیرقابل تغییر است». همین طور ماده‌ی ۱۵ فارسی را زبان رسمی کشور شناخت در حالی که استفاده از «زبان‌های قومی» در مدارس، ادارات یا برای دیگر مقاصد رسمی در نواحی قومی-زبانی آنها را ممنوع دانست.<sup>۱۰</sup>

علاوه بر این، حقوق سنی‌های بلوچ و ایرانی به طور کلی با مفاد ماده‌ی ۱۱۵ که آنان را از حق تصدی ریاست جمهوری، که فقط خاص شیعیان اعلام شده بود، محروم می‌ساخت، محدودتر شد و بدین سان آنان را به شهر و ندان درجه دو تقلیل داد. غیر از آن، اصل ولایت فقیه در ماده‌ی ۵ در آین اهل تسنن جایی نداشت و بدین لحاظ برای سنی‌ها قابل قبول نبود. این موضوع حاکی از تفسیری صرفاً شیعی از اسلام است که سران جمهوری اسلامی ایران به منظور نهادینه کردن اقتدار روحانیون شیعی به عنوان نیروی سیاسی برتر در جمهوری جدید طرح کرده بودند. طبق ماده‌ی ۵ ولی‌فقیه،

9. *Ibid.*, p. 75.

10. *Constitution of the Islamic Republic of Iran*. Translated by Hamid Algar. (Berkeley, Mizan Press, 1980), pp. 32-34.

مقامی که نخست خود آیت الله خمینی داشت، انتخابی نیست بلکه مردم صلاحیتش را تشخیص می‌دهند و می‌شناسند؛ او فرماندهی کل نیروهای مسلح است و بر هر سه قوه‌ی تشکیلات حکومتی تسلط نهایی دارد. به عنوان رهبر عالی غیر منتخب قدرت آن را دارد که رئیس جمهور منتخب را برکنار کند، چنان که در مورد بنی صدر، نخستین رئیس جمهور، اعمال شد؛ مجلس را منحل کند و مقامات قضایی ظاهراً مستقل را به تشخیص خود عزل کند. روشن است که تمرکز یک چنین قدرت وسیع و بی‌نظارتی در دست یک تن مورد مخالفت شدید نیروهای غیر مذهبی قرار گرفت و این موضع، آنان را با اقلیت‌های ملی در مخالفت با قانون اساسی متخد ساخت.

متعاقباً، بلوج‌ها رفاندوم سراسری به منظور تأیید قانون اساسی را که در دوم تا سوم دسامبر ۱۹۷۹ برگزار شد، تحریم کردند. در مورد کردها، عرب‌ها، ترک‌ها، ترکمن‌ها و اغلب اپوزیسیون غیر مذهبی نیز چنین بود. حزب اتحاد مسلمین و سازمان دموکراتیک مردم بلوچستان هر دو، به رغم تفاوت‌های شدید عقیدتی بین خود، هم چنین دیگر سازمان‌های ملی‌گرا به هم پیوستند تا تظاهرات عظیمی در اعتراض به قانون اساسی جدید بربپا دارند. اما اعتراض‌ها به سرعت در سراسر استان گسترش یافت و به خشونت کشید. طولی نکشید که در گیری‌های مسلحه بین بلوج و پاسداران انقلاب از رویدادهای روز مردی مرکز استان گردید که در آن تعداد قابل توجهی جمعیت شیعی ساکن بود.<sup>۱۱</sup> ناآرامی چنان شدت یافت که جماعتی خشمگین به دفتر جریری، استاندار فارس زبان که جانشین تنها استاندار پیشین بلوج شده بود، حمله بر دند و دستگیرش کردند تا آن که با مداخله مولوی عبدالعزیز سه روز بعد آزاد شد.<sup>۱۲</sup>

با شدت گرفتن ناآرامی‌ها تظاهرات رنگ مذهبی و قومی به خود

11. *New York Times*, 23 Dec., 1979.

12. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 16.

گرفت و بلوچ‌های سنی را در برابر «گجرها» و سیستانی‌های شیعه قرار داد. پاسداران انقلاب که تعدادشان کمتر بود و به پایگاه‌های سنگربندی شده‌ی خود در زاهدان پناه برده و همه شیعیانی بودند که از نواحی فارسی زبانی چون اصفهان، یزد، مشهد و غیره به آنجا فرستاده شده بودند، از جمعیت عظیم مهاجران شیعه که از پارسی‌ها و سیستانی‌ها تشکیل می‌شد با مسلح و بسیج کردن آنان در برابر بلوچ‌ها، کمک گرفتند. سیستانی‌ها هم‌چنین از درخواست خود مختاری از سوی قوم بلوچ در هراس بودند و بلوچستان خود مختار را تهدیدی برای خود می‌دانستند. بنابراین در کمک به پاسداران هم مذهب خود تردید نکردند. این اقدام اما نتیجه‌ی عکس داد و بلوچ‌ها را خشمگین تر کرد و به شورشی گسترده و درگیری بین دو طرف انجامید. در عرض فقط یک هفته در اوایل دسامبر از هر دو طرف ۲۴ نفر کشته و ۸۰ نفر مجروح شدند. در این بین، تهران دکتر ابراهیم یزدی، عضو شورای انقلاب در آن زمان، را برای آرام ساختن ناآرامی فزاینده در بلوچستان به محل فرستاد. اما او به محض ورود با جماعت خشمگین روبرو شد و به زحمت توانست فرار کند و از زخمی شدن در امان بماند و بنابراین بی آن که بتواند مأموریتش در آرام‌سازی اوضاع را انجام دهد، استان را ترک کرد. این حادثه حکومت مرکزی را به اعلام حکومت نظامی و برقراری منع عبور و مرور از غروب تا بامداد در زاهدان به منظور فرو نشاندن شورش‌ها و درگیری‌ها واداشت.

با اینهمه لیست بلند بالایی از شکایات و رنجش‌های روی هم انباشته شده بود که به انفجار درگیری‌های ماه دسامبر در بلوچستان انجامید. نخست، به قول سلیگ هریسون، بلوچ‌ها احساس می‌کردند که رهبران اسلامی بابی توجیهی به تأمین خواسته‌های آنان در قانون اساسی که قبلًاً مقامات بلندپایه و عده‌اش را داده بودند به آنان «خیانت» کرده‌اند. دوم این که خصوصاً بلوچستان به عنوان منطقه‌ای فقیر به واسطه‌ی هرج و مرج و

رکود عام اقتصادی که پس از انقلاب بر اقتصاد کشور مستولی شد سخت آسیب دیده بود.<sup>۱۳</sup> سوم، عزل سریع استاندار بلوج و دیگر مقامات استان و گماردن افراد فارس به جای آنان نشانه‌ی روشنی از خط مشی تبعیض آمیز دولت بر ضد قوم بلوج و به نفع فارس‌ها و سیستانی‌های شیعه قلمداد می‌شد.<sup>۱۴</sup> چهارم، حضور پاسداران حکومت اسلامی در بلوچستان موجب رنجش مردم بود. مردم در اعتراض به آن، از پیوستن به آن نیروها خودداری می‌کردند. بر عکس، دولت با استفاده از حادثه‌ی گروگان‌های آمریکایی، بدون ارائه‌ی مدرکی در تأیید موضوع، نآرامی‌های ماه دسامبر را به «شیطان بزرگ» (امریکا) و دیگر قدرتهای بیگانه نسبت داد که می‌خواستند به این وسیله جمهوری اسلامی نوپا را بی ثبات سازند. رژیم معumo لاً و مرتبًاً در برابر مخالفت زیرزمینی قوم بلوج و دیگر گروه‌های قومی به همین عمل متولّ می‌شود و آن را به قدرت‌های خارجی نسبت می‌دهد. البته این عمل سابقه در رژیم شاه داشت.

### سازمان دموکراتیک مردم بلوچستان

این سازمان را که گسترش کمتری نسبت به حزب اتحاد مسلمین داشت اما در مطالبه‌ی خودمختاری صریح‌تر و نافذ‌تر بود، حامیان و هواداران بلوج دو سازمان مارکسیستی ایران، یعنی سازمان چریک‌های فدائی خلق و سازمان پیکار طبقه‌ی کارگر، اندکی پس از انقلاب تشکیل دادند. سازمان به صورت یک جبهه نماینده‌ی ائتلاف وسیع گروه‌های مارکسیستی و ناسیونالیستی چپ‌گرا شامل «کانون فرهنگی و سیاسی خلق بلوج»، یک سازمان جوانان نماینده‌ی دانشجویان ناسیونالیست با گرایش‌های سوسیالیستی؛ «نبرد بلوج» شاخه‌ی سازمان پیکار در استان؛ «بامی استار» (ستاره‌ی سرخ) وابسته به

13. *Ibid.*, p. 116.

14. آخرداد بلوج، سیاست در بلوچستان، ص ۸۰۱.

سازمان فدائی؛ و چندگروه دیگر بود. سازمان دموکراتیک مردم بلوچستان اصلاً از سوی روشنفکران، دانشجویان و طبقه‌ی کارگر نوپا پشتیبانی می‌شد. هم‌چنین برای توسعه دادن پایگاه حمایتی خودگروه‌های بزرگی از ایرانیان چپگرایی را که در بلوچستان زندگی و کار می‌کردند جذب کرد. پیوستن همین گروه‌های اخیر بود که به جای «سازمان دموکراتیک مردم بلوچ» که در اول اکثریت اعضای بلوچ پیشنهاد کرده بودند، نام رسمی خود را «سازمان دموکراتیک مردم بلوچستان» قرار داد.

سازمان در مانیفست خود هر ظاهری به تجزیه‌طلبی را به نفع «خودمختاری» در یک ایران متعدد ردد کرد. و خودمختاری را استقلال اداری و اجرایی مردم بلوچ، گماردن مردم بلوچ در مناصب عمرانی و اداری بلوچستان، احیای فرهنگ بلوچی، کنترل کامل مردم بلوچ بر منابع طبیعی خود، نمایندگی و مشارکت آنان در عالی ترین ارگان‌های حکومت مرکزی، و حمایت از مذهب تسنن تعریف کرد.<sup>۱۵</sup> نظر سازمان دموکراتیک درباره‌ی خودمختاری، و هم‌چنین پلاتفورم آن در خصوص برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی، جز مورد آخر که به مذهب مربوط است، شیوه نظرات مارکسیست‌های ایرانی به طور کلی بود. تا جایی که به جایگاه بین‌المللی اش ارتباط داشت، سازمان از لحاظ اعتقادی، همانند مارکسیست‌های ایرانی در سراسر کشور به دو بلوک طرفدار و مخالف مسکو تقسیم می‌شد. رهبرش دکتر رحمت حسین بُر و گروه «نبرد بلوچ»، پیرو سازمان مائوئیستی «پیکار» بودند که «امپریالیسم» آمریکا را با «سوسیال امپریالیسم» شوروی برابر می‌نہاد و بدین سان با هر دو مخالف بود. با اینحال، گروه «ستاره‌ی سرخ» وابسته به سازمان فدائی خلق هم‌چنین عناصر مستقل سازمان در این خصوص موضع مستقل داشتند هر چند که با تمرکز کردن حملات خود به

۱۵. برای متن بیانیه‌ی سازمان دموکراتیک خلق بلوچستان ر. ک.: آخونداد بلوچ، سیاست در بلوچستان، ص ۷۵ - ۸۱.

«امپریالیسم» که بین مردم، همان آمریکا بود کما بیش به مسکو گرایش نشان می‌دادند. اما سازمان فدائی همسو با حزب توده که سرسرخانه هوادار مسکو بود نیروهای عمدتی مارکسیستی در ایران بودند و هنوز هم هستند.

البته عامل اصلی نفوذ شدید سازمان‌های مارکسیستی در بین طبقات تحصیلکرده‌ی اقلیت‌های ملی موضع سرسختانه‌ی آنها در خصوص حق تعیین سرنوشت برای گروه‌های قومی در ایران وشناسایی این حق بود. فشار آموزه‌ی ایدئولوژیک و مبارزات سیاسی آنان اما متوجه مبارزه‌ی طبقاتی بود که مقدم بر "مبارزه‌ی ملی" ملیت‌های ایرانی عنوان می‌شد. اگر چه به شدت از این تز دفاع می‌کردند که اقلیت‌های ملی در زیرستم مضاعف ملی قرار دارند و از سوی بورژوازی فارس هم زیر فشار طبقاتی و هم فشار ملی‌اند، ولی تأکید داشتند این ملیت‌های بارزه‌ی ملی خود را از طریق مبارزه‌ی طبقاتی پیش برنند. از این نظر، آنها طبقه‌ی کارگر را تنها نیرویی می‌دانستند که می‌توانست نماینده‌ی منافع مردم خود باشد. این امر اما عامل تفرقه‌ای بین عناصر ملی‌گرای مارکسیست-لینینیست و چپ‌گرا در درون سازمان دموکراتیک بود. اولی بر مبارزه‌ی طبقاتی تأکید داشت در حالی که دومی اولویت را به مبارزه‌ی ملی می‌داد و اعتقاد داشت که همه‌ی طبقات اقلیت‌های ملی می‌توانند و باید در چارچوب آن برای حصول اطمینان از حقوق ملی و فرهنگی خود تلاش و مشارکت کنند.

با توجه به برتری گروه مارکسیست-لینینیست در دستگاه رهبری، سازمان دموکراتیک در صدد بود که حقوق ملی بلوج را از طریق پیروزی طبقه کارگر بر بورژوازی در بلوچستان تأمین کند و بدین سان مبارزه‌ی ملی بلوج را در درجه‌ی دوم اهمیت قرار می‌داد. همین طور برای سازمان دادن شوراهای دهقانان، کارگران و دانشجویان در برابر "نیروهای ارتجاعی" یعنی مولوی‌ها، حاکم‌ها، سردارها و "بورژوازی وابسته" یعنی طبقه‌ی متوسط سوداگر بسیار کوچک، مبارزه می‌کرد. این استراتژی اما به سبب اشتباه

محاسبه و دریافت غلط در خصوص ساختار اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه‌ی بلوچ و هم‌چنین معادلات سیاسی‌اش از همان آغاز محاکوم به شکست بود. نخست این که تر مبارزه‌ی طبقاتی آنگونه که مارکسیست‌های ایرانی مطرح می‌کردند، با توجه به نواحی صنعتی عمدت در مناطق فارسی زبان شکل‌گرفته بود که در آنها طبقه‌ی نسبتاً نیرومندی از پرولتاریا و بورژوازی وجود داشت. بر عکس، در بلوچستان جز طبقه‌ی کارگر نوپایی از این لحاظ چیزی مشهود نبود. در نتیجه، پیشگامی سازمان دموکراتیک برای مبارزه در جهت منافع پرولتاریا و رهبری آن در مبارزه‌ی ملی بلوچ زمینه‌ی آماده‌ای برای رشد و مقبولیت پیدا نکرد زیرا بلوچستان به خاطر صنعتی نشدن منطقه، چنان که گفتیم، فاقد طبقه‌ی کارگری چشمگیر بود.

دوم اینکه نه تنها حمله به مولوی‌ها موجب خصومت آنان با سازمان دموکراتیک شد بلکه تعداد انبوی از پشتیبانان آنان در میان توده‌ی مردم را نیز از سازمان بیزار کرد. این امر بخصوص بلافاصله پس از انقلاب رخ داد که برخورد فزاینده‌ی مذهبی و قومی بین بلوچ‌ها و فارس‌ها، مولوی‌ها را نقطه‌ی اصلی وحدت برای توده‌های مردم ساخته بود. همین طور مبارزه‌ی سازمان با سرداران و حاکم‌ها نیز مورد استقبال واقع نشد زیرا آنگروه با برافتادن رژیم شاه آخرین بازمانده‌های اقتدارش را از دست داده بود و دیگر تهدیدی محسوس برای "توده‌های رنجبر"، به گفته‌ی سازمان، به شمار نمی‌رفت.

سوم این که همکاری سازمانی و یگانگی عقیدتی سازمان دموکراتیک با مارکسیست‌های ایرانی نیز به اعتبار رهبری آن لطمه زد چرا که از قضای روزگار سعی می‌کرد مولوی‌ها و حاکم‌ها را با برچسب "آل دست" بی اعتبار سازد که به ترتیب مورد استفاده‌ی رژیم مذهبی عمدتاً فارس و رژیم سلطنتی بود.

به علاوه همکاری سازمان دموکراتیک با گروه‌های مارکسیست ایرانی به لحاظی برخاسته از نیاز آن به اشاعه‌ی درخواست خود مختاری

بلوچ‌ها از طریق آنها در دیگر نقاط ایران، و به لحاظی سود بردن از تجربه‌ی دیرین آنان در زمینه‌های سازمانی بود. بر عکس، جنبش چپ در ایران با کمک به اقلیت‌های ملی برای تشکیل سازمان‌های ملی به منظور پیش بردن مطالبات ملی خود امیدوار بود که قدرت چانه‌زنی خود را در برابر رژیم اسلامی تقویت کند. مثلاً، با پیروزی انقلاب، سازمان فدائی به تشکیل کانون فرهنگی-سیاسی خلق بلوج در بلوچستان، کانون فرهنگی-سیاسی خلق ترکمن در ترکمن صحرا و کانون فرهنگی-سیاسی خلق عرب در خوزستان یاری داد. در کمک به اقلیت‌های ملی برای تشکیل مجمع مشترکی موسوم به شورای خلق‌های ایران که نخستین کنگره‌ی خود را در شهر کردنشین مهاباد در تابستان ۱۹۷۹ تشکیل داد، نقش مهمی ایفا کرد.

البته سازمان دموکراتیک مردم بلوچستان عمر کوتاهی داشت و پس از هفت ماه فعالیت سیاسی علنی در اواسط ماه اوت ۱۹۷۹ که حکومت جمهوری اسلامی در برابر کردهای خود مختاری طلب به ارتش و پاسداران انقلاب فرمان بسیج عمومی داد تعطیل شد. حزب اتحاد مسلمین نیز مجبور شد خود را منحل کند و در شاخه‌ی استانی حزب جمهوری اسلامی تحت حمایت دولت در اوایل ۱۹۸۱ ادغام گردد. در آن زمان همه‌ی نشریات بلوچی نیز تعطیل شد و تاکنون نیز چنین است. سرکوبی واقعی سیاسی در هنگام مبارزه‌ی قدرت بین ریس جمهور بنی صدر و روحانیون مخالفش در طی ۱۹۸۱ رخ داد. اگر چه سازمان دموکراتیک مردم بلوچستان بسی پیش از آن حادثه غیرقانونی اعلام شده بود، اعضا و هوادارانش ناگهان دوباره به خاطر ایدئولوژی چپ‌گرا و مطالبات ناسیونالیستی شان انگشت‌نما شدند و همچون دیگر گروه‌های اپوزیسیون سراسر کشور یکجا دستگیر شدند. در اواسط فوریه‌ی ۱۹۸۲ حدود ۳۰۰۰ بلوچ اغلب "متهم به ارتباط با جنبش جدایی طلب بلوج" از مرز گذشته و به پاکستان پناهنده شده بودند در حالی که ۴۰۰۰ تن دیگر از یارانشان بنا به گزارش‌ها در زندان‌های زاهدان، مرکز

استان، بودند.<sup>۱۶</sup> گروه دیگری از تبعیدیان بلوچ نیز به انگلستان و سوئد پناهنده شدند. بخش اعظم این تبعیدیان اعضای سابق سازمان دموکراتیک مردم بلوچستان بودند، حال آن که تعداد اندکی پیرو مولوی‌های ملی‌گرا محسوب می‌شدند که در ضمن تحریم رفاندوم قانون اساسی در دسامبر ۱۹۷۹ از سوی بلوچ‌ها از حزب اتحاد مسلمین جدا شده بودند، مولوی نظر محمد و مولوی امان‌الله که هر دو در ۱۹۸۰ به پاکستان گریختند، رهبران گروه اخیر بودند و بعداً سیاست سازشکارانه مولوی عبدالعزیز را مورد انتقاد قرار دادند. از بازداشت شدگان چند ده نفری نیز پس از متهم و محکمه شدن به خاطر فعالیت‌های ضد انقلابی اعدام شدند.<sup>۱۷</sup>

سرانجام این که، حضور یک چنین تعداد زیادی فعالان سیاسی بلوچ تبعید شده از ایران در خاک پاکستان و تماس‌شان با ملی‌گرایان بسیار با تجربه‌تر و پیشروتر بلوچ در آن کشور می‌توانست تأثیر شایانی در آینده‌ی جنبش ملی بلوچ در ایران داشته باشد. تعداد زیادی از این تبعیدیان، بسته به مرام اعتقادی شان از قرار معلوم به سازمان‌های ملی مختلف در آن کشور پیوسته‌اند و با آنها همکاری می‌کنند. مسلم است که چنین تحولی مهارت‌های سیاسی و سازمانی آنان را در ختنی کردن آثار "پارسی گردانی" که به واسطه‌ی تحصیل در ایران و معاشرت با گروه‌های سیاسی ایرانی در معرض آن بوده‌اند، وکالت از وابستگی شان به سازمان‌های سیاسی همفکر در ایران که پیشتر ذکر شد ارتقا خواهد داد.

تأثیر این رویداد از هم اکنون در بین بلوچ‌های ایران هویدا است. مثلاً، «بلوچ راجی زورمبش»، یک سازمان ناسیونالیستی در مانیفست خود آشکارا گفته است که:

16. *The Economist*, 13 Feb., 1982, p. 50.

۱۷. آخرداد بلوچ، پیشین، صص ۱۲۰ - ۲۲.

حکومت خودمختار بلوچستان (ایران) امکانات خود را در اختیار بلوچ‌های انقلابی در کشورهای همچوار قرار خواهد داد تا آنان را قادر سازد که مبارزه برای حقوق راستین خود را پی‌گیرند و با اعطای پناهندگی سیاسی، آنان را (در بلوچستان ایران) پذیرا شود.<sup>۱۸</sup>

آن سازمان هم‌چنین می‌افزاید که حکومت مرکزی باید از این موضوع مطلع گردد اما رضایتش لازم نیست. بر عکس، سازمان دموکراتیک مردم بلوچستان و دیگر سازمان‌های ناسیونالیستی که پس از انقلاب تشکیل یافته‌ند چنین پیش‌بینی‌هایی در منشورهای خود نکردند. نمونه‌ی دیگر، جذب شدن و عضویت تبعیدیان بلوچ در اروپا در «سازمان جهانی بلوچ»<sup>۱۹</sup> است که مرکز آن در لندن قرار دارد و اصلًا ناسیونالیست‌های بلوچ پاکستان بنیان‌گذاری و اداره‌اش کردند. اگر چه این سازمان نهادی غیرسیاسی است و در جهت «رفاه، پیشرفت و بهروزی مردم بلوچ و بلوچستان» تلاش می‌کند<sup>(۱۹)</sup>، به صورت نقطه‌ی مشترکی برای تبادل آراء و همکاری بلوچ‌های همه جا درآمده است.

سرانجام، باید گفت که انقلاب ۱۹۷۹ ایران عاملی در برانگیختن آرمان‌های ملی مردم بلوچ و دیگر ملیت‌ها و سیاسی کردن توده‌های آنان بود به نحوی که در تاریخ این مردمان یا خود ایران هرگز سابقه نداشته است.

---

18. *Baluch Raj-e Zorombesh*, p. 17.

19. World Baluch Organization (WBO)

«اهداف و تشکیلات سازمان جهانی بلوچ» به صورت جزوی در لندن منتشر شده است و تاریخ و جای انتشار ندارد. مؤلف در یک سفر تحقیقاتی به لندن در تابستان ۱۹۸۳ بدان دست یافت.

## فصل ۷

### جنبش ملی بلوچ در پاکستان

### و افغانستان، ۱۹۴۸ – ۱۹۸۴

همچنان که علقه‌ی زبان، تاریخ، دین، سرزمین و قومیت حافظه‌ی هویت ملی یگانه‌ی بلوچی است که در مرزهای کشوری می‌گنجد، ناسیونالیسم بلوچ نیز از مرزهای بین‌المللی که سرزمین قومی-زبانی اش را از هم جدا کرده است فراتر می‌رود. بنابراین، در این فصل می‌کوشیم مبارزه‌ی ملی بلوچ در ایران را در زمینه‌ی وسیع‌تر جنبش ناسیونالیستی که شامل بلوچ‌های پاکستان و افغانستان نیز می‌شود قرار دهیم. از این لحاظ، توجه تحلیل معطوف به جنبش بلوچ در پاکستان خواهد بود زیرا به لحاظ ساختار سازمانی اش، قدرت سیاسی و نظامی اش، و رهبری ملی اش به چنان رشدی رسیده است که آن را رهبر و سخنگوی بلا منازع کل جنبش ملی بلوچ می‌سازد. آخرین بخش این فصل به مسئله‌ی ارتباط بین افغانستان و جمعیت بلوچ آن و هم‌چنین سیاست‌های حمایتی اش نسبت به بلوچ‌ها به طور کلی می‌پردازد.

در تحلیل جنبش ملی بلوچ در پاکستان نخست لازم است زمینه‌های تاریخی، سیاسی و فرهنگی آن را مشخص کنیم که اصولاً مسبب و توجیه کننده‌ی قدرت فعلی آن است و به مراتب افزون‌تر از قدرتی است که جنبش بلوچی همانندش در ایران بدان دست یافته است و چگونگی اش را در سطور آتی بیان می‌کنیم. بلوچستان شرقی نه تنها، با مساحتی بیش از ۱۳۵۰۰۰ مایل مریع، بیش از ۴۵ درصد خاک کل پاکستان را تشکیل می‌دهد، بلکه از نظر جمعیت‌شناسی نیز بخش اعظم جمعیت بلوچ در آن کشور ساکن است که تعدادشان از کمتر از ۴ میلیون تا بیش از ۱۶ میلیون نفر تخمین زده شده

است. از این جمعیت، نیمی در خود استان ساکن است و نیم بقیه در سه استان دیگر پاکستان، بخصوص در سنده و شهرهای عمدتی آن همچون بندر کراچی پراکنده است.<sup>۱</sup>

اما مهمتر از اینها، زمینه‌ی تاریخی و آن محیط سیاسی است که جنبش ملی بلوچ در پاکستان در آن ریشه دارد. از زمان جنگ میانی که سلسله‌ی بلوچی تالپور که نزدیک هفتاد سال بر سند فرمانروایی داشتند، در ۱۸۳۴ از انگلیس شکست خوردن و سرنگون شدن، بلوچ‌های شرقی برای اولین بار با استعمارگران اروپایی مستقیماً تماس پیدا کردند. این و سلطه‌ی آتشی انگلیسیان بر خود بلوچستان شرقی در اواسط قرن نوزدهم راه را بر ظهور تدریجی نخستین جرقه‌های ناسیونالیسم مدرن در آن نقطه از سرزمین هموار کرد. بر عکس، بلوچستان غربی را انگلیس و ایران از زمان تقسیم بلوچستان در ۱۸۷۱ تا ۱۹۲۸ و سپس رژیم پهلوی تا اواخر سالهای ۱۹۵۰ از بقیه‌ی جهان از نظر اقتصادی جدا و از نظر سیاسی متزوی نگهداشته بودند.

حضور مستقیم انگلیس در بلوچستان شرقی احداث نخستین شبکه‌ی راه‌ها، خطوط آهن و خطوط تلگراف؛ متداول شدن آموزش و پرورش نوین هر چند به طور محدود؛ تشکیل چند ایالت بزرگ؛ راه‌اندازی چندین میدان استخراج زغالسنگ؛ و تأمین تسهیلات رفاهی در آن نواحی در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم را چنان که در فصل ۱ ذکر شد به همراه آورد. در مقام مقایسه، اقدامات مشابه در بخش غربی تا اواخر سالهای ۱۹۵۰ و اوایل سالهای ۱۹۶۰ چنانچه در فصل ۳ گفته شد، تحقق نیافت. مثلاً در

۱. برای برآوردهای مختلف از جمعیت بلوچ در پاکستان ر. ک. فصل ۱ و همچنین:

Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, pp. 175-78; Robert Wirsing, *The Baluchis and Pathans*, Report no. 48 (London, Minority Rights Group, 1981), p. 8.

۱۹۰۳ دو دبیرستان و ۲۲ دبستان در بخش شرقی وجود داشت<sup>۲</sup> در حالی که نخستین مدارس از این نوع حدود نیم قرن بعد در بخش غربی گشایش یافت. در نتیجه، نخستین بلوچ‌های تحصیلکرده و دارای آگاهی سیاسی در بلوچستان شرقی پدید آمدند و هسته‌های اولیه‌ی جنبش ملی نوین بلوچ را در مرحله‌ی جنینی اش در سال‌های ۱۹۲۰ تشكیل دادند.

به علاوه، جنبش ملی بلوچ در بلوچستان شرقی در محیط سیاسی بسیار مساعدی نسبت به جنبش همانندش در ایران فعالیت کرده است. حدود مدارای فرهنگی و آزادی‌های دموکراتیکی که انگلیسیان در بخش شرقی مجاز می‌شمردند در بخش غربی که رژیم پهلوی بر آن فرمان می‌راند شناخته نبود. این ارزش‌ها به پاکستان به ارث رسید و با آن‌که کشور بخش اعظم تاریخ کوتاه خود را تحت سیطره‌ی رژیم‌های نظامی به سربرده است، تا امروز نیز به میزان محدودی پایدار مانده است. این محیط مساعد موجب رشد نهادهای فرهنگی همچون جامعه‌ی ادبی بلوچ و انجمن زبان بلوچی گردیده است که نزدیک به سه دهه با موفقیت به فعالیت پرداخته‌اند.<sup>۳</sup> این‌ها و نیز آکادمی بلوچ در کویته کمک شایانی به انتشارات به زبان بلوچی و دیگر فعالیت‌های ادبی و فرهنگی کرده‌اند. بر عکس چنین نهادهایی در بلوچستان ایران هرگز اجازه‌ی فعالیت نداشته‌اند.

### ناسیونالیسم بلوچ و استعمار انگلیس:

تفاضلی استقلال، ۱۹۴۷ - ۱۹۲۰

جنوب ملی مدرن بلوچ ریشه در مبارزه‌ی ضد استعماری اش برای وطنی جداگانه دارد. این جنبش را در مرحله‌ی جنینی اش جوانان بلوچ تحصیلکرده‌ای پیش می‌بردند که غالباً از میان سردارهای طبقه‌ی بالا و

2. Gankovsky, p. 206.

3. *Dictionary of Oriental Literature* (London, n. p., 1974), pp. 110-14.

طبقات کوچک شهری بلوچی در بلوچستان شرقی و سند برخاسته بودند. میراحمد یارخان، آخرین حاکم کلات و سپس تحت الحمایه ای انگلیس در سخن از نقشی که این گروهها در سالهای ۱۹۲۰ ایفا کردند، می‌گوید بیشتر جوانان بلوچ در آن زمان از پیشرفت انقلاب بشویک الهام می‌گرفتند و امیدوار بودند که به مبارزه‌ی ضد استعماری آنان با هدف کسب استقلال برای بلوچستان یاری دهد.<sup>۴</sup> به گفته‌ی عنایت الله بلوچ، مورخ بلوچ، در سال ۱۹۲۰ گروهی از این ملی‌گرایان جوان تحت رهبری یوسف علی مگسی و عبدالعزیز کرد مخفیانه نخستین حزب سیاسی بلوچ موسوم به «حزب بلوچ جوان» را بنیان‌گذاشتند که بعدها در ۱۹۳۳ نام «انجمان اتحاد بلوچستان» را به خود گرفت. این سازمان در ارگان هفتگی‌اش، البلوچ که در کراچی منتشر می‌شد، پیشتر آرمان استقلال بلوچستان بزرگ بود. چنان که در شماره‌ی ماه اوت ۱۹۳۳ آن آمده است، نقشه‌ی کشور مورد نظر شامل منطقه‌ی بلوچ نشین دیره‌قاضی خان در پنجاب و ایالت سند بود که در آن بلوچ اقیت عمده (کمتر از ۲۵ درصد) محسوب می‌شد اما موقعیت اقتصادی و اجتماعی نیرومندی داشت.<sup>۵</sup>

در ۱۹۳۵ «انجمان اتحاد بلوچستان» با نام «حزب ملی کلات» فعالیت‌علی را آغاز کرد و با تأیید ضمنی آخرین حاکم کلات، با هدف تشکیل بلوچستان متحد و مستقلی پس از بیرون رفتن انگلیس از منطقه، به فعالیت پرداخت. بنیان‌گذاران جنبش ناسیونالیستی بلوچ چون همتایان معاصر خود در دیگر کشورهای جهان سوم از نظر اعتقاد به وطن یا "ملت-دولت" مستقلی برای بلوچ‌ها ساخت تحت تأثیر ناسیونالیسم اروپایی بودند. به گفته‌ی ملک طوقی، مورخ بلوچ در دانشگاه ایالتی میشیگان، «اعتقاد به یک وطن،

4. Mir Ahmad Yar Khan Baluch, *Inside Baluchistan*, pp. 110-14.

5. Inayatullah Baluch, "Tribal System in Baluchistan," p. 8; see ,also, his "The Emergence of Baluchi Nationalism," and his article "Afghanistan-Pashtunistan-Baluchistan," p. 300.

یافتن هویتی سیاسی در وطنی ملی، به خانه بازگرداندن اقوام پراکنده‌ی بلوچ از کشورهای گوناگون... و تشکیل حکومتی مبتنی بر قانون اساسی، جنبش بلوچ را به الگوی اروپایی قرن هجدهم پیوند می‌داد.<sup>۶</sup>

علاوه بر این، آنان هم چنین از مبارزه‌ی ضد استعماری حزب کنگره‌ی هند و انقلاب اکتر اتحاد شوروی الهام می‌گرفتند و هر دو را متحدان اخلاقی بلوچ در برابر امپریالیسم بریتانیا محسوب می‌کردند.

پیشگامان جنبش ملی بلوچ برای استقلال با وجود تعداد کم شان نقش بسیار مهمی در اعتدالی آگاهی ملی جدید ایفا کردند که نگرش قبیله‌ای رایج در آن زمان را ارتقا داد. به همین خاطر آنان تحت نظارت و سرکوبی دائم بریتانیا قرار داشتند که نشانه‌اش را در منوعیت حزب ملی کلات در ۱۹۳۹ می‌توان دید. در عرض چند سال اما حزب دوباره فعالیت علنی‌اش را از سرگرفت و همراه با چند سازمان ملی دیگر، همچون انجمن اصلاح بلوچستان که در ۱۹۴۶ تشکیل شد، هدف استقلال را دنبال کرد.

با افزایش امکان کناره‌گیری انگلیس، حزب ملی کلات و دیگر سازمان‌های ناسیونالیستی در پی‌گیری استقلال برای بلوچستان به خان کلات پیوستند. خان وجه قانونی نیرومندی برای استقلال فراهم کرد. با این استدلال که کلات، چون نپال، براساس معاهده‌ی مستقیم با کاخ سفید از منزلت قانونی برخوردار است و مجبور نیست فقط با حکومت انگلیسی راج در دهلی نو مرتبط باشد چنان که دیگر خان نشین‌ها یا "دولت‌های محلی" شبه قاره بودند. او معاهده‌ی ۱۸۷۶ را یادآوری کرد که بریتانیا را ملزم می‌ساخت "استقلال کلات" را راعیت کند و از تمامیت ارضی آن در برابر حملات خارجی دفاع کند. خان با اعلام این مورد در یادداشتی رسمی که در مارس ۱۹۴۵ به هیئت اعزامی کاینه‌ی بریتانیا تسلیم کرد اظهار داشت که کلات انتظار دارد با بازیافتن استقلال کامل خود و برخورداری مجدد از حقوق

6. Malik M. Towghi, "The Emergence of Modern Baluch Political Movement," p. 10

حکمرانی بر سرتاسر نواحی کلات که به هنگام واگذاری قدرتش در هند به بریتانیا تفویض شده بود، به وضعیت پیش از ۱۸۷۶ خود بازگردد. چنان که در یادداشت‌گفته می‌شد، دولت کلات:

هم در امور داخلی و هم خارجی حاکمیت واستقلال کامل خواهد داشت و آزاد خواهد بود که با هر دولت یا حکومت دیگری معاهده منعقد کند... خان و حکومتش و مردم او هرگز نمی‌توانند پذیرنند که کلات به هر شکلی جزو اتحادیه‌ی هندوستان گردد.<sup>7</sup>

متعاقباً، احمد یارخان، خان کلات، در ۱۵ اوت ۱۹۴۷، یک روز پس از تشکیل دولت جدید پاکستان، استقلال کلات را اعلام کرد. دیوان، مجلس شورای پارلمان کلات که اختصاصاً به همین منظور در سپتامبر ۱۹۴۷ تشکیل شده بود این حرکت را به اکثریت آرا تصویب کرد. اکثریت پنجاه و دو تن از نمایندگان به استقلال رأی دادند اما امکان ارتباط خاصی بین کلات مستقل و دولت جدید التأسیس پاکستان را منتفی ندانستند. موضوع استقلال را میر غوث‌بخش بیزنجو از نمایندگان مجلس از حزب اکثریت حزب ملی کلات و توانترین رهبر ناسیونالیست تا امروز، بهتر از همه تبیین کرد. او در جلسه‌ی دسامبر ۱۹۴۷ دیوان چنین استدلال کرد:

ما همچون افغانستان و ایران فرهنگ مشخصی داریم و اگر صرف مسلمان بودن ما مستلزم آن است که با پاکستان ادغام شویم، در این صورت افغانستان و ایران نیز باید در پاکستان ادغام شوند. می‌گویند ما بلوچ‌ها بلوچ‌ها نمی‌توانیم در عصر اتم از خودمان دفاع کنیم. خوب، آیا افغانستان، ایران و حتی پاکستان می‌توانند در برابر ابرقدرتها از خود دفاع کنند؟ اگر ما قادر به دفاع از خود نیستیم، بسیاری از دیگران نیز قادر نیستند. می‌گویند ما به دلایل اقتصادی باید به پاکستان ملحق

7. Mir Ahmad Yar Khan Baluch, *Inside Baluchistan*, pp. 256-96.

شویم. در حالی که دارای منابع مدنی هستیم. نفت و بندر داریم. مسئله این است که پاکستان بدون ما چه خواهد بود.<sup>۸</sup>

استقلال کلات اما بیش از هشت ماه طول نکشید. در اول آوریل ۱۹۴۸ ارتش پاکستان وارد کلات شد و خان را مجبور کرد الحق حکومتش به پاکستان را بپذیرد. این حادثه شورش سرتاسری برادر وی امیر عبدالکریم را سبب شد و او بی آن که توفیق یابد، در صدد استمداد از افغانستان برآمد. سرانجام، دولت کلات با ساختار اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ضعیفش در برایر زیرساخت اقتصادی نسبتاً "نیرومند" پاکستان و نهادهای کشوری و نظامی مدرن آن که از بریتانیا به ارث رسیده بود از پا درآمد. با الحق بلوچستان به پاکستان «دوره‌ی بلوچی» به سررسید اما عصر تقسیم نیز جنبش ملی بلوچی جدیدی پدید آورده است که از لحاظ جهان‌بینی و سازمان با نظام فنودالی قبیله‌ای عصر بلوچی چنان که خواهیم دید، اساساً "تفاوت دارد.

### بلوچ‌ها و پاکستان

بنیان‌گذاران دولت نوبنیاد پاکستان، محمد علی جناح و حزب مسلم لیگ او، "تئوری دولت" را ارائه دادند که به تقسیم اولیه‌ی شبه قاره به یک دولت مسلمان و یک دولت هندو، به ترتیب موسوم به پاکستان و هند، انجامید. چنان که لارنس زیرینگ اشاره می‌کند، این ایده اما در نواحی جهان‌وطنی هند که اقلیت مسلمان از اکثریت هندو احساس خطر می‌کرد مورد قبول واقع شد. اما از همان آغاز با مخالفت بلوچ‌ها و پشتونها روپرور شد که از بابت

8. Malik AllahBakhsh, ed., *Baluch Qaum Ke Tarikh Ke Chand Parishan Dafter Aurasq* [A Few Pages from the Official Records of the History of the Baluch Nation]. (Quetta, Islamiyya Press, 1957), p. 43 as cited in Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 25.

هندوهای دوردست چنین خطی به ترتیب برای نواحی مرزی بلوچستان و ایالت مرزی شمال غرب خود احساس نمی‌کردند. در عوض آنان هراس داشتند که الحق به پاکستان نه تنها نواحی کم جمعیت‌شان را در برابر ایالت‌های پرجمعیت‌تری چون سند و پنجاب در موضع ضعف قرار دهد، بلکه آنان را با خطر جذب و ادغام در ملیت‌های پرجمعیت نیز رویرو سازد.<sup>۹</sup> در نتیجه، چنانکه پیشتر دیدیم، بلوچ‌ها خواهان استقلال بودند، حال آنکه ملیت پشتون تحت رهبری خان عبدالغفار خان، سرکرده‌ی «خودیا خدمت کار» (سرخ پیرهنان)، در مخالفت با تقسیم شبه قاره و ایجاد کشور پاکستان به حزب کنگره‌ی نہرو پیوست.

رهبران متعدد پاکستانی کوشیده‌اند که به عنوان مبنایی برای یک ناسیونالیسم دولتی اسلام را تبلیغ کنند به این امید که وحدت دینی، تفرقه و تکثر قومی را خنثی کند و مآلًا به اتحاد و یگانگی ملیت‌های مختلف در یک ساختار کشوری یاری دهد. اما از استقلال پاکستان به بعد اشتراک در دین اسلام مانع از برخورد ملیت‌های مختلف یا دشمنی آنان با یکدیگر نبوده است.<sup>۱۰</sup> عوامل تاریخی، قومی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی- روانشناختی عمدی دیگری هم وجود دارند که در مسئله‌ی ملیت‌های تشکیل دهنده‌ی پاکستان دخیل‌اند. از این لحاظ، مسئله‌ی مناسبات بین بلوچ‌ها و حکومت مرکزی پاکستان نمونه‌ی خوبی است. در واقع بذرتنش و کشمکش‌های قومی از آغاز تشکیل حکومت پاکستان پس از استقلال کاشته شد. دولت‌های جدید التأسیس که اصلاً "از دو بخش شرقی و غربی و از نظر جغرافیایی جدا از هم تشکیل شده بودند، از همان اول تحت سلطه‌ی

9. Ziring, *The Subcontinent in World Politics* (New York, 1978), pp. 89-90, p6-100.

10. K. K. Aziz, *Party Politics in Pakistan, 1947-1958*. (Islamabad, 1976), pp. 139-78.

اهالی پنجاب همراه با «مهاجران» (مسلمانانی که از هند آمده بودند) درآمد که با هم بر اقتصاد پاکستان سیطره یافتدند و ادارات کشوری و لشکری را آن طور که از بریتانیا به ارت رسیده بود، در دست گرفتند. این وضع به رغم این امر وجود داشت که در آن زمان آنان در قیاس با ۵۵ درصد اهالی بنگال شرقی، صرفنظر از دیگر ملت‌های غیرپنجابی، اقلیت به حساب می‌آمدند. با توجه به پایگاه شهری آنان و جایگاه برتر اقتصادی و همچنین سلطشان بر بوروکراسی دولتی، پنجابی‌های حاکم و متحдан مهاجرشان شروع به تشکیل و تعریف هویت کشور طبق تصور و برداشت خود کردند. نمونه‌ی اصلی تحمیل زبان اردو که فقط مهاجران بدان تکلم می‌کردند به عنوان زبان میانجی کشور بود به استثنای دیگر زبان‌های مختلفی که گروه‌های ملی بومی بدان سخن می‌گفتند. این تصمیم به شورش‌های سال ۱۹۵۲ بر سر زبان در بنگال شرقی و شکست متعاقب مسلم لیگ در انتخابات ۱۹۵۴ انجامید.<sup>11</sup> نمونه‌ی دیگر اجرای طرح تکواحدی One Unit Plan بود که برای ادغام چهار ناحیه‌ی قومی مجزا یعنی، بلوچستان، پنجاب، سند و ایالت مرزی شمال غرب در بخش واحد پاکستان غربی در ۱۹۵۴ بود. غرض از این طرح مقابله با اکثریت عددی بخش شرقی به منظور اطمینان از سلطه‌ی پنجابی‌ها در حکومت و نیز جلوگیری از همگرایی و همکاری فزاینده‌ی سیاسی بین ملت‌های غیرپنجابی پاکستان غربی با بنگالی‌های شرقی بود.<sup>12</sup> این طرح اما موجب شد که ترس اولیه‌ی بلوچ‌ها و پشتوه‌ها از رفتن به زیر انقیاد پنجابی‌های حاکم و حل شدن در میان آنان دوباره سر برکشد و بنابراین مخالفت‌ها و تظاهرات علی‌نی در سراسر بلوچستان و ایالت مرزی شمال غرب برانگیخت. طبیعتاً ملت‌های اقلیت خواستار ابطال طرح

11. Ziring, *Subcontinent*, p. 91.

12. Inayatullah Baluch, "Afghanistan-Pashtunistan-Baluchistan," p. 295; Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 47.

تک واحدی به نفع خودمختاری استانی و نیز نمایندگی نسبی در همهی سطوح حکومت مرکزی شدند.<sup>13</sup>

مخالفت بلوچ‌ها با این طرح را «اوستومان گال» (حزب مردم) و «حزب ملی عوامی» رهبری می‌کرد که هر دو در ۱۹۵۵ برای پیش‌برد درخواست خودمختاری کامل بلوچها در ایالت یکپارچه‌ی بلوچستان تشکیل شد. در ۱۹۵۸ خان کلات نیز طرح تک واحدی را علناً «محکوم و تهدید کرد که اگر این طرح فسخ نشود مجدداً» درخواست استقلال را از سر خواهد گرفت. حکومت، نگران از رشد ناآرامی در بلوچستان ارتضی خود را به کلات فرستاد، خان و مشاورانش را دستگیر و اموالش را مصادره کرد و حدود ۳۰۰ رهبر بلوچ را در دیگر نقاط بلوچستان گرفتار ساخت. امیر عبدالکریم، برادر خان را به همکاری با افغانستان در گردآوری یک نیروی ۸۰۰۰۰ نفره‌ی قبیله‌ای برای شورش و توطئه برضد حکومت مرکزی متهم کرد. این اتهام را اما خان به شدت رد کرد و کل ماجرا را پیش درآمدی ساخته و پرداخته برای اعلام حکومت نظامی از سوی دولت نظامی ژنرال ایوب خان در اکتبر ۱۹۵۸ عنوان کرد.<sup>۱۴</sup>

ارزش این اتهام‌ها و رد اتهام‌ها هرچه بود، لشکرکشی به بلوچستان و دستگیری خان، دو میان شورش عمدی بلوچ در کمتر از یک دهه، پس از نخستین شورش به رهبری امیر عبدالکریم در قبال انضمام قهرآمیز بلوچستان به پاکستان در ۱۹۴۸ را سبب شد. شورش را نوروزخان نو دساله رهبری می‌کرد و تا ۱۹۶۰ طول کشید تا آن که وی وعده‌ی فسخ طرح تک واحدی را از سوی حکومت دریافت کرد و بنابراین به آتش پس رضا داد. حکومت نظامی ایوب خان اما منکر چنین وعده‌ای از طرف افسرانش

13. Mir Ahmad Yar Khan Baluch, *Inside Baluchistan*, pp. 180-90; Karim Baluch, "The Democratic Struggle in Baluchistan," *Siasat*, no. 3 (London, 1975), p. 5. See, also Herbert Feldman, *Revolution in Pakistan* (London, 1967), pp. 42-43.

شد.<sup>۱۴</sup> کل ماجرا نمونه‌ی شایانی از بی‌اعتمادی بین دو طرف است. در آغاز دهه‌ی ۱۹۶۰، گروهی از ناسیونالیست‌های بلوچ به رهبری شیر محمد مری، استراتژیست بر جسته‌ی بلوچ در جنگهای نامنظم، جنبش «پاری» را برای پیشبرد مبارزه مردم بلوچ بنیان نهادند. این گروه هدف جنبش پاری را جنگ چریکی برای پشتیبانی از درخواست عقب‌نشینی ارتش پاکستان از بلوچستان، الغای طرح تک‌واحدی، و بازگشت بلوچستان به صورت ایالتی یکپارچه تعیین کرد.<sup>۱۵</sup> جنبش، در ارگان هفتگی خود، چینگاری، که به زبان بلوچی، اردو و بنگالی چاپ می‌شد، هدف نهايی خود را حق تعیین سرنوشت برای بلوچ‌ها اعلام کرد بی‌آن که این حق را خودمختاری یا استقلال ذکر کند. پاری اما وابستگی عقیدتی و پیوندهای سازمانی نزدیکی با حزب ملی عوامی داشت. و در واقع به عنوان بازوی نظامی آن عمل می‌کرد. و از آنجایی که حزب ملی عوامی هدف خود را علناً خودمختاری بلوچ در چارچوب پاکستان "فدرال-سویالیست" تعیین کرده بود می‌توان تصور کرد که پاراری‌ها به طور ضمنی موضع حزب ملی عوامی در مورد حق تعیین سرنوشت یعنی خودمختاری را پذیرفته بودند.<sup>۱۶</sup> پاری‌ها سخت متأثر از "جنگ توده‌ای" که قبلًاً الجزایر، کویا و ویتنام تجربه کرده بودند، بتدریج شبکه‌ای با بیست و سه پایگاه نظامی در نقاط عمده‌ی استراتژیک بلوچستان مرکزی و شرقی تشکیل دادند. تا ۱۹۶۹ این اردوگاه‌ها یک نیروی کنترلی ۹۰۰ نفره‌ی تمام وقت در اختیار داشتند که تدارکات لجستیکی در مناطق تحت کنترل خود را سازمان می‌دادند. با این زیرساخت سازمانی آنان قادر بودند یک جنگ فرسایشی چریکی را به مدت ۹ سال پیش برند که در ۱۹۶۹ به سرآمد. در آن زمان ژنرال یحیی خان جانشین مارشال ایوب خان رئیس حکومت نظامی شد.

14. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 28.

15. *Ibid.*, p. 29.

16. Inayatullah Baluch, "Afghanistan-Pashtunistan-Baluchistan," p. 296.

فرمانروای نظامی جدید پذیرفت که طرح تک واحدی را لغو کند و ایالت متعدد بلوچستان را تشکیل دهد و بنابراین آتشبس بین دو طرف برقرار شد.<sup>۱۷</sup>

البته، بازگشت بلوچستان به وضعیت ایالتی یکپارچه دستاورد بزرگی برای ناسیونالیست‌های بلوچ بود زیرا به تقسیم بلوچستان شرقی به چند ایالت کوچک موسوم به اتحادیه ایالات بلوچستان که از زمان فرمانروایی انگلیس شروع شده و به پاکستان به ارت رسیده بود، پایان داد. برعکس، بلوچستان غربی، چنان‌که در فصل ۳ ذکر شد، همچنان همان سه واحد اداری جداگانه مانده است.

با وجود بلااثر شدن طرح تک واحدی، امتناع حکومت از دادن خودمختاری کامل ایالتی به بلوچ‌ها و حق نمایندگی نسبی آنان در حکومت مرکزی، روابط دو طرف را همچنان مخدوش می‌کرد. درخواست‌های مشابهی نیز مصراوه از سوی پشتوها، سندی‌ها و بنگالی‌ها اعلام شد. حکومت مرکزی اما به تقاضای این چهار ملت در مورد بازسازی ساختار کشوری تحت سلطه‌ی پنجابی‌ها به منظور پاسخگویی به خواسته‌های ملی و فرهنگی آنان و هم‌چنین شکایات اقتصادی و سیاسی شان بی‌اعتنتا ماند.

نتیجه، تنش فزاینده بین حکومت مرکزی و گروه‌های یاد شده و هم‌چنین افزایش تضاد در کشور به لحاظ قومی بود که در نتایج انتخابات عمومی سال ۱۹۷۰ جلوه‌گر شد. حزب عوامی لیگ مجیب الرحمن در بنگال اکثریت را در مجلس ملی با پیروزی در بنگال شرقی به دست آورد، در حالی که حزب مردم پاکستان علی بوتو با کسب اکثریت مطلق در ایالات پنجاب و سند، دوم شد. سهم حزب مردم پاکستان از رأی مردم در بلوچستان فقط ۲ درصد بود. حزب ملی عوامی حزبی ائتلافی برای بلوچ‌ها و پشتوها بود که در بلوچستان و ایالت مرزی شمال‌غرب برنده‌ی انتخابات

17. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, pp. 29-33.

شد. این حزب هم چنین ارتباط فعال نزدیکی با حزب اکثریت مجبوب داشت. حکومت تحت سلطه‌ی پنجابی‌ها اما نپذیرفت که حزب اکثریت بنگالی حکومت جدید را تشکیل دهد و بنابراین سلسله حوادثی را سبب شد که به جنگ هند و پاکستان و استقلال بنگلادش در ۱۹۷۱ انجامید.

ضربه‌های حاصل از جداسدن بنگال شرقی حکومت جدید به رهبری بوتو را واداشت که خودگردانی محدودی به بلوچ‌ها اعطا کند. و بدین‌سان اجازه داد که نخستین حکومت خودمختار ایالتی را در آوریل ۱۹۷۲ تشکیل دهند. براساس نتایج انتخابات ۱۹۷۰ این حکومت توسط شاخه‌ی بلوچی حزب ملی عوامی تشکیل شد که نه تنها در مجلس بلوچستان سیزده به هفت اکثریت داشت بلکه دو نماینده‌ی مستقل دیگر نیز بدان پیوسته بودند و بدین‌ترتیب اکثریت اش به پانزده به هفت افزایش یافته بود.<sup>۱۸</sup> تقریباً همه‌ی احزاب اپوزیسیون نماینده‌ی پشت‌وها و دیگر ساکنان غیربلوچ ایالت بودند. این نخستین حکومت ایالتی را دو تون از رهبران عمدت‌هی ملی بلوچ، میرغوث بخش بیزنجو و سردار عطاءالله مینگل اداره می‌کردند که به ترتیب والی و نخست وزیر ایالت بودند. این دو همراه با رئیس شاخه‌ی بلوچستان حزب ملی عوامی، سردار غوث بخش مری که او نیز از ناسیونالیست‌های پرشور محسوب می‌شد، هیئت سنه‌فرهی رهبری بلوچ‌ها را تشکیل می‌دادند.

حکومت بلوچستان به محض شروع به کار بر سر حدود و گستره‌ی خودمختاری مقامات ایالتی خود را با حکومت فدرال درگیر دید. حکومت بلوچستان در استفاده از اختیارات حاصل از پیروزی انتخاباتی می‌کوشید با کنار زدن مقامات عمدت‌تا "غیربلوچ نظام اداری استان، با در دست گرفتن کنترل پلیس و نیروهای مجری قانون، و با ایجادگی در برابر مداخله‌ی مرسم نظامی پاکستان در امور استان، قدرت خود را بسط دهد. این اقدامات با مخالفت شدید حکومت بوتو مواجه شد که چنین اقداماتی را مغایر با

18. Inayatullah Baluch, "Afghanistan-Pashtunistan-Baluchistan," p. 297.

قانون اساسی می‌دانست. در عین حال مناسبات بین دو حزب به سبب رنجش فراینده‌ی مردم بلوچ از ساکنان غیربلوچ که بر سر محدود زمین‌های قابل کشت استان با بلوچ‌ها رقابت می‌کردند، دم به دم وخیم‌تر می‌شد. از این لحاظ، رنجش چنان شدت یافت که چندین قیله‌ی بلوچ از اطاعت حکومت ایالتی سربیچیدند و به ساکنان زمیندار در نواحی کشاورزی کاچی در نوامبر ۱۹۷۲ حمله بردند. اما بوتو رهبران بلوچ را به این سبب مورد سرزنش قرار داد.

در ۱۲ فوریه ۱۹۷۳ بوتو ناگهان حکومت ده ماهه‌ی بلوچستان را برکنار کرد و رهبران آن را به نقض مکرر قانون اساسی متهم ساخت. این تصمیم دو روز پس از کشف یک مخفیگاه بزرگ سلاح‌های ساخت شوروی در سفارت عراق در اسلام آباد اعلام شد. این محموله گویا قرار بود به جبهه آزادیبخش بلوچستان در ایران ارسال شود که چند و چون آن در فصل‌های پیشین شرح داده شد. چنان که سلیگ هریسون اشاره کرده است، اقدام بوتو در عزل رهبران بلوچ همزمان با این حادثه اعلام شد تا به اقدام او "اهمیت بین‌المللی وسیع تری" بدهد و چنین وانمود شود که رهبران بلوچ نه تنها "بکرات از محدوده اختیارات قانونی خود تخطی کرده بودند" بلکه ضمن تبانی با عراق و اتحاد شوروی به صورت جزئی از یک دسیسه‌ی شرورانه‌ی درازمدت به منظور تجزیه‌ی پاکستان و ایران «این کار را انجام داده بودند». <sup>۱۹</sup> حکومت پاکستان در بیانیه‌ی سفید خود درباره‌ی بلوچستان، که در ۱۱۹ اکتبر ۱۹۷۹ انتشار یافت، همان اتهامات را تکرار کرد اما تقریباً یکسره بر شواهد ضمنی تکیه کرد تا ثابت کند که رهبران حزب ملی عوامی بلوچ همسو با دشمنان بیگانه‌ی نا مشخصی می‌خواسته‌اند به تمامیت ارضی کشور لطمeh بزنند.<sup>۲۰</sup> عراق اما اظهارات پاکستان را رد کرد و اعلام داشت که

19. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 35.

20. Government of Pakistan, *White Paper on Baluchistan*, p. 39.

سلاح‌ها صرفاً" برای بلوچ‌های ایران ارسال می‌شد، در حالی که رهبران بلوچ کل ماجرا را "توطئه‌ای" می‌دیدند که بوتو برای توجیه عزل آنان از مناصب قانونی شان طراحی کرده بود.<sup>۲۱</sup>

برای تفسیر اقدام بوتو در پایان دادن به خودگردانی کوتاه‌مدت بلوچ دست کم دو توضیح می‌توان یافت که پژوهشگران ارائه داده‌اند. دیدگاه نخست بر عوامل مرتبط با مسائل قانونی و تشکیلاتی تأکید دارد. در حالی که دیدگاه دوم به عوامل خارجی بیشتر اهمیت می‌دهد. طبق نظر اول، این حادثه اساساً "حاصل ناشکیابی شدید بوتو در برابر هرگونه محدودیتی برای اقتدار خود بود که نیروهای طالب خودمختاری، همچون بلوچ‌ها آن را به چالش می‌خوانندند. رابت ویرسینگ، دانشیار مطالعات بین‌المللی در دانشگاه کارولینای جنوبی، بی آن که اتهامات حکومت پاکستان نسبت به رهبران بلوچ را پذیرید یا ردکند، می‌گوید رهبران بلوچ تازه امتیاز بزرگی در خصوص خود مختاری ایالتی از بوتو گرفته بودند و بنابراین «بعید به نظر می‌رسد که چنین سریع و چنین ناشیانه خواسته باشند به خطر از دست رفتن آن تن در دهنند».«<sup>۲۲</sup> او هم‌چنین می‌افزاید که دلایل حکومت درباره‌ی رفتار "تجزیه‌طلبانه" و تبانی رهبران حزب ملی عوامی با قدرت‌های بیگانه تقریباً همه مبتنی بر حدس و گمان بود.

اما دیدگاه دوم بسیار قابل قبول تر است. با توجه به این که اختلافات حکومتی بین بوتو و بلوچ‌ها "فی نفسه اهمیت تعیین‌کننده" نداشت، سلیگ هریسون "اهداف سیاسی عمدی بوتو در پاکستان، فشار بر اسلام‌آباد از سوی شاه ایران، تنش بین ایران و عراق، و حمایت شوروی از بغداد در درگیری‌اش با تهران را "عوامل اصلی" می‌دانست که به عزل رهبران بلوچ

21. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 35.

22. Wirsing, *The Baluchis and Pathans*, p. 11.

توسط بوتو و به ایجاد مخاصمه‌ی آتی بین دو طرف نیز کمک کرد.<sup>۲۳</sup> از این نظر، نقش ایران به ویژه اهمیت داشت. رژیم شاه، به عنوان تأمین‌کننده‌ی اصلی کمک‌های اقتصادی به پاکستان در آن زمان، خصوصاً "از این در هراس بود که حکومت خود مختار بلوچ در پاکستان احتمالاً" درخواست مشابهی برای خود مختاری را بین بلوچ‌های ایران باعث شود. علاوه بر این، شاه هم چنین گمان داشت که رهبران چپ‌گرای بلوچ به چریک‌های جبهه‌ی آزادی‌بخش بلوچستان تحت حمایت عراق که چنان که در فصل‌های پیشین گفتیم، در آن زمان در ایران بسیار فعال بودند یاری و پناه می‌دهند. علاوه بر فشار شاه، حرکت بوتو بر ضد بلوچ‌ها به واسطه‌ی معاهدہ‌ی سیملا در سال ۱۹۷۲ با هند تشدید شد، حادثه‌ای که راه را برای گسیل انبوه نیروهای پاکستان به بلوچستان هموار کرد.

عزل حکومت ایالتی بلوچستان و دستگیری رهبران منتخب آن – میرغوث بخش بیزنجو، عطا‌الله مینگل و خیربخش مری – چهارمین رویارویی نظامی بین بلوچ‌ها و حکومت مرکزی پاکستان در تاریخ کوتاه آن دولت را باعث شد. تشریع جزئیات این آخرین درگیری که از ۱۹۷۳ تا سقوط بوتو توسط ارتش در ۱۹۷۷ طول کشید، در حوصله‌ی این کتاب نیست. در اینجا کافی است بگوییم که در این جنگ نه چندان مشهور بیش از ۸۰۰۰ نیروی پاکستانی و حدود ۵۵۰۰۰ چریک بلوچ در مراحل مختلف نبرد شرکت داشتند که به جان باختن دست کم ۳۳۰۰ تن از نیروهای حکومتی و ۵۳۰۰ چریک به اضافه‌ی تلفات بیشتری در میان شهروندان و غیر نظامیان ناشی از گرفتار شدن شان در میان تبادل آتش طرفین انجامید.<sup>۲۴</sup>

23. Harrison, p. 34.

۲۴. برای مطالعه موثقی درباره‌ی این درگیری ر. ک.:

Selig Harrison, "Nightmare in Baluchistan," *Foreign Policy*, 32 (Fall 1978), pp. 136-60; also, Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, pp. 35-40

هم‌چنین هزاران نفر مجبور به ترک روستاهای خود شدند که توسط نیروهای پاکستان ویران می‌شد. درگیری فقط پس از سرنگونی بوتو به دست ژنرال ضیاء الحق، رهبر کودتا، و آزاد شدن رهبران بلوچ همراه با شورشیان، به پایان رسید. این اقدام راه را برای آتش‌بسی بی‌ثبات بین دو طرف هموار کرد که تا امروز برقرار است.

از قضای روزگار، تصمیم بوتو بر آزادگذاردن ارتش در بلوچستان به لحاظی مسبب سرنگونی خود وی در ۱۹۷۷ گردید. خصلت بی‌وقفه‌ی درگیری، هزینه‌های اقتصادی سنگین آن، تلفات جانی اش و دوام طولانی اش عوامل عمدۀ‌ای بودند که به تقویت تماس ژنرال‌های ارتش با سیاست پاکستان به قیمت حکومت کشوری کمک کردند. آشکار است که خود بوتو بسی پیش از سقوط خویش خطر استفاده از ارتش در بلوچستان را دریافته بود چنان که از فرجام خواهی کتبی اش از دادگاه عالی پاکستان در زمانی که منتظر محاکمه بود هویدا است. او با نکوهشِ برداشت نادرست ژنرال‌ها از «مسئله ملی» در تقاضای فرجام می‌نویسد که «چندین بار در مورد طرح عقب‌نشینی (ارتش از بلوچستان) پافشاری کردم اما هر بار از من خواسته شد که چندماه دیگر هم مهلت را تمدید کنم». ۲۵ او به رغم این دریافت یانمی خواست و یانمی توانست ارتش را به تبعیت از درخواست خویش وادارد.

از نظر بلوچ‌ها جنگ عواقب دامنه‌داری برای جنبش ملی بلوچ و هم‌چنین کل جامعه‌ی بلوچ داشت. درگیری چهارساله با توجه به مدت، دامنه و شدت، تقریباً بر همه‌ی مردمان و مناطق بلوچ در زمان‌های مختلف تأثیر گذاشت و موجبات سیاسی شدن و آگاهی سیاسی بی‌سابقه‌ای در بین کلیه‌ی

۲۵. بررسی فرجام خواهی ذوالفقار علی بوتو تحت عنوان "اگر مرامی کشید" از دیوان عالی پاکستان در فرجام خواهی جنائی شماره ۱۱ سال ۱۹۷۸ او، در سیاست پاکستان، (آوریل ۱۹۸۰) ص ۱۱ - ۱۰.

طبقات و لایه‌های اجتماعی قوم بلوچ را فراهم آورد. از نظر روحی و رطبه‌ی اعتمادی و سوء‌ظن بین بلوچ‌ها و حکومت مرکزی را وسیع تر کرد. حتی پس از رهایی رهبران بلوچ از زندان و اعلام عفو عمومی توسط حکومت نظامی، اکثریت چریک‌های بلوچ از جمله نیروی رزم‌منده‌ی اصلی یعنی پاراری‌ها از تسليم شدن و زمین‌گذاشتن اسلحه‌ی خود سر باز زدند و به جای آن خواستند که از مرز بگذرند و به افغانستان بروند.

از لحاظ سیاسی، جنگ به رادیکال شدن جنبش ملی بلوچ کمک کرد، چنان که از مقایسه‌ی نیروها و سازمان‌های سیاسی پیش و پس از درگیری می‌توان دریافت. پیش از آغاز مخاصمات در ۱۹۷۳، حزب ملی عوامی نیروی سیاسی اصلی در بلوچستان بود و نیروهای دموکراتیک و هوادار مبارزات پارلمانی به نمایندگی مبارز پوپولیست غوث‌بخش بیزنجو مشهور به «بابای بلوچستان» بر آن سیطره داشتند. عمدتاً به سبب نفوذ متعادل‌کننده‌ی وی بود که عناصر رادیکال‌تر در درون و بیرون حزب ملی عوامی تقاضاهای خود را به خود مختاری در چارچوب دولت فدرال بازسازی شده‌ی پاکستان محدود کردند و در فرایند دموکراتیک مشارکت جستند و بر اثر آن نخستین حکومت خود مختار بلوچ در ۱۹۷۲ به قدرت رسید. از این لحاظ، بر افتادن حکومت ایالتی منتخب و درگیری متعاقب آن ضربات عمدی بر پیکر نیروهای میانه‌رو به نمایندگی حزب ملی عوامی بود. بر عکس، همه‌ی نیروهای سیاسی عمدی که در آن زمان در عرصه‌ی سیاسی بلوچستان فعال بودند پس از جنگ هدف حق تعیین سرنوشت را ایجاد بلوچستان مستقل تعریف کردند و این تغییر بازتاب تشدید موضع ناسیونالیستی متعاقب جنگ یادشده بود. این نیروها شامل جبهه آزادیبخش مردم بلوچ، سازمان آزادیبخش بلوچستان، و سازمان دانشجویان بلوچ می‌شد. همه‌ی این‌ها آموزه‌ای انقلابی در برنامه‌های خود داشتند و همه به هواداری از مسکو شناخته می‌شدند. در ۱۹۷۹ بیزنجو یکبار دیگر کوشید با

ایجاد حزب ملی پاکستان به عنوان جانشین حزب ملی عوامی پایگاه خود را در برابر رادیکال شدن فزاینده‌ی جنبش ملی بلوچ باز یابد. این حزب خواهان سوسیالیسم، فدرالیسم و سکولاریسم برای پاکستان بود اما در عرض شش ماه همراه با همه‌ی دیگر احزاب سیاسی پاکستان از سوی رژیم نظامی منوع اعلام شد. حزب ملی پاکستان هنوز بخصوص در بین طبقه‌ی متوسط کوچک اما از نظر سیاسی پراهمیت پیروان فراوانی داشت و اگر در آن زمان در بلوچستان انتخاباتی برگزار می‌شد احتمال داشت که اکثریت آرا را به دست آورد.<sup>۲۶</sup>

درین سه نیروی عمدہ‌ای که در آن زمان در صحنه‌ی سیاسی بلوچستان فعالیت داشتند، قوی‌تر از همه جبهه‌ی آزادیبخش مردم بلوچ بود که رویکردی مارکسیست-لنینیستی به حل مسئله‌ی ملی بلوچ داشت. هدف این جبهه تشکیل دولت سوسیالیستی بلوچ از طریق مبارزه‌ی مسلحه‌ی توده‌ها بود. از آنجایی که جبهه جانشین جنبش چریکی پاراری محسوب می‌شد نام آن را در ۱۹۷۶ به خود گرفت. ارگان تصمیم‌گیری اش، فرماندهی انقلابی خلق، را فرماندهی نظامی سابق پاراری، میرحضرخان، از یاران شیرمحمد مری، بنیان‌گذار جنبش پاراری، رهبری می‌کرد. اردوگاه‌های نظامی این سازمان در داخل خاک افغانستان دست نخورده مانده بود و حدود ۷۵۰۰ تا ۱۲۰۰۰ چریک رزمnde در آن‌ها آموختند.<sup>۲۷</sup> جبهه‌ی آزادیبخش مردم بلوچ همچنین مدعی بود که حدود ۶۰۰۰ هوادار در داخل بلوچستان دارد.

دومین نیروی عمدہ‌ی سیاسی سازمان آزادیبخش بلوچستان نام داشت که اصلاً "عرصه‌ی فعالیت ملی" گرایان مستقل بود. این سازمان نیز که پس از جنگ ۱۹۷۳-۱۹۷۷ تشکیل شد حداقل به لحاظ نظری معهد به

26. Inayatullah Baluch, "Afghanistan-Pashtunistan-Baluchistan," p. 87.

27. *Ibid.*, p. 299; Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, pp. 72-83.

اهداف سویالیسم بود اما عملًا نخستین و بیشترین اولویت را به مسئله‌ی استقلال می‌داد. برنامه‌ی سازمان علناً هدف خود را "تشکیل دولت مستقل و حاکم بلوجستان، در برگیرنده‌ی بلوجستان شرقی و غربی و همه‌ی سرزمین‌های مجاور بلوج" (یعنی بخش بلوجی افغانستان) و «برقراری یک نظام حکومتی مترقی و ملی - دموکراتیک» تعریف می‌کرد.<sup>۲۸</sup> ارگان هفتگی‌اش، آزاد بلوجستان در لندن چاپ می‌شد و به طور هفتگی در بلوجستان پاکستان و ایران و در بین جامعه‌ی بزرگ بلوجی که در کشورهای عربی خلیج می‌زیستند انتشار می‌یافتد.

سازمان قدرت خود را «عدمتاً» از حمایت گسترده‌ی مردمی کسب می‌کرد که رهبر آن سردار عطاءالله مینگل نخست وزیر و منتخب سابق بلوجستان، از آن برخوردار بود.

از دیگر سازمان ناسیونالیستی مهم که هنوز در بلوجستان پاکستان فعالیت دارد سازمان دانشجویان بلوج است که در ۱۹۷۷ تأسیس شد. با وجود ممنوعیت فعلی اش از نظر فعالیت سیاسی در پاکستان، سازمان مؤسسات و دفاتر خود را تا امروز محفوظ نگه داشته است. در سازمان دادن دانشجویان بلوج نه تنها در عرصه‌های آموزشی و فرهنگی بلکه در مسایل مربوط به حقوق ملی بلوج نقش عمده‌ای ایفا کرده است. برای مثال، سازمان دانشجویان بلوج با طرح تک واحدی مخالفت کرد و سپس نقش اول را در مبارزات انتخاباتی ۱۹۷۰ به عهده گرفت که به پیروزی حزب ملی عوامی در بلوجستان انجامید. این سازمان نیز به عنوان نمونه‌ی کوچک جنبش ملی بلوج به طور کلی، در نتیجه‌ی شورش چهارساله بر ضد رژیم بوتو، دگرگون و رادیکال تر شد. در ۱۹۷۸ به دو بلوک میانه‌رو و انقلابی، به ترتیب موسوم به سازمان دانشجویان بلوج و سازمان دانشجویان بلوج - عوامی تقسیم شد. با

۲۸. نسخه‌ی انگلیسی «برنامه‌ی سازمان آزادیبخش بلوجستان» را مولف در سفری تحقیقاتی به لندن در تابستان ۱۹۸۳ به دست آورد.

آن که هر دو گروه به لحاظ سازمانی مستقل عمل می‌کنند، به لحاظ عقیدتی اولی گرایش به حزب ملی پاکستان و دومی تمایل به جبهه‌ی آزادیبخش مردم بلوچستان دارد.

فعالیت‌های فکری سازمان دانشجویان بلوچ و سازمان دانشجویان بلوچ -عوامی نیز آنچنان که در نشریات شان منعکس است، همانقدر اهمیت دارد. سازمان اول ماهنامه‌ی خبری گروک (روشنگری)، ماهنامه‌ی عقیدتی سنگت (رفیق) و بامی استار (ستاره‌ی بامدادی) ماهنامه‌ی ادبی را منتشر می‌کرد. نشریات سازمان دوم شامل پجیر (بیداری) ماهنامه‌ی خبری؛ و لبانک (گنجینه‌ی زمان) ماهنامه‌ی ادبی بود. بین ۱۹۶۷ و ۱۹۸۱ تعداد ۲۵۰۰۰ دانشجو در دفعات مختلف به سازمان دانشجویان بلوچ پیوسته‌اند.<sup>۲۹</sup> نیروی فعلی آن ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ عضو تخمین زده می‌شود<sup>۳۰</sup> و از این لحاظ، یکی از مهم‌ترین نهادهای یارگیری برای سازمان‌های ناسیونالیستی نیز به شمار می‌رود.

به رغم آتش‌بس بی ثبات فعلی بین ناسیونالیست‌های بلوچ و حکومت مرکزی، وقوع درگیری دیگری بین دو طرف بسیار محتمل است زیرا علی‌که به درگیری‌های قبلی انجامید همچنان وجود دارد و در ورای ظاهر آرام همچنان در غلیان است. البته آرمان اصلی جنبش ملی بلوچ در پاکستان توجه بلوچ‌ها به حفظ هویت ملی و فرهنگی شان در برابر تهدید فرضی همسان شدن با پنجابی‌های کثیر است. پروفسور لارنس زیرینگ از دانشگاه میشیگان غربی این ترس بلوچ‌ها و پشت‌وها و سندی‌ها از پنجابی‌های مسلط را به همان ترسی مانند کرده است که محمدعلی جناح به واسطه‌ی آن بریتانیا را وادار به تقسیم شبه‌قاره و ایجاد کشور پاکستان کرد. از این لحاظ، جا دارد توصیف آن مؤلف از این ترس را در اینجا نقل کنیم. او می‌گوید:

29. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 83.

30. Inayatullah Baluch, "Afghanistan-Pashtunistan-Baluchistan," p. 300.

درست همچنان که مسلم لیگ فریاد "اسلام در خطر است" سرداد و نهضتی برای تشكیل یک دولت مستقل مسلمان در شبهقاره برپا کرد، سندی‌ها، بلوچ‌ها و پاتان‌ها نیز معتقدند که شیوه‌ی زندگی و بخصوص فرهنگ خاص خودشان در خطر است، علی‌الخصوص که تجربه‌ی جنبش تشكیل کشور پاکستان و ترس‌شان از پنجابی‌های پرشمار را داشته‌اند. از لحاظی این ترس همانند ترسی است که جناح با استفاده از آن‌انگلیس را به تقسیم هند وادر کرد. اکنون فقط همان ترس می‌خواهد آن مقدار باقی‌مانده از پاکستانی را که جناح ایجاد کرد تجزیه کند. باید پرسید که آیا این ترس واقعی است یا خیالی. چنانچه توضیح دادیم بسیاری از پاتان‌ها برآن بودند که ترس مسلم‌لیگ از هند تحت سلطه‌ی هندوها بی‌جاست. امروز حکومت پاکستان خواهد گفت که ترس پاتان‌ها بیشتر ناشی از نگرش آنهاست تا تجربه‌ی واقعی. در همه‌ی این موارد نکته وجود شواهد مشخص نیست بلکه ذهنیت کسانی است که احساس محرومیت می‌کنند. به عبارت دیگر این ترس چه واقعی باشد و چه خیالی، مسئله‌ای آکادمیک است؛ مهم این است که وجود دارد و تهدیدی است برای بقای هویت ملی پاکستان. نمی‌توان آرزو کرد که نباشد یا نادیده‌اش گرفت. اگر قرار است برای این ترس تدبیری اندیشه شود، مقامات باید روانشناسی تئوری چند ملتی را در نظر گیرند و ساختاری سیاسی تدارک بیینند که جلوه‌ای ایالتی داشته باشد. نیاز واقعی پاکستان به هویت به احتمال زیاد مرتبط با تنوع و گوناگونی است تا مرتبط با احساسی عارفانه از وحدت اعتقادی.<sup>۳۱</sup>

فاصله‌ی وسیع اقتصادی و نابرابری‌های اجتماعی که بلوچستان را از بقیه‌ی کشور جدا می‌کند، همانقدر موجب نارضایی بلوچ‌هاست. بلوچستان پاکستان از نظر اقتصادی، همچون بلوچستان ایران، فراموش شده‌ترین و فقیرترین ایالت کشور است، چنان‌که در ارقام زیر جلوه گر است. در ۱۹۷۶

31. Ziring, *The Subcontinent*, pp. 100-101.

درآمد سرانهی بلوچستان سالیانه ۵۴ دلار در مقایسه با ۸۰ دلار در پنجاب، ۷۸ دلار در سند و ۶۰ دلار در ایالت مرزی شمال غرب بود.<sup>۳۲</sup> در ۱۹۷۷ متوسط عمر در روستاهای بلوچستان ۴۲ سال در مقایسه با ۶۰ سال در سطح ملی بود.<sup>۳۳</sup> همین طور، متوسط سواد در سطح ملی ۱۶ درصد است در حالی که در بلوچستان فقط به ۶ تا ۹ درصد می‌رسد.<sup>۳۴</sup> با وجود منابع غنی دریایی بلوچستان در کناره‌ی صدها مایل ساحل و هم چنین منابع کانی‌اش در خشکی شامل زغالسنگ، گاز طبیعی، مس، اورانیوم، مرمر، سنگ عقیق، نفت و دیگر توانمندی‌هایی که به مطالعات بیشتر نیازمند است، یک چنین فاصله‌ی اقتصادی را نمی‌توان برای یک بلوچ توجیه کرد. بر عکس، حکومت فرآوری این گونه منابع را در بلوچستان با آن جمعیت پراکنده و زیرساخت اقتصادی ضعیف‌اش بسیار غیراقتصادی می‌داند.

علاوه بر این، بلوچ‌ها مدعی‌اند که آن بهره‌برداری محدود از منابع کانی وطن‌شان نیز تاکنون سودی به آنان نرسانده است. برای نمونه، میدان گاز سوئی در بلوچستان، بزرگترین میدان گاز در نوع خود در پاکستان، به نواحی صنعتی در سند و پنجاب لوله‌کشی می‌شود و برای بلوچ‌ها این می‌ماند که «هیزم واردہ از سند را بسوزانند».<sup>۳۵</sup> از این لحاظ، بهره‌برداری از منابع زیرزمینی بلوچستان توسط شرکتهای تحت حمایت دولت از سند و پنجاب برای بلوچ‌ها سخت دردآور است. تعداد فزاینده‌ی ساکنان و مهاجران از دیگر ایالت‌ها و کشت و زرع آنان در زمین‌های محدود قابل کشت بلوچستان، مثلاً در ناحیه‌ی کاچی، نیز همانقدر برای بلوچ‌ها نگران‌کننده

32. Shahid Javad Burki, *Pakistan under Bhutto* (New York, 1980), p. 34. Table 5.1.

33. Robert Wirsing, "South Asia, The Baluch Frontier Tribes of Pakistan." In: *Protection of Ethnic Minorities; Comparative Perspective*, ed., Robert G. Wirsing, (New York, 1981), p. 18. 34. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 161.

35. *New York Times*, 15 Feb., 1980.

است. در نتیجه، بسیاری از بلوچ‌ها مجبور شده‌اند با زمین‌های بایر و نه چندان مناسب و مساعد برای کشاورزی سرکنند و این عامل به کل اقتصاد بلوچ‌ها به شدت لطمه زده است.

علاوه بر این، بلوچ‌ها هم‌چنین از بابت فقدان نمایندگی نسبی خود در سازمان‌های اداری و نیروهای مسلح پاکستان یا در اداره‌ی خود ایالت بلوچستان نارضایی شدیدی از خود نشان می‌دادند. از ۱۷۹ تنی که در ۱۹۴۷-۱۹۷۷ نامزد ورود به کابینه‌های دولت مرکزی بودند فقط چهار نفر قومیت بلوچی داشتند و فقط یک تن از آنان پیش از دهه‌ی ۱۹۷۰ چنین سمتی داشت.<sup>۳۶</sup> طبق برآورده، فقط حدود ۲۰۰۰ نفر (۵ درصد) از نزدیک به ۴۰۰۰۰ کارمند گوناگون در خود بلوچستان بلوچ بودند و آکثرشان نیز سمت‌های رده پایینی در مقیاس اداری ایالت داشتند.<sup>۳۷</sup> از این لحاظ، اما سابقه‌ی پاکستان بهتر از ایران است که در آنجا هیچ بلوچی تا کنون در کابینه سمتی نداشته است.

محرومیت‌های یادشده مسبب رویارویی‌های متوالی بین حکومت مرکزی و بلوچ‌ها بوده و بلوچ‌ها را در مقایسه با دو اقلیت ملی، یعنی سندی‌ها و پنجابی‌ها جدی‌ترین تهدید تجزیه‌طلب برای پاکستان ساخته است. شگفت این که، عمدتاً "گروه‌های اپوزیسیون پاکستان، و خصوصاً" اپوزیسیون سکولار بودند که جدی بودن چنین تهدیدی را دریافتند و بنابراین از خواست بلوچ‌ها در خصوص تضمین حقوق ملی و رفع محرومیت

36. Shaheen Mozaffar, *The Politics of Cabinet Formation in Pakistan; A Study of Recruitment to the Central Cabinets, 1947-1977* (Ph.D dissertation, Miami University, Ohio, 1980).

37. Wirsing, *The Baluchis and Pathans*, p. 9; Stephen Pastner, "Lords of the Desert Border, Frontier Feudalism in Southern Baluchistan and Eastern Ethiopia," *International Journal of Middle East Studies* 10 (1979), p. 199.

اقتصادی شان در پاکستان پشتیبانی کردند.

### افغانستان و ناسیونالیسم بلوچ

افغانستان همچون ایران و پاکستان، با جمعیتی حدود ۲۰ میلیون نفر، کشوری چند ملتی متشکل از پشتوها (به عنوان بیشترین گروه قومی)، تاجیک‌ها، هزارهای، ترکمن‌ها، ازبک‌ها، نورستانی‌ها، بلوچ‌ها و چند گروه قومی دیگر است. جمعیت بلوچی کوچک آن حول و حوش ۵۰۰۰۰ نفر است که عمدتاً در بخش جنوب غربی کشور متتمرکز و با بلوچستان ایران هم‌جوارند.<sup>۳۸</sup> آنان به چند گروه قبیله‌ای عمدۀ شامل براهوئی، گورگیچ، سنجرانی، ناروئی و چند قبیله‌ی کوچکتر تقسیم می‌شوند. قبایل و مهاجرنشینان بلوچ پراکنده‌ای نیز در جوار مرزهای افغانستان با ایران وجود دارند که از جنوب تا شمال در محل تلاقی مرزهای ایران، افغانستان و اتحاد شوروی سابق گستردۀ است.

برخلاف ایران و پاکستان، افغانستان به طورستی پیوند نزدیکی با جمعیت بلوچ خود از طریق حمایت سیاسی و معنوی ناسیونالیست‌های بلوچ به درجات مختلف بخصوص در پاکستان دارد. این رویه رازیم‌های متعدد افغانی، صرفنظر از شکل حکومت یا مرام اعتقادی شان تعقیب کرده‌اند. در طی حکومت محمد ظاهر شاه، افغانستان فعالانه از مخالفت بلوچ‌ها و پشتوها با تحمیل طرح تک واحدی در پاکستان غربی حمایت کرد که پنجابی‌های حاکم آن را کوششی برای جذب ایالت‌های اقلیت یعنی ایالت مرزی شمال غرب و بلوچستان تلقی کردند.<sup>۳۹</sup> پس از سقوط رژیم سلطنتی در ۱۹۴۷، کابل سیاست حمایتی نیرومندتری را در مورد ناسیونالیست‌های

38. Louis Dupree, *Afghanistan* (Princeton, 1980), pp. 59-64; I. Baloch, "Afghanistan-Pashtunistan-Baluchistan," p. 284.

39. I. Baloch, "Afghanistan-Pashtunistan-Baluchistan," p. 508.

بلوچ تعقیب کرد. در طی قیام بلوچ در سراسر رژیم بوتو در دوره‌ی ۱۹۷۷-۱۹۷۳، پرزیدنت محمد داودخان چریک‌ها و پناهندگان بلوچ را در پایگاه‌های امنی در جنوب افغانستان جا داد و چنان که در فصل بعد خواهیم دید، این امکان را فراهم کرد که در برنامه‌های بلوچی رادیو کابل هر روز سهمی داشته باشد.

همین طور، سقوط رژیم داودخان توسط رژیم مارکسیستی طرفدار شوروی، در خط مشی اساسی کابل در مورد ناسیونالیست‌های بلوچ تغییری نداد. هر دو شاخه‌ی حزب کمونیست حاکم افغانستان یعنی خلق و پرچم بر حمایت خود از "جنبیش آزادیبخش بلوچ" تأکید ورزیدند. دولت خلق به رهبری تره کی به محض رسیدن به قدرت، جبهه‌ی آزادیبخش مردم بلوچ را به رسمیت شناخت و به چریک‌های بلوچ پناهندگی سیاسی داد در حالی که در زمان داودخان فقط در رده‌ی پناهنه پذیرفته شده بودند.<sup>۴۰</sup> هم‌چنین، رهبران مارکسیست به تأسی از سرمشق پیشینیان غیر کمونیست خود با بلوچ‌ها هم طراز باناسیونالیست‌های پشتو در پاکستان رفتار می‌کردند. حفیظ‌الله امین، جانشین تره کی، در سخنرانی در ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۹ اظهار داشت که «برادری صمیمانه و صادقانه‌ی ما با پشتوه‌ها و بلوچ‌ها را تاریخ تأیید کرده است. این‌ها در سیر تاریخ همواره یک تن بوده‌اند و همچون یک برادر با هم زیسته‌اند». <sup>۴۱</sup> این مضمون را فرمانروایان پیشین افغان نیز عموماً تکرار کرده‌اند. مداخله‌ی شوروی در ۱۹۷۹ و گماردن بیرک کارمل رهبر شاخه‌ی پرچم، به جای امین، چنان که در فصل بعدی شرح می‌دهیم، نظر کابل را نسبت به بلوچ‌ها تغییر نداد.

فرمانروایان افغان، که همه پشتو بوده‌اند، در توجیه علنی این رویه بر علاقه‌ی تاریخی، فرهنگی و مذهبی برادری بین بلوچ‌ها و پشتوه‌ها تأکید

40. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 81.

41. *Kabul Times*, 20 Sep., 1970.

ورزیده‌اند. مبنای تاریخی این اعتقاد ظاهراً "همکاری بلوج‌ها با افغان‌ها در حمله‌ی آنان به ایران و ساقط کردن سلسله‌ی صفوی، خراجگزار افغانستان بودن بلوج‌ها برای یک مدت کوتاه پانزده ساله (۱۷۵۸-۱۷۴۴) و معاهده اتحاد نظامی افغان-بلوج در سال ۱۷۵۸ است که چنانکه در فصل ۱ ذکر شد، عمدتاً در پاسخ به پادشاهی پرقدرت تر ایران منعقد شد. در این خصوص، نه تنها بلوج‌ها و پشتوه‌ها به خاطر تهدید کلی که از سوی ایران متصور بود علاقه‌ی سیاسی و نظامی نزدیک‌تری با هم پیدا کردند، بلکه سازمان قبیله‌ای مشابهی نیز یافتند و در برابر پارسیان شیعه مذهب در مذهب تسنن مشترک بودند. اگر چه این علاقه‌ی کمک کرده است که دو طرف توجیهی برای همکاری مداوم خود پیدا کنند، فی نفسه عوامل بسیار مهمی نیستند که خط مشی ثابت افغانستان در برابر بلوج‌ها را سبب شوند.

اما نکته‌ی اساسی ملاحظات جغرافیایی در محاسبات کابل است. چنان‌که در فصل آتی شرح خواهیم داد، ادعای انضمام طلبانه‌ی افغانستان بر نواحی پشتو زبان در پاکستان، تمایلش به یافتن راهی به دریا از طریق بلوچستان و مناقشات ارضی اش با ایران در خصوص تقسیم آب هیرمند سفلی، عوامل اصلی مؤثر در حمایت کابل از جنبش ملی بلوج‌اند. پیش از حکومت طالبان، هدف اصلی افغانستان فیصله دادن به ادعای خود نسبت به "پشتوستان" بود، مسئله‌ای که از زمان استقلال پاکستان در ۱۹۴۷ اساس سیاست خارجی اش محسوب می‌شد. در نتیجه‌ی می‌کوشید با تأمین حق تعیین سرنوشت برای هر دو قوم و نیز از طریق فعالیت برای همکاری نزدیک‌تر ناسیونالیست‌های بلوج و پشتو در پاکستان اتحاد و علاقه‌ی تاریخی افغان-بلوج را از نو زنده کند. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، پشتو و بلوج در چارچوب حزب ملی عوامی ائتلافی کردند که ابتدا با طرح تک‌واحدی به مخالفت پرداخت و سپس در بلوچستان و ایالت مرزی شمال‌غرب متعاقب پیروزی اش در آن ایالت‌ها در انتخابات عمومی ۱۹۷۰ پاکستان به فدرات

رسید.

علاوه بر آن، هم‌چنین توجه افغانستان به بلوچستان ظاهرا "مولود وضعیت محصور بودنش در خشکی از نظر جغرافیایی است که بادسترسی به سواحل بلوچستان در دریای عرب می‌شد بر آن فائق آمد. قرائت این امر را می‌توان در برخی نقشه‌های افغانی از پشتوستان یافت که در آنها سرزمین بلوچستان شامل پشتوستان جنوبی است. مبنای تاریخی یک چنین ادعای ارضی ظاهرا "همان خراجگیری چهارده ساله‌ی افغانستان از بلوچستان در دوره‌ی ۱۷۴۴-۱۷۵۸ است. بلوچ اما با توصل به معاهده‌ی ۱۷۸۵ که بین فرمانروای افغان، احمد شاه دُرّانی و حاکم بلوچ ناصرخان امضا شد و چنان که در فصل ۱ گفتیم استقلال بلوچ را در قبال اتحاد نظامی بازگرداند، این ادعا را رد می‌کند.<sup>۴۲</sup>

تاکنون، مسئله‌ی ادعاهای سربسته‌ی افغانستان در مورد بلوچستان را هم حکومت‌های افغان و هم ناسیونالیست‌های بلوچ به سبب اشتغال خاطر شدید به مناقشات شان با پاکستان چندان دامن نزده‌اند. ادعای کابل بر بلوچستان عموماً "حاکی از آن است که فقط ناحیه‌ی پشتو زبان پاکستان را شامل می‌شود. افغانستان بلوچ‌ها را "افغان" یا پشتو نمی‌نامد بلکه همیشه آنها را «بلوچ» خطاب کرده و بدین سان هویت قومی جداگانه‌شان را شناخته است. در عوض، پیوندھای تاریخی «برادری» بین افغان و بلوچ را مورد تأکید قرار داده است. بلوچ‌ها نیز با تأکید مجدد بر پیوندھای تاریخی نزدیک خود با افغان‌ها و با نشان دادن اشتیاق شدید به تأمین نیاز افغان به راه یافتن به دریای آزاد در صورت تشکیل دولت خاص خود، بدان پاسخ داده‌اند. همکاری

۴۲. برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی این پیمان و نیز موضع رسمی حاکم پیشین دولت کلان ر. ک.:

Mir Ahmad Yar Khan, *Khan-i Tarikh Baluch Kamun Wa Khawanin-i Baluch* (Quette, 1972), p. 126.

افغان-بلوچ مادام که مسئله‌ی پشتوستان حل نشده است و مادام که خواسته‌ها و حقوق ملی بلوچ و پشتون در داخل پاکستان برآورده نشده است مسلمان "ادامه خواهد یافت.

رژیم مارکسیستی خصوصاً "با اتخاذ و اجرای «الگوی ملیت‌ها»ی اتحاد شوروی در افغانستان، بلوچ‌ها را ملیت دیگری شناخت. همین‌طور، به تجدید ساختار اداری مناطقی که بلوچ در آن‌ها اکثریت دارند، به صورت واحد اداری خودمختاری که بلوچی زبان رسمی آن است اقدام کردند. از این لحاظ، بلوچی و سه زبان اقلیت دیگر (ازبک، ترکمن، نورستانی) به پشتون و دری (فارسی افغان) که به طور سنتی زبان‌های رسمی افغانستان شناخته می‌شوند و از طریق وزارت اطلاعات و فرهنگ رواج می‌یافتند اضافه شدند. طبق برنامه‌های دولت برای تدارک مدارس بلوچی زبان در نواحی بلوچ‌نشین، در سپتامبر ۱۹۷۹ تصمیم براین شد که دانش آموزان بلوچ کلاس اول ابتدایی به زبان خود درس بخوانند. دولت هم‌چنین هفته‌نامه‌ای به زبان بلوچی موسوم به سوب (پیروزی) در سپتامبر ۱۹۷۸ انتشار داد.<sup>43</sup> با توجه به وضعیت آشفته‌ی سیاسی فعلی در افغانستان، قضاوت در باره‌ی سیاست حکومت طالبان در مورد بلوچ‌ها بسیار زود است.

43. Naby, "The Iranian Frontier Nationalism," pp. 102-3; see, also, Eden Naby, "The Ethnic Factor in Soviet-Afghan Relations," *Asian Survey* 20 (March 1980), 240.

## فصل ۸

### بازتابهای منطقه‌ای ناسیونالیسم بلوچ

در خاورمیانه و جنوب آسیا ۱۹۵۸–۱۹۸۴

این فصل تحلیل تاریخی دامنه و آثارِ ضمنی ناسیونالیسم بلوچ در سطح منطقه است. غرض این است که حدود کمک یا بازدارندگی عوامل خارجی موجود در منطقه را در جنبش بلوچ بررسی کنیم. این فصل با بررسی نحوه تأثیر و تأثیر این مسئله در مناسبات میان ایالتی در ایران، پاکستان و افغانستان، یعنی سه کشوری که به خاطر کنترل شان بر سرزمین‌ها و مردم بلوچ مستقیماً با مسئله درگیر بودند، آغاز می‌شود. سپس آن را در گسترهٔ وسیع تر معادلات سیاسی خاورمیانه قرار می‌دهیم تا نشان دهیم که چگونه و چرا دیگر کشورهای منطقه به خاطر دلایل ژئوپلتیکی، تاریخی و فرهنگی با جنبش بلوچ ارتباط پیدا کرده‌اند. از این لحاظ، آخرین بخش این فصل بر توجه‌ی که عراق و دیگر کشورهای عرب به مسئله داشته‌اند خواهد

پرداخت.

### عامل بلوچ در مناسبات بین ایران، پاکستان و افغانستان

با توجه به تسلط ایران و پاکستان بر کل سرزمین بلوچ و هم‌چنین بخش عظیمی از جمعیت بلوچ، این دو کشور همواره تقاضای خودگردانی را تهدیدی بر وحدت ارضی خود تلقی کرده و بنابراین برای مقابله با آن همدست شده‌اند. بر عکس، افغانستان از جمعیت کوچک بلوچ خود که در گوشی دورافتاده‌ی جنوب غربی متمرکزند چنین تهدیدی احساس نکرده است، بلکه آن‌ها را بیشتر هم‌پیمانان طبیعی در برابر همسایگان قوی‌تر خود، ایران و پاکستان، نگریسته است. علاوه بر این، بلوچستان برای افغانستان که در خشکی محصور است تنها امید راه‌یابی به دریاست.

متعاقباً، ایران و پاکستان ارتباط و پیوند بسیار نزدیک دو جانبه و هم‌چنین در چارچوب سازمان پیمان مرکزی (ستتو) و همکاری منطقه‌ای برای عمران (آر سی دی) با هم ایجاد کردنده که در هر دو پیمان اخیر ترکیه نیز عضویت داشت، تا بدینوسیله در مورد مسئله‌ی جنبش بلوچ به مقابله‌ی هماهنگ بپردازند. در طی جنگ سرد، هر دو کشور ناسیونالیسم بلوچ را نیرویی "اخلال‌گر" و "ضد وضع موجود" تلقی می‌کردند و آن را جزئی از طرح کلی شوروی برای دستیابی به اقیانوس هند و کنترل خلیج فارس از طریق بلوچستان می‌دانستند. از این لحاظ، آنان از انگلستان نه تنها بلوچستان بلکه تفویرژئوپلیتیکی اش را نیز به ارث برده بودند و بدین سان آن ناحیه را به خاطر تسلط‌اش بر تقریباً ۱۰۰۰ مایل خط ساحلی در دریای عرب شامل ساحل شرقی تنگه‌ی هرمز، موقعیت‌اش در خشکی و خطوط ارتباطی دریایی بین خاورمیانه و جنوب غربی آسیا، نزدیکی اش به مرازهای آسیابی شوروی و توانمندی غنی اش از لحاظ منابع کانی، پاداش و سوسه‌کننده‌ای

برای اتحاد شوروی می‌دانستند.

تا حدود زیادی بر اساس این تصورات بود که سردمداران ایران و همتایان پاکستانی شان با به سر رسیدن سلطه‌ی بریتانیا در منطقه پس از جنگ جهانی دوم خط مشی‌های خود را در برابر جنبش بلوچ تنظیم کردند. خصلت این خط مشی‌ها را خلعت‌بری، وزیر امور خارجه‌ی شاه و دبیرکل سابق سنتو خوب بیان کرده است. او در مصاحبه‌ای با سلیگ هریسون در سال ۱۹۷۷ علناً اظهار داشت که «در سنتو ما همیشه معتقد بودیم که قوم بلوچ روزی سعی خواهند کرد که دولت مستقلی به کمک شوروی برای خود تشکیل دهند بنابراین لازم بود که تا حد ممکن از نظر سیاسی ضعیف، متفرق و واپس‌مانده نگهداشته شوند». <sup>۱</sup>

همکاری دو دولت ظاهراً به موازات افزایش قدرت مبارزه‌ی ملی بلوچ بیشتر شده است. چنان‌که در فصل ۴ ذکر شد در ۱۹۵۷ آنان با همکاری دو جانبه کوشیدند شورش دادشاه را در ایران سرکوب کنند اما دوستی خود را پس از ظهور جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان در ایران در سال ۱۹۶۸ و پیروزی ناسیونالیست‌های بلوچ در بلوچستان شرقی در طی انتخابات ۱۹۷۰ پاکستان تشید کردند. با توجه به جنگ سرد بین حکومت شاه و رژیم‌های رادیکال عرب در طی سالهای ۱۹۶۰، پاکستان با اعمال فشار شدید بر سوریه برای بازپس دادن جمعه‌خان، از رهبران جبهه‌ی آزادیبخش، به حکومت شاه کمک کرد. در نتیجه، وی مجبور شد در ۱۹۶۸ از دمشق به بغداد فرار کند.<sup>۲</sup>

با این همه روابط دو کشور متعاقب جنگ هند و پاکستان در ۱۹۷۱ و استقلال بعدی بنگلادش باز هم تقویت شد. این حوادث مسئله‌ی جنبش بلوچ را به صورت تهدید جدایی طلب بالقوه‌ای برای پاکستان در آورد و بدین‌سان به نزدیک شدن بیش از پیش دو کشور به یکدیگر کمک کرد.

1. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 159.

2. *Ibid.*, p. 107.

حکومت شاه نه تنها نقش بسیار مهمی در واداشتن بوتو به انحلال حکومت ایالتی منتخب در بلوچستان ایفا کرد بلکه برای سرکوبی قیام ۱۹۷۳-۷۷ بلوچ‌ها که واکنشی در برابر عزل و دستگیری رهبران منتخب بلوچ در پاکستان بود کمک نظامی و اقتصادی در اختیارش گذاشت و از نظر سیاسی حمایتش کرد. در عرض چند هفته پس از بروز خصوصت بین حکومت بوتو و شورشیان بلوچ، وی در آوریل ۱۹۷۳ در تهران با شاه دیدار کرد و ۲۰۰ میلیون دلار کمک اضطراری نظامی و مالی دریافت کرد. مجدداً در اواسط سال ۱۹۷۴ ایران ۳۰۰ هلیکوپتر آمریکایی کبرا اکثرا<sup>۳</sup> با خلبان‌های ایرانی به پاکستان گسیل داشت تا نیروهای بوتو را در برابر شورشیان بلوچ یاری دهند.<sup>۴</sup>

در ۱۹۷۳ حکومت شاه تعهد خود به حفظ امنیت و تمامیت ارضی پاکستان را عمدتاً<sup>۵</sup> به عنوان پاسخی به تهدید فرضی جدایی طلبی بلوچ‌ها بکرایت اظهار داشت. در آوریل ۱۹۷۳ سفیر ایران در پاکستان، منوچهر ظلی، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی اظهار کرد که ایران امنیت پاکستان را برای منافع خود «حیاتی» تلقی می‌کند.<sup>۶</sup> خود شاه صریح‌تر از آن در مصاحبه‌ای در همان ماه اظهار داشت که «باید مراقب باشیم پاکستان تجزیه نشود»، و اگر چنین اتفاقی رخ دهد، ایران «با هر نوع واکنش دفاعی در بلوچستان» بدان پاسخ خواهد داد. مصاحبه‌کننده، سی. ال. شولزبرگر، نویسنده‌ی نیویورک تایمز، این سخن را نشانه‌ی قصد شاه به تصرف بلوچستان «پیش از آن که کس دیگری چنین کند» تفسیر کرد.<sup>۷</sup> باز، در طی دیدار رسمی بوتو از ایران شاه هم چنین در ۱۱ مه ۱۹۷۳ اظهار داشت «ما با قدرت اعلام می‌کنیم که هیچ

3. *Ibid.*, pp. 38-39.

4. R. K. Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1975* (Charlottesville, 1975), p. 434.

5. C. L. Sulzberger, "Belief in Crude Reality," *New York Times*, April 1973.

حرکت تجزیه طلبانه‌ای در کشور شما را – خدای ناکرده – نادیده نخواهیم گرفت.» و به صراحة تعهد خود بر تحمل نکردن «تغیرات یا مشکلات دیگر در پاکستان» را مورد تأکید قرار داد.<sup>۶</sup> این تعهد غیر رسمی شاه را روزنامه‌ی نیمه رسمی اطلاعات «عهدنامه‌ی دفاعی» بین ایران و پاکستان توصیف کرد.<sup>۷</sup>

استفاده‌ی شاه از تسلیحات نظامی جدیداً «خریداری شده‌اش بر ضد ناسیونالیست‌های بلوچ در پاکستان و ایران، همچون کمک نظامی اش به عمان در برابر شورشیان ظفار، گامی در راستای ایفای نقش ژاندارم خلیج فارس بود که وی در سالهای ۱۹۷۰ بر عهده گرفته بود. با توجه به ساحل طولانی بلوچستان در تنگه‌ی هرمز، خلیج عُمان، و دریای عرب، شاه عملیات چریکهای جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان در بلوچستان ایران و شورش بلوچ‌ها به رهبری پاراری در پاکستان به طور بالقوه نیروی اخلال‌گری در خلیج فارس، تنگه‌ی هرمز و فراتر از آن تلقی می‌کرد. عمدتاً همین نگرانی بود که رژیم او را به احداث سریع راهها و شبکه‌های ارتباطی در بلوچستان ایران، به افزایش نیروهای نظامی در استان با مستقر کردن لشکر تازه نفسی در شهر مرزی خاش، و اقدام به ساختمان شاید بزرگترین پایگاه نظامی زمینی -دریایی -هوایی خاورمیانه در نزدیکی بندر چاه بهار در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، چنانکه در فصل ۳ و ۵ ذکر کردیم، وادار کرد.

حکومت شاه در چشم‌انداز وسیع تر سیاسی خاورمیانه و جنوب آسیا، ظهور جنبش ملی بلوچ را بخشی از نقشه‌ی جامعی می‌دید که مسکو طراحی کرده بود و از طریق متحداش در بغداد، کابل و دهلی نو برای دستیابی آتی به دریای عرب و کنترل تنگه‌ی هرمز از طریق بلوچستان اجرا می‌کرد. از این لحاظ با حمایت عراق از جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان در

6. *Middle East Monitor*, 1 June 1973, p. 2.

7. Ramazani, *op. cit.*, pp. 434-35.

بلوچستان ایران در طی دوره‌ی ۱۹۶۸ - ۷۵ و روابط دوستانه‌ی سنتی افغانستان با ناسیونالیست‌های بلوچ در پاکستان که پس از سرنگونی رژیم پادشاهی در آن کشور در ژوئیه‌ی ۱۹۷۳ خصوصاً "گرم‌تر شده بود، سوءظن‌های شاه تحریک شد. با توجه به نگرانی شاه از قرارداد ۱۹۷۲ عراق و سوری و اعتقادش به این که کودتای ضد پادشاهی ۱۹۷۳ افغان به تحریک کرملین صورت گرفته است. او ظنین بود که بغداد و کابل با دستورالعمل‌های مسکو در جهت پشتیبانی از جنبش بلوچ می‌کوشند. حمایت مسکو از هند در تجزیه کردن پاکستان، متحد ایران، در ۱۹۷۱ حادثه‌ی دیگری بود که در الگوی نقشه‌های درازمدت شوروی برای محاصره کردن ایران به تصور رژیم شاه نیز می‌گنجید.<sup>۸</sup>

اما کابل و بغداد در کمک به ناسیونالیست‌های بلوچ پیش از آن که همدست شوروی بوده باشند منافع استراتژیک خود را در نظر داشتند و هنوز هم دارند. از این لحاظ، خط مشی افغانستان در قبال بلوچ‌ها نتیجه‌ی مستقیم درگیری وی با پاکستان بود که اساس سیاست خارجی وی را از زمان استقلال اش در ۱۹۴۷ تشکیل می‌داد.<sup>۹</sup> در نتیجه، کابل کمک‌های خود را عمدتاً "متوجه ناسیونالیست‌های بلوچ در پاکستان کرده بود تا جای پای خود را از آن جهت تقویت کند. بر عکس، توجه عراق به مسئله‌ی جنبش بلوچ همواره اساساً" از اشتیاق وی به قوی‌تر کردن موضع خود در رقابت استراتژیک کلی اش با ایران برای کسب برتری سیاسی و نظامی در خلیج

۸. برای بحث مشابهی درباره‌ی ترس شاه از محاصره شدن توسط اتحاد شوروی، مثلاً "ر. ک.":

A. Hottinger, "Iran and Its Neighbors," *Swiss Review World Affairs*, Nov., 1973, pp.4-6.

9. Entesar, pp. 101-2. See, also, Shaheen, F. Pil, "The Cabal in Kabul Great Power Interaction in Afghanistan. in *American Political Science Review* (June 1977), 468-76.

فارس آب می خورد و بنابراین حمایت خود را عمدتاً "به بلوچ های ایران معطوف می داشت. این امر به رغم این نکته مطرح است که هم کابل و هم بغداد همیشه علناً "حمایت خود از بلوچ ها را با عبارات کلی عنوان کرده اند. فقط پس از کشف یک انبار بزرگ اسلحه در سفارت عراق در اسلام آباد در سال ۱۹۷۳، بغداد از این امر عدول کرد و اعلام داشت صرفاً "قصد این بود که اسلحه ها برای بلوچ های ایران ارسال شود.

در مورد افغانستان، رژیم های افغان پشت سر هم، صرفنظر از شکل حکومت یا مرام اعتقادی شان، از لحظه ژئوپلیتیکی مصلحت دیده اند که مناسبات دوستانه ای با جمیعت بلوچ خود داشته باشند و هم چنین تا حدود معنی از ناسیونالیست های بلوچ به خصوص در پاکستان حمایت سیاسی، معنوی و تبلیغاتی کنند. خط مشی نسبتاً ثابت کابل در این خصوص برخاسته از منافع ژئوپلیتیکی اوست که در انگیختن ادعای انضمام طلبانه اش بر ناحیه ای پشتو زبان پاکستان و هم چنین اشتیاقش به دستیابی به دریای آزاد از طریق بلوچستان، عامل دائمی است. عامل مرتبط دیگر، هرچند با اهمیت کمتر، اختلاف او با ایران بر سر تقسیم آب هیرمند سفلی است که از افغانستان به ایران جریان دارد. افغان ها همیشه به علاقه تاریخی برادری بین افغان ها و بلوچ ها متولّ شده اند تا طرفداری شان از آرمان ملی بلوچ را، چنان که در فصل پیش ذکر شد، علناً "توجیه کنند.

متعاقباً، افغانستان تقریباً همیشه با با هم مطرح کردن مسئله ای بلوچستان و مسئله ای پشتوستان و کوشش در ایجاد همکاری نزدیک ترین ملیت های بلوچ و پشتو به طور مداوم رویه دار هم آمیختن این دو مسئله را در پیش گرفته است. به همین ترتیب، حکومت های افغان - چه در حکومت سلطنتی محمد ظاهر شاه، حکومت جمهوری داودخان و چه در رژیم مارکسیستی - مصرانه خط مرزی دوراند را که میراث انگلیسی هاست، به عنوان این که با زور تحمیل شده است و نیز به ناروا در قومیت برادرانه ای

بلوچ‌ها و پشتوه‌ها جدایی افکنده است محکوم کرده‌اند و بدین سان آن را بین افغانستان و پاکستان مرزبین‌المللی نمی‌شناسند. همین طور در پاکستان فرمانروایان افغان همین را برای افغان‌ها هم مطالبه کرده‌اند. این‌ها دو جزء اساسی سیاست خارجی افغانستان است که تاکنون با تغییر رژیم‌ها در کابل مخدوش نشده است.

حدود تعهد و حمایت ابراز شده از سوی حکومت‌های مختلف افغان در مورد بلوچ‌ها و پشتوه‌ها در زمانهای مختلف بسته به اوضاع و احوال سیاسی جاری در کابل و روابط کلی افغانستان با همسایگانش در زمان خاصی، نوسان داشته است. کابل عموماً از هرگونه کمک نظامی به ناسیونالیست‌های بلوچ اجتناب کرده است تا به درگیری مسلحانه با ایران یا پاکستان، که از نظر نظامی قوی‌ترند، کشیده نشود، و بنابراین پشتیبانی خود را به شیوه‌های سیاسی، نوع‌دوستانه و تبلیغاتی محدود کرده است.

حکومت افغانستان در زمان محمد ظاهرشاه به خاطر پشتیبانی کاملش از داعیه‌ی بلوچ‌ها و پشتوه‌ها در پاکستان از پیوستن به دیگر کشورهای شمال در پیمان سنتو یا پیش از آن پیمان بغداد که در ۱۹۵۵ تشکیل شد خودداری کرد. در همان سال هم‌چنین در حمایت از بلوچ‌ها و پشتوه‌ها در مخالفت‌شان با اجرای طرح تک‌واحدی و تحمیل آن در بخش نامتجانس پاکستان غربی، که چنان که در فصل پیشین گفته شد، به منظور ادغام کردن بلوچستان، پشتوه‌های ساکن ایالت مرزی شمال‌غرب، سند و پنجاب در یک واحد اداری و کشوری طراحی شده بود، نقش فعالی ایفا کرد. افغانستان نگران بود که این طرح زمینه‌ی جذب ایالت‌های اقلیت‌نشین یعنی ایالت مرزی شمال‌غرب و بلوچستان را در درون پنجابی‌های مسلط فراهم سازد. افغانستان در پاسخ تظاهرات وسیع ضد پاکستانی در شهرهای عمدی خود به راه انداخت، نیروهای مسلح خود را بسیج کرد و روابط دیپلماتیک خود را در ۱۹۵۵ و دوباره در ۱۹۶۱ با آن کشور قطع کرد.

افغانستان اما پس از برافتادن رژیم سلطنتی و به قدرت رسیدن پرزیدنت محمد داود در ژوئیه‌ی ۱۹۷۳ در پشتیبانی از بلوج‌ها و پشتوهای راسخ‌تر شد. رهبر جدید افغان از سال‌های نخست وزیری اش در حکومت ظاهرشاه در دوره‌ی ۱۹۶۳ - ۱۹۵۳ به خاطر توجه شدید و پرشورش به مسئله‌ی بلوجستان و پشتوستان شهرت داشت. بنابراین، بازگشتش به قدرت در مقام رئیس جمهور بلوج‌ها را از داشتن حامی ثابت قدمی در کابل مطمئن ساخت، بخصوص در زمانی که قیام‌شان در پاکستان در برابر بوتو چهار ماه پیش آغاز شده و به این سبب مبارزه‌شان حساسیت بیشتری یافته بود. داودخان نه تنها مسئله‌ی بلوجستان و پشتوستان را بلافضله پس از کودتا احیا کرد بلکه پناهندگان بلوج را که از جنگ بین چریک‌ها و نیروهای پاکستانی گریخته بودند در خاک افغانستان پذیرفت و به ناسیونالیست‌های بلوج اجازه داد که از رادیو کابل هر روز به زبان بلوجی برای بلوج‌های پاکستانی و ایرانی برنامه پخش کنند.

اما مهم‌تر از همه اولویتی بود که داودخان به مسئله‌ی بلوجستان و پشتوستان در سیاست خارجی افغانستان داد که در کوشش‌های مداوم امش برای مطرح کردن مسئله در عرصه‌ی بین‌المللی متجلی بود. در ۱۹۷۳ سفیر افغان در سازمان ملل متحد در سخنرانی اش در مجمع عمومی بلوجستان و پشتوستان را "سرزمین غصب شده" نامید.<sup>10</sup> خود داودخان نیز در همایش کشورهای غیرمتعهد در الجزیره در سال ۱۹۷۳ و در کنفرانس سران کشورهای اسلامی در لاہور پاکستان در فوریه‌ی سال ۱۹۷۴ مسئله را مطرح کرد.<sup>11</sup> باز در بازدید رسمی از مسکو در ژوئن ۱۹۷۴، پرزیدنت داود در سخنانش در سر میز ناهار از "سرنوشت مردمان و میهن پرستان پشو

10. *Asian Recorder*, no. 46, 1974.

11. Shirin Tahir-Kheli, "The Foreign Policy of 'New' Pakistan," *Orbis* 20 (Fall, 1976), 747.

و بلوچ ما" یاد کرد.<sup>۱۲</sup> اما خبرگزاری تاس و رادیو مسکو این عبارت اصلی را بدون توضیحی حذف کرد که نشانه‌ی آشکار اختلاف نظر دو طرف در این خصوص بود. این عمل شوروی هم‌چنین گزارش‌های حاکی از حمایت شوروی از شورشیان بلوچ در مبارزه‌شان برای خودمختاری در طی دوره‌ی ۱۹۷۳-۷۷ را در معرض تردیدهای جدی قرار داد.<sup>۱۳</sup>

حمایت جدی سیاسی و تبلیغاتی داودخان از بلوچ‌ها مایه‌ی نگرانی بسیار برای افغانستان و ایران شد که هردو در نواحی بلوچ‌نشین خود در آن زمان با شورش‌های دامنه‌دار مواجه بودند. نخست وزیر پاکستان بوتو در چندین مورد در ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ اقدام به سوءقصد به خود را در حین دیدارش از بلوچستان ناآرام در ۱۹۷۴ دیسیسه‌ی افغانستان دانست. هم‌چنین با ارسال پیامی شخصی به کورت والدهایم دبیر کل سازمان ملل متحده و تشریح دیسیسه‌گری و خرابکاری و عملیات تروریستی افغان به سازمان ملل متول شد.<sup>۱۴</sup> سوءظن بوتو و نیز شاه، مبنی بر اقدامات افغانستان در پناه‌دادن به رهبران ناسیونالیست بلوچ و پشت‌بود که عمدتاً با حزب ملی عوامی پاکستان مرتبط بودند. از آنجایی که حزب ملی عوامی ائتلافی از بلوچ‌ها و پشتوهای خودمختاری طلب بود، همیشه ظن همدستی با افغانستان درباره‌اش وجود داشت. اما بوتو عمدتاً به سبب "درگیری شدیدش با شورش‌بلوچ‌ها"<sup>۱۵</sup> واکنش نظامی نشان نداد.

شاه که هنوز خاطره‌ی تجزیه پاکستان در ۱۹۷۱ برایش تازه بود و از

12. FBIS/USSR, 7 June 1974, JI; see, also, Henry S. Bradsher, *Afghanistan and the Soviet Union* (Durham, 1983), pp. 62-63.

13. See, For example, *Far Eastern Economic Review*, 12 June 1978, p. 32.

14. Lawrence Ziring, *Iran, Turkey, and Afghanistan*, (New York, 1981) p. 95; see, also, FBIS/Pakistan, 17 July 1974, TI.

15. Alvin Z. Rubinstein, *Soviet Policy toward Turkey, Iran and Afghanistan*, (New York, 1982), p. 140.

فعالیت‌های چریکی جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان به پشتیبانی عراق در بلوچستان ایران و نیز شورش تقریباً "همزمان بلوچ‌ها در پاکستان به پشتیبانی افغانستان هراسان بود، بهبود روابط ایران و افغانستان و میانجیگری در مورد اختلاف بین پاکستان و افغانستان را اقدامات ضروری برای فرونشاندن موج بالندۀ ناسیونالیسم بلوچی در سطح منطقه یافت. روابط تهران با کابل بخصوص پس از کودتا داودخان در ژوئیه‌ی ۱۹۷۳ وخیم شده بود که عمدتاً "از بی‌میلی وی به تأیید و اجرای قرارداد مربوط به تقسیم آب هیرمند سفلی ناشی می‌شد که اندکی پیش از کودتا منعقد شده بود.<sup>۱۶</sup> تردید داودخان در این خصوص از لحاظی به خاطر درگیری مرزی افغان و ایران در ناحیه‌ی سیستان و بلوچستان در اکتبر ۱۹۷۳ و از لحاظی برای افزایش امکان دریافت وام بیشتری از ایران بود.<sup>۱۷</sup>

کوشش شاه برای وساطت در مناقشه‌ی بین پاکستان و افغانستان بخشی از برنامه‌ی وسیعی برای دور کردن کابل از مسکو از طریق تأمین کمک‌های اقتصادی بیشتر و نیز امکان دستیابی به بنادر ایرانی بندرعباس و چاهبهار (در ساحل بلوچستان) به عنوان جانشینی برای ترانزیت کالاهای افغان از خاک اتحاد شوروی یا پاکستان بود. بنابراین، وقتی داودخان در آوریل ۱۹۷۵ در تهران با شاه دیدار کرد، پیشنهاد دو میلیارد دلار اعتبار دریافت داشت که ۳۰۰ میلیون دلار آن به طرح‌های مختلف توسعه و عمران در برنامه‌ی هفت ساله‌ی افغانستان اختصاص داشت در حالی که بقیه قرار بود صرف احداث ۸۰۰ مایل راه آهن شود که افغانستان را به بنادر پیشگفته در ایران پیوند می‌داد. اگرچه بعدها معلوم شد این پروژه‌ی بلندپروازنه‌ی ده ساله توهمنی بیش نیست، تأثیر فوری اش هموار کردن راه

16. A. H. H. Abidi, "Irano-Afghan Dispute Over the Helmand Waters," *International Studies* (July-September 1977), 370-75.

17. Rubinstein, p. 148.

سازش پاکستان و افغانستان بود.<sup>۱۸</sup>

بوتو با ترغیب شاه ایران نخستین دیدارش از کابل را در اوایل ژوئن ۱۹۷۶ به عمل آورد و در عوض داودخان را در اوت همان سال در اسلام آباد پذیرفت و مهم‌ترین گام‌ها در روند عادی سازی روابط بین دو کشور برداشته شد. در دیدار داود با بوتو در اسلام آباد، دو طرف چنان‌که گزارش‌ها حاکی است به توافق گستردگای دست یافتند که بر اساس آن پاکستان توافق کرد به ایالت مرزی شمال غرب خودمختاری بدهد و در عوض «افغانستان به طور همزمان خط دوراند را به عنوان مرز دائمی بین دو کشور به رسمیت بشناسد». <sup>۱۹</sup> در طی هر دو دیدار، دو طرف پای‌بندی خود را به اصول همزیستی مسالمت آمیز به منظور حل اختلافات موجود و نیز خودداری از تبلیغات خصم‌انه نسبت به یکدیگر اعلام داشتند. سیاست آشتی اما دیری نپائید زیرا در اکتبر ۱۹۷۷ توسط ضیاء الحق در پاکستان کودتای نظامی شد و متعاقباً داودخان نیز سقوط کرد و رژیم مارکسیستی در کابل سرکار آمد.

### رژیم مارکسیستی افغان و بلوچ‌ها

رژیم جدید در عرض چند روز پای‌بندی کابل به سیاست تأمین حق سرنوشت برای مردم بلوچ و پشتوا از طریق مذاکرات صلح آمیزین جمهوری دموکراتیک افغانستان و پاکستان را اعلام کرد<sup>۲۰</sup> و آن را موضع اساسی خلق

18. *Ibid.*, p. 148; see, also, Bradsher, pp. 61-62.

19. Michael Richardson, "Breaking the Territorial Ice," *Far Eastern Economic Review*, 30 July, p. 11; see, also, Louis Dupree, "Toward Representative Government Afghanistan, Part I, The First Five Steps," *AUFS Reports* (Asia) (1978), p. 7-9.

20. *BBC Summary of World Broadcasting* (SWB), Far East, 5808, 9.5. 78; see, also, Rosemary Foot, 'The Changing Patterns of Afghanistan's Relations with Its Neighbours,' *Asian Affairs* (February 1980), p. 58.

و پرچم، دو جناح حزب کمونیست افغان موسوم به حزب دموکراتیک مردم افغانستان دانست. حکومت تره کی که وابسته به جناح خلق بود بی‌درنگ وضعیت پناهندگی مردم بلوچ را که یادگار دوران داودخان بود تغییر داد و جبهه آزادیبخش بلوچستان را به عنوان نماینده قانونی مردم بلوچ به رسمیت شناخت. هم‌چنین برای نخستین بار نام "بلوچستان" در عنوان جشن سالیانه‌ای که به مناسبت روز ملی پشتوستان برگزار می‌شد گنجانده شد و عنوان جشن رسماً "روز ملی پشتوستان و بلوچستان" اعلام شد. اگر چه ژنرال ضیاء الحق در سر راهش به ایران دیدار کوتاهی از کابل در سپتامبر ۱۹۷۸ به عمل آورد تا قصد خود را به ادامه‌ی روند عادی سازی که توسط سلف او شروع شده بود اعلام کند، حکومت تره کی موضع خود را دوباره اظهار داشت و مسئله‌ی بلوچ و پشتو را در اجلاس مقدماتی کنفرانس غیر متعهد‌ها در بلگراد و در مجمع عمومی سازمان ملل مطرح کرد.<sup>۲۱</sup>

پس از عزل پرزیدنت تره کی و به قدرت رسیدن امین در ۱۹۷۹، او نیز با تکرار این که «پشتوها و بلوچ‌ها به گواهی تاریخ برادران افغانستان»<sup>۲۲</sup> هستند زبان‌آوری کابل در ستایش بلوچ‌ها را تشید کرد و افزود که آنها همراه با دیگر «ملیت‌ها» یی که در افغانستان زندگی می‌کنند، بخشی از «وطن واحد» را تشکیل می‌دهند که وسعت آن از رود آمودریا در مرز اتحاد شوروی تا رود سند در پاکستان را در بر می‌گیرد.<sup>۲۳</sup> این سخنان اگر چه در لفافه‌ی اصطلاحات مارکسیستی بیان می‌شد بدون تردید یادآور سخن‌پردازی‌ها درباره‌ی افغانستان بزرگ بود که داودخان و دیگر رهبران غیرکمونیست نیز سرداده بودند. انگیزه‌ی امین در طرح مجدد مسایل بلوچ‌ها و پشتوها ظاهراً از لحاظی تعلق شدید ملی‌اش به پشتوها و از لحاظی مقابله

21. Foot, p. 60.

22. *Kabul Times*, 20 Sep., 1979.23. *Kabul Times*, 5 and 21 Aug. 1979.

با پشتیبانی ایران و پاکستان از مقاومت گسترده در برابر حکومت وی در داخل افغانستان و دامن زدن به آن بود. بدین سان، امین، که او نیز به جناح خلق وابسته بود، برخلاف سلف مارکسیست اش، تره کی، که انقلاب ایران را ستوده بود، با حمله به رهبریت اسلامی تهران به عنوان «نیروهای ارتجاعی»، آن موضع را تغییر داد.

کوشش امین برای بهره برداری از مسئله‌ی بلوچ و پشتون‌ظاهراً یکی از عواملی بود که به عزل او و جایگزین شدن ببرک کارمل پس از ورود نیروهای شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ انجامید. چنان که سلیگ هریسون اشاره می‌کند، امین از این مسائل برای بالا بردن اعتبارش در میان پیروان خود استفاده می‌کرد، حال آنکه «مسکو می‌خواست تا یافتن جای پای مطمئنی در کابل مسئله‌ی پشتونها و بلوچ‌ها را مسکوت بگذارد». ۲۴ معلوم نیست که وی این موضع را برای نشان دادن مقداری استقلال از کرملین اتخاذ کرده‌یا نه، اما به نظر مسکو به اغلب احتمال در قالب کلی تمرد و سرپیچی می‌گجید، چنان که در «ارتجاعی» نامیدن رژیم تهران که با خط مشی رسمی مسکو که آیت الله خمینی را نیرویی «ضد امپریالیستی» خوانده بود مباینت داشت و مخالفتش باکتریل نیروهای مسلح افغان توسط شوروی و سرکوبی بیرحمانه‌ی پیروان جناح پرچم که به لحاظ عقیدتی بیشتر با حزب کمونیست شوروی همسویی داشت متجلی بود. سرپیچی امین باناتوانی اش در فیصله دادن به وضعیت وخیم داخلی افغانستان بیش از پیش غیرقابل تحمل شد.

با این حال یک قرینه‌ی عمدۀ وجود دارد که رژیم مارکسیستی از این موضع اسلام غیرکمونیست خود دور می‌شد که معمولاً "مسئله‌ی بلوچستان را با مسئله‌ی پشتونستان در می‌آمیختند و آنها به عنوان مسئله‌ی ملی واحدی همیشه با هم مطرح می‌کردند تا در گنجاندن بلوچستان در طرح

24. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 146.

افغانستان بزرگ دستشان باز باشد. رژیم نخست طبق اعتقاد مارکسیست-لنینیستی در خصوص «مسئلهٔ ملی»، بلوج‌ها را ملیت جداگانه‌ای می‌شناخت. موضع کابل در خصوص حق تعیین سرنوشت اما مبهم بود، از این نظر که معلوم نبود فقط به معنی خود اختاری است یا شامل حق جدابی هم می‌شود. اگر کابل می‌خواست آن را به طور وسیعی تفسیر کند تا هر دو جنبه را شامل شود، علناً ادعای خود بر بلوجستان را نفی می‌کرد. این امر هم چنین توجه بلوج‌های ایرانی و پاکستانی را بیش از همیشه از نظر سیاسی به افغانستان جلب می‌کرد.

اما از آنجایی که سیاست افغانستان در مورد "ملیت‌ها" آشکارا طبق الگوی اتحاد شوروی بود می‌توان تصور کرد که تفسیر کابل از حق تعیین سرنوشت این بود که بهر صورت باید در داخل افغانستان صورت می‌گرفت. این تز با موضعی که بیرک کارمل و جناحش، پرچم، در این مورد اتخاذ کردند و خواستار پیگیری حقوق بلوج و پشتو در پاکستان شدند اعتبار بیشتری یافت. این موضع با خط مشی اتحاد شوروی نیز بیشتر همخوانی داشت که چنان که در موضع احزاب کمونیست طرفدار مسکو در آن کشورها منعکس بود. عموماً "خواهان حل «مسئلهٔ ملیت‌ها» در ایران و پاکستان بود. این امر را در اوآخر فوریهٔ ۱۹۸۰ خود بیرک کارمل نیز علناً تأیید کرد. او اظهار داشت:

مسئلهٔ ملی اقوام پشتو و بلوج در پاکستان کاملاً مربوط به خود آنهاست. اگر پشتوها و بلوج‌ها یا سنتی‌ها از رژیم خود راضی نیستند حق دارند هر کاری که می‌خواهند انجام دهند، هم‌چنین کاملاً بدیهی است که ما به سبب تاریخی مشترکی که ما را به هم پیوند می‌دهد احساسات گرم برادرانه‌ای نسبت به پشتوها و بلوج‌ها داریم، اما مسائل آنها به خودشان مربوط است.<sup>۲۵</sup>

اهمیت آن موضع این است که علناً "ادعای ارضی دیرین افغانستان بر بلوچستان را تغییر داد و بدین سان اشتیاق کابل به سازش با همسایه‌اش در خصوص مسئله‌ی بلوچ و بلوچستان را آشکار ساخت. هم‌چنین به طور ضمنی به آمادگی رژیم کمونیستی به پذیرش خط دوراند به عنوان مرز بین‌المللی افغانستان و پاکستان اشاره دارد.

### ارتباط با عراق و جهان عرب

چنان که در فصل ۴ دیدیم، مسئله‌ی بلوچ با پشتیبانی عراق از جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان در برابر رژیم شاه در طی ۱۹۶۸-۷۵ بعدین‌المللی یافت. پیش از تحلیل این جنبه‌ی مسئله، باید خاطرنشان کرد که مناسبات عرب و بلوچ پدیده‌ی تازه‌ای نیست و سابقه‌اش به پیش از گسترش ملی‌گرایی نوین و ظهور کشورهای امروزی می‌رسد. به لحاظ تاریخی، پیش از پیشروی استعمار و تقسیم بلوچستان، بلوچ‌ها همواره علاقه‌ی سیاسی نزدیکی با شبه جزیره عربستان داشتند، تا، چنان که در فصل ۱ توضیح داده شد، استقلال خود را در برابر فشار دائم شاهنشاهی ایران حفظ کنند. بلوچستان از نظر جغرافیایی با تنگه‌ی باریک هرمز و خلیج عمان از شبه جزیره‌ی عربستان جدا شده است. این مجاورت جغرافیایی به رفت و آمد دائمی مردم – و همراه آنان کالاها و افکار و ارزش‌ها – بین دو ناحیه انجامیده است. در نتیجه امروز جمعیتی بیش از ۳۵۰۰۰ بلوچ در کشورهای عربی خلیج فارس زندگی و کار می‌کنند.<sup>۲۶</sup> و بلوچ‌ها تقریباً ۵ درصد جمعیت هریک از کشورهای خلیج فارس را تشکیل می‌دهند. در عمان آنان بزرگترین اقلیت‌اند و تقریباً ۴۰ درصد نیروهای مسلح و ۲۰ درصد جمعیت آن را شامل می‌شوند. عمان هم‌چنین بخشی از ساحل بلوچ را تا

26. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 178.

اواخر ۱۹۵۰ در کنترل داشت تا آن که آن را به پاکستان فروخت. به علاوه بلوچ‌ها و اعراب خلیج وجه مشترکی مذهبی دارند که مذهب تسنن از دین اسلام است و سازمان‌های قبیله‌ای-اجتماعی مشابهی نیز دارند.

با این حال در دوران معاصر توجه اعراب به مسئله‌ی بلوچ عمدتاً نقش رقابت استراتژیک کلی آنان با ایران را برای کسب سلطه در ناحیه‌ی خلیج فارس به خود گرفته است. همین‌طور، پشتیبانی آنان عمدتاً به طور مستقیم متوجه بلوچ‌های ایران شده است. رژیم‌های ناسیونالیست عرب در مصر، سوریه و عراق با آغاز جنگ سرد ایران و عرب در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ نخستین دولت‌هایی بودند که مسئله‌ی بلوچستان را همراه با مسئله‌ی "عربستان" – یعنی استان عرب زبان ایران موسوم به خوزستان – مطرح و بدین‌سان موضوع تاریخی یگانگی قومی بلوچ‌ها با اعراب را احیا کردند. این سه دولت عربی و نیز سازمان آزادیبخش فلسطین، خشمگین از طرفداری شاه از غرب و عضویتش در سنتو، شناسایی بالفعل اسرائیل و ادعایش بر بحرین، به درجات مختلف به پشتیبانی سیاسی و تبلیغاتی از جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان پرداختند و به این وسیله در دهه‌ی ۱۹۶۰ با رژیم او مقابله به مثل کردند.

جز عراق، سایر دولت‌های عربی اما با معضل عمداتی در مناسبات‌شان با بلوچ‌ها رویارو بوده‌اند. از یک سو، این کشورها از لحاظ سیاسی به مصلحت دیده‌اند که به همدلی و پشتیبانی از جنبش بلوچ در برابر رقیب بزرگ‌شان ایران پردازنند. از سوی دیگر مناسبات بسیار نزدیک و دوستانه‌ای با پاکستان دارند. که همچون ایران، جنبش بلوچ و میلش به بلوچستان بزرگ را تهدیدی به تمامیت ارضی خود تلقی می‌کند. در نتیجه، این کشورها مایل نبوده‌اند در مسئله‌ی "بلوچستان بزرگ" درگیر شوند تا به این وسیله موجبات ناراحتی پاکستان را که دوست آنهاست فراهم نیاورند. مثلاً "سوریه جمعه‌خان، رهبر جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان را در

۱۹۶۴- نماینده‌ی "حکومت ایالت بلوچستان در تبعید" شناخت و سپس بر اثر فشار پاکستان از دمشق تبعید شد.<sup>۲۷</sup>

برخلاف دیگر کشورهای عربی، توجه شدید عراق به تحت نظر گرفتن طرح‌های ایران برای کسب سیطره‌ی سیاسی و نظامی در منطقه‌ی خلیج فارس عامل اصلی در پشتیبانی وی از جنبش بلوچ هم در برابر رژیم فعلی ایران و هم رژیم سابق شاه بوده است. اهداف بغداد از این لحاظ به ستوه آوردن رقیش در تهران از لحاظ سیاسی و کاستن از فشار نظامی ایران بر عراق به وسیله‌ی منحرف کردن بخشی از نیروهای وی به بلوچستان و جبهه‌ی شرقی ایران بود. همین طور، ناسیونالیست‌های به ستوه آمده‌ی بلوچ، به نیت پافشاری بر دعوی خود مختاری یا حق تعیین سرنوشت، به پشتیبانی عراق تکیه کرده بودند تا مگر آرمان خود را پیش بزنند. چنان که عموماً در مورد همه‌ی جنبش‌های ملی چنین است و زمانی که همه‌ی راه‌ها را برای احراق حق و دعاوی خود بسته بیستند به کمک‌های خارجی روی می‌آورند. پشتیبانی عراق از جنبش بلوچ اما با تغییر چگونگی روابطش با ایران خصوصاً و موازنه‌ی کلی ایران و اعراب عموماً، افت و خیز داشته است. هرگاه مناسباتش با ایران تیره بود، توجه‌اش به این مسئله جلب شده است. بر عکس، زمانی که روابط دو کشور بهبود یافته است، بغداد نیز روابطش با ناسیونالیست‌های بلوچ را تقلیل یا پایان داده است. مثلاً، رژیم بعث عراق فعالانه از جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان در برابر رژیم شاه حمایت کرد، تجهیزات نظامی در اختیارش گذاشت، تأسیسات و تسهیلات آموزشی و امکان دسترسی به رادیو بغداد برای پخش برنامه به زبان بلوچی در دوران ۱۹۶۸-۷۵ را برایش فراهم کرد. در آن دوره اقدامات عراق عمدتاً به سبب مجادله‌ی ارضی اش با ایران بر سر شط العرب، حمایت تهران از

27. Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, pp. 106-7; see, also, "Arab Support for Baluchistan," *Foreign Report*, 14 Feb., 1973. p. 5.

شورشیان گُرد در عراق و تصرف سه جزیره‌ی مورد ادعای اعراب در خلیج فارس توسط ایران در ۱۹۷۱ بود. بر عکس، با بهبود روابط دوکشور پس از رفع اختلافات و امضای قرارداد الجزیره، عراق پشتیبانی از جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان را متوقف کرد.

اما با تیره شدن روابط دوکشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران چهار سال بعد، عراق یکبار دیگر حمایت از بلوچ‌ها و دیگر اقلیت‌های ملی غیرپارسی را عمدتاً چون وسیله‌ای برای مقابله با کوشش‌های رژیم سرسخت جدید ایران برای برانگیختن شیعیان عراق بر ضد حکومت غیرمذهبی تحت تسلط سنی‌ها در عراق از سرگرفت. اما این بار دست بالا را گرفت و به کرات از تهران خواست که نه فقط به بلوچ‌ها و اعراب که به کردها نیز خود مختاری بدهد. در اکتبر ۱۹۷۹، مثلاً، عبدالحسین مسلم حسن، سفیر عراق در لبنان در روزنامه‌ی مهم النهار، که از آن برای اعلام نظر کشور متبع‌عش استفاده می‌کرد، از کمک بغداد به بلوچ‌ها، اعراب و کردها در کسب خود مختاری در ایران سخن گفت.<sup>۲۸</sup> در اینجا باید اشاره کرد که عراق قبلاً در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ اندکی خود مختاری ظاهربه کردهای خود داده بود. به لحاظ مقایسه، اگر چه حرکت عراق مسلماً "جوابگوی همه مطالبات کردها نبود، نخستین بار بود که یک کشور خاورمیانه چنین گامی در رعایت حقوق اقلیت‌های خود برمی‌داشت. تا کنون ترکیه و ایران حتی همین قدم ناچیز ظاهربه رانیز در حق اقلیت‌های کرد خود برنداشته بودند.

پشتیبانی بغداد از بلوچ‌ها و دیگر اقلیت‌های ملی در ایران پس از شروع جنگ ایران و عراق در اوایل ۱۹۸۰ شدت‌گرفت. با توجه به چیرگی عراق در مرحله‌ی اول جنگ، بغداد اعلام کرد که خود مختاری برای گروه‌های یادشده یکی از شروط اصلی او برای شروع مذاکرات صلح با ایران و بیرون کشیدن نیروهایش از خاک ایران است که در نخستین ماه‌های جنگ

28. *Washington Post*, 1 Nov., 1979, 9. A29.

تسخیر شده بود. پس از آن که اوضاع جنگ به ضرر عراق تغییر یافت، بغداد وضع را کم اهمیت جلوه داد اما به نظر می‌رسد که کمک نظامی به شورشیان بلوچ را به نحو نمایانی افزایش داد تا شمار بیشتری از نیروهای ایران را از جبهه‌ی جنگ به خاک بلوچستان منحرف سازد.

علاوه بر عراق، نیروهای محافظه‌کار در جهان عرب نیز پس از انقلاب ایران برای نخستین بار توجه چشمگیری به جنبش بلوچ‌ها نشان دادند در حالی که پیش از انقلاب تنها اعراب ناسیونالیست و نیروهای رادیکال چنین می‌کردند. همان طور که نیروهای اخیر به خاطر خصوصت با رژیم شاه به طرفداری از آرمان بلوچ‌ها پرداخته بودند، توجه اعراب محافظه‌کار نیز، بخصوص در ناحیه‌ی خلیج فارس به این مسئله، با انگیزه‌ی ترس از رژیم اسلامی ایران و تهدیدش در صدور انقلاب بنیادگرای خود به کشورهای هم‌جوار در خلیج فارس، از سرگرفتن دعاوی ایران بر بحرین، و تحریک جمعیت کثیر شیعه در آن کشورها صورت می‌گرفت. به رغم این توجه عمومی به خواست بلوچ‌ها و هم‌دلی با آن در کشورهای عربی خلیج فارس، سردمداران آن کشورها تاکنون موضع دوپهلویی در قبال آن جنبش اتخاذ کرده بودند. اما اگر تنشهای موجود بین دولت‌های تحت سلطه‌ی سنی‌ها و حکومت شیعه‌ی ایران به صورت خصوصت علنی بروز می‌کرد، آنان احتمالاً از سرمشق عراق پیروی می‌کردند و به پشتیبانی از بلوچ‌ها می‌پرداختند.

دیگر حادثه‌ی مهم که موجب برانگیختن توجه بیشتر به مسئله‌ی بلوچ و بلوچستان در بین دولت‌های محافظه‌کار بخصوص در منطقه‌ی عربی خلیج فارس شد، اشغال افغانستان توسط شوروی در ۱۹۷۹ بود. با توجه به مجاورت بلوچستان با شبه‌جزیره‌ی عربستان، دولت‌های عربی خلیج فارس می‌ترسیدند که هرگونه حرکت مستقیم شوروی در آن مسیر یا بهره‌برداری اش از ناسیونالیسم بلوچ برای ایجاد دولت بلوچستان

مارکسیست امنیت آنان را جدا "به خطر اندازد. در نتیجه، اعراب تمایل بیشتری نشان داده‌اند که با حیای سابقه‌ی تاریخی اصیلت عربی قوم بلوچ، جنبش بلوچ را بخشی از جنبش اعراب بدانند. مثلاً" ریاض نجیب‌الریس، مفسر بانفوذ هفته‌نامه‌ی المستقبل برای جلوگیری از در غلتیدن ناسیونالیست‌های بلوچ به دامن شوروی از کشورهای عربی خواست که حمایت خود را وقف "ملت مستقل بلوچ" کنند:

نخست، به این سبب که جنبش بلوچ جنبش عربی است، تاریخ عربی آنان به قرن‌های پیش بر می‌گردد و شرح آن چندین جلد کتاب می‌شود. دوم این که، اگر اعراب از جنبش بلوچ پشتیانی نکنند کاملاً "تحت نفوذ شوروی در خواهد آمد و به جای آن که یک ملت جدید عرب داشته باشیم یک ملت مارکسیستی کمونیست به وجود می‌آید. به این ترتیب اعراب دیگر فرصت آن را نخواهند داشت که بر میراث عربی بلوچ‌ها تأکید ورزند.<sup>۲۹</sup>

نویسنده با ذکر خطر ایران برای دولت‌های عربی خلیج فارس و حرکت شوروی به سوی تنگه‌ی هرمز، می‌افزاید که «تشکیل یک دولت بلوچ موجب تحکیم امنیت نظام‌های سیاسی در منطقه خلیج خواهد شد». و این که «با یاری دادن به رهبران بلوچ، دولت‌های عربی منطقه خلیج از این منطقه در برابر ایران و توسعه‌طلبی آسیا حراست خواهند کرد». او هم چنین خاطرنشان ساخت که ایجاد «ملت عربی» برای اعراب مهم‌تر از حفظ کردن پاکستان است که «کشور اسلامی قبلًا» تقسیم شده‌ای تحت فرمان رهبران نظامی است و در بی ثباتی سیاسی به سر می‌برد.<sup>۳۰</sup>

نشانه‌ی عمدی دیگری از افزایش توجه اعراب به مسئله‌ی بلوچ

۲۹. ریاض نجیب‌الریس، «تحریضاً علىعروبة بشوشستان»، المستقبل (۱۲ فوریه ۱۹۸۰)، ص ۱۰، به نقل از: Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 121.

30. Ibid., as quoted in: Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 121.

ظهور اثری چند جلدی تحت عنوان «بلوشیستان: دیارالعرب» نوشته‌ی عجلی‌الحکمی نویسنده‌ی عراقی بود که در ۱۹۷۹ در بحرین منتشر یافت. این اثر عمده‌تا "شرح مفصل تاریخی شواهدی است که قبلًا" بسیاری از مورخان دیگر از جمله چند بلوچ، در تأیید اصلیت عربی بلوچ و نیز اعتقاد به این که بلوچستان سرزمین عربی است، ذکر کرده بودند. الحکمی با توصل به بلوچ‌ها برای احیای زبان عربی اجداد خود و «احیای روحیه‌ی عربی»، همچون الریس نگرش‌های پان عربی را مهم‌تر از مناسبات اعراب با پاکستان اسلامی می‌داند و بدین‌سان از بلوچ‌ها می‌خواهد که مبارزه برای «وحدت بلوچستان ایران و پاکستان» را بارواج دادن «زبان عرب مشترک‌شان» ادامه دهند.<sup>۳۱</sup>

البته، این خیزش ناسیونالیسم عربی و توجه فزاینده‌اش به جنبش بلوچ‌ها پاسخ مستقیمی به انقلاب بنیادگرای اسلامی ایران از یک سو و ترس از نفوذ مارکسیسم افغانستان تحت حمایت شوروی در بلوچستان از سوی دیگر بود. به این ترتیب، این تهدیدها برای اعراب خلیج فارس هرچه شدت می‌یافتد، احتمال این که همسوئی گستردگی اعراب با جنبش بلوچ به صورت سیاست فعال حمایت درآید نیز بیشتر می‌شد؛ پیشامدی که مسلمماً به این مسئله ضرورت جدیدی در سطح خاورمیانه می‌داد. چنین وضعی محتملاً پیش می‌آمد اگر مثلاً "جنگ ایران و عراق دامنه‌دارتر می‌شد و دولت‌های عرب محافظه کار خلیج فارس را نیز فرامی‌گرفت. رسانه‌های گروهی تحت کنترل دولت در ایران پیش از این عمان، اردن، عربستان سعودی و مصر را به پشتیبانی از شورشیان بلوچ متهم می‌کردند. تا جایی که به ناسیونالیست‌های بلوچ ارتباط دارد، آنان تازمانی که درخواست‌شان برای خودمختاری یا حق تعیین سرنوشت در ایران و پاکستان نادیده می‌ماند در صدد کمک‌گرفتن از

31. al-Hakkami, p. 35, as translated and quoted in: Harrison, *In Afghanistan's Shadow*, p. 122.

اعراب بر خواهند آمد. سرانجام این که باید گفت تلاش بلوچ‌ها برای کسب خود مختاری یا تعیین سرنوشت مسلماً با یا بدون حمایت خارجی ادامه خواهد یافت.

### نتیجه

برای نتیجه‌گیری باید خاطرنشان کرد که در گیری بلوچ‌ها با ایران و پاکستان بر سر مسئله‌ی حکومت بر خود همواره در تعیین نگرش و رفتار جنبش آنان در قبال متحдан مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی به صورت متغیری دائمی عمل کرده است. از این نظر، اگر چه جنبش بلوچ‌ها عاملی غیر دولتی است، الگوی رفتارش در قبال این معادلات سیاسی آشکارا شبیه رفتار بازیگران دولتی در صحنه‌ی سیاسی است.

در مقام توضیح مدعای خود گفتنی است که در طی پیمان آمریکا-ایران-پاکستان در سنتو (۱۹۵۹-۱۹۷۹) ناسیونالیست‌های بلوچ به شدت از آن انتقاد می‌کردند. هم حزب ملی عوامی در پاکستان و هم جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان در ایران مخالف کمک سیاسی و نظامی برای این دو کشور بودند زیرا می‌ترسیدند که چنین کمکی موجب تقویت بیشتر دو کشور در سرکوبی مبارزه‌ی بلوچ‌ها برای حکومت بر خود گردد. البته سنتو، این پیمان نظامی بر ساخته‌ی آمریکا در راستای استراتژی جهانی وی در جهت کنترل توسعه‌ی شوروی در منطقه طراحی شده بود و بدین صورت فی نفسه ضدیت مستقیم با جنبش ملی بلوچ نداشت، اما در عمل همین کارکرد را پیدا می‌کرد زیرا سلاح‌هایی که آمریکا تأمین می‌کرد، توسط ایران و پاکستان مرتبأ برای سرکوبی جنبش بلوچ‌ها در هر دو کشور به کار گرفته می‌شد. از این لحاظ، نمایان‌ترین نمونه، استفاده‌ی رژیم شاه از سلاح‌های پیچیده‌ی ساخت آمریکا بر ضد شورشیان جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان در بلوچستان ایران در طی دوره‌ی ۱۹۶۸-۷۵ و هم چنین بر ضد شورشیان بلوچ در پاکستان از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ بود.

در نتیجه موضع خارجی بلوچ‌ها با موضع سه کشور یادشده متباین بود. مثلاً بیزنجو، رهبر بلوچ حزب ملی عوامی، از «سیستم امنیتی مشترک برای آسیا» طرفداری کرد که تحت حمایت شوروی قرار داشت و برژنف در ۱۹۶۹ مطرح کرد تا چین، متعدد نزدیک پاکستان را منزولی سازد و هم چنین پیمان سنتو و پیمان سیتو را متزلزل کند، در حالی که پاکستان این طرح را رد کرد. همین طور، ناسیونالیست‌های بلوچ سیاست غیرمعهد افغانستان و نیز ادعاییش بر پشتونستان در برابر پاکستان را تأیید می‌کردند. هم چنین هوادار رژیم‌های ناسیونالیست عرب در «مبازه با امپریالیسم، استعمار و صهیونیسم» بودند. این شعارها عمدتاً بر ضد غرب داده می‌شد. جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان نیز از عراق در دعاوی ارضی اش در برابر ایران حمایت می‌کرد. نیز ناسیونالیست‌های بلوچ احساسات پرشوری نسبت به هندوستان غیرمعهد نشان می‌دادند که عمدتاً به سبب خصوصیتش با پاکستان، به طور سنتی با بلوچ‌ها و آرمان‌شان همسوی و همدردی داشت.

بنابراین، موضع ضد سنتو جنبش بلوچ آشکارا با چیزی همسو بود که می‌توان محور بغداد-کابل-دھلی نو نامید که هر سه در عرصه‌ی مسایل بین‌المللی بیشتر به مسکو نزدیک بود تا واشنگتن؛ ولو این که اعضای آن خود را غیر معهد می‌خوانندند. هر سه کشور به دلایل مختلف با محور تهران-اسلام‌آباد-واشنگتن به مرکزیت سنتو مخالف بودند. با این حال، در این الگوی اتحاد، دو ابرقدرت مستقیماً "با مسئله‌ی بلوچ درگیر نبودند، هر چند که سیاست‌هاشان آشکارا بر جنبش، به خصوص بر موضع‌گیری خارجی و دیدگاهش، اثر می‌گذاشت. این همه اما با حوادث سال ۱۹۷۹ در ایران و افغانستان به نحو نمایانی دگرگون گشت.

وقوع انقلاب ایران و اشغال افغانستان توسط شوروی در ۱۹۷۹ دو رویداد تاریخی اند که نه تنها معادلات سیاسی و نظامی پس از جنگ جهانی دوم در منطقه را به طور چشمگیری در هم ریختند، بلکه مسئله‌ی بلوچ و بلوچستان را نیز در معرض توجه دو ابرقدرت قرار دادند.



## فصل ۹

### بلوچ‌ها و جنگ سرده

با توجه به پیوندهای نزدیک بین معادلات سیاسی منطقه‌ای در خاورمیانه و جنوب غرب آسیا که در فصل پیشین ذکر شد و موازنۀ بین‌المللی قدرت، دوابر قدرت و سیاست‌های شان بر جنبش ملی بلوچ، هرچند اکثراً غیر مستقیم، از طریق مناسبات شان با دولت‌های درگیر منطقه بر آن مسئله اثر گذاشت. به علاوه، اهمیت استراتژیک بلوچستان هم‌چنین برای دو ابرقدرت در حیطه‌ی رقابت شان در جنوب غربی آسیا مستقیماً مطرح بود چنان‌که در رقابت انگلیس و روسیه برای کنترل آسیای مرکزی در قرن نوزدهم چنین بود. این فصل نخست با تحلیل کوتاهی درباره‌ی این که چگونه مسئله‌ی بلوچستان به عنوان میراث "بازی بزرگ" انگلیس و روسیه در آسیای مرکزی در قرن نوزدهم به این دوابر قدرت به ارث رسید آغاز می‌شود و سپس شدت گرفتن توجه شان به مسئله پس از جنگ جهانی دوم را به ترتیب زمانی پی‌می‌گیرد.

مسئله‌ی بلوچستان و «بازی بزرگ» انگلیس و روسیه کل مسئله‌ی بلوچستان و تقسیم آن به گونه‌ای که امروز می‌بینیم، در رقابت انگلیس و روس در قرن نوزدهم برای کنترل آسیای مرکزی ریشه دارد. این رقابت بر سر قدرت بزرگ که مورخان آن را "بازی بزرگ" می‌نامند، بلوچستان را تحت سیطره‌ی بریتانیا درآورد تا به صورت پایگاه مقدم آن کشور برای امن ساختن ایران و افغانستان به عنوان کشورهای میانگیر درآید و انگلیس به وسیله‌ی آن کشورها بتواند از پیش روی بیشتر روسیه به سوی امپراتوری هند بریتانیا و آب‌های گرم اقیانوس هند و خلیج فارس جلوگیری کند. در این محدوده‌ی استراتژیک تقسیم بلوچستان به پشتیبانی بریتانیا طراحی شد تا کشورهای میانگیر یا حائل یعنی ایران و افغانستان را با دادن بخش غربی به اولی و بخش کوچکتر شمالی به دومی، به ترتیب در ۱۸۷۲ و ۱۸۹۴، تقویت کند و بخش بزرگتر شرقی را تحت کنترل امپراتوری هند بریتانیا نگه دارد.

اما حتی با اجرا شدن این نقشه نیز ناظران رقابت انگلیس و روس در آسیای مرکزی در قرن نوزدهم معتقد نبودند که مسئله‌ی بلوچستان، ایران و افغانستان برای همیشه حل شده است. به جای آن پیش بینی می‌کردند که "بازی بزرگ" به نتیجه‌ی منطقی خود منجر خواهد شد، یعنی به پیروزی نهایی یک قدرت بزرگ بر دیگری خواهد انجامید. مثلاً "هنری بیلو، مورخ و مأمور انگلیسی در ۱۸۷۲ پیش بینی کرد که:

منطقه‌ی واقع بین متصرفات روس در آسیای مرکزی و امپراتوری بریتانیا در هندوستان یعنی ایران، افغانستان و بلوچستان اکنون حائلی است که این دو گونه تمدن را از هم جدا می‌کند. همیشه این گونه نمی‌تواند بود. این منطقه دیر یا زود

جذب یکی از این دو می‌شود.<sup>۱</sup>

البته سخن بیلو نه پیشگویی سیاسی، که توضیح رقابت بین دو قدرت بزرگ بر مبنای منطق سیاست زور بود که در حوادثی که از دیر باز در آنجا رخ می‌داد جلوه‌گر بود. مثلاً "با توافق انگلیس و روس برای تقسیم ایران به سه بخش در ۱۹۰۷، بلوچستان غربی یکبار دیگر حوزه‌ی نفوذ بریتانیا گردید که با یک کمربند باریک حائل در مرکز ایران از حوزه‌ی نفوذ روسیه در شمال جدا می‌شد. با این حال بریتانیا پس از وقوع انقلاب بلشویکی روسیه در ۱۹۱۷ سیاست خود در خصوص بلوچستان را تغییر داد. از آن پس به منظور مهار کردن گسترش انقلاب اکثر به ایران کمک کرد که در ۱۹۲۸ بلوچستان را ضمیمه‌ی خود کند تا این کشور به عنوان مانعی در برابر توسعه‌ی شوروی به سمت جنوب تقویت گردد. همین نیت در ۱۹۴۸ به انصمام بلوچستان شرقی به پاکستان انجامید. قدرت تبیینی الگوی سیاست زور که تئوری "بازی بزرگ" بر آن استوار است، هر چه بود، از لحاظ تاریخی خواسته‌های اقوام محلی و ملت‌های کوچکی را که در این رقابت قدرت‌های بزرگ گرفتار شده بودند نادیده گرفت. بدین‌سان، بلوچ‌ها و وطن‌شان برخلاف خواسته‌ی آنان بین سه کشور تقسیم شد تا یک قدرت بزرگ را قادر سازد که موضع استراتژیک خود را در برابر قدرت بزرگ دیگر تقویت کند. این تقسیم تحمیلی هر دم موجب بروزناسیونالیسم بلوچ و حس وحدت طلبی در بین بلوچ‌ها بوده و بدینگونه آنان را به درگیری با دولت‌های ذیدخلی و اداشته است که می‌خواهند وضع موجود بازمانده از دوران استیلای قدرت‌های بزرگ را حفظ کنند. همین تحمیلی بودن تقسیم است که علت اصلی درگیری بین بلوچ‌ها و دولت‌هایی است که سرزمین‌شان ضمیمه‌ی آنها شده است.

1. Bellew, p. 3.

### بلوچستان و رقابت ابرقدرت‌ها

با پیرون رفتن قدرت‌های بزرگ از صحنه و از سرگیری نقش آنان توسط دو ابرقدرت پس از جنگ جهانی دوم، مسئله‌ی بلوچستان خود به خود تغییر مسیر داد و وارد دستور کار رقابت جدید بین آمریکا و شوروی در جنوب غربی آسیا شد. حتی پیش از خاتمه‌ی جنگ، بلوچستان صحنه‌ی رقابت بین نیروهای متفقین شده بود که در اوایل ۱۹۴۱ ایران را اشغال کردند. از همان نوامبر ۱۹۴۳، شرکت نفتی آمریکایی استاندارد واکیوم اویل به کسب امتیازات نفتی در بلوچستان ایران علاقه نشان داد. در آن زمان دو هیئت نمایندگی انگلیسی قبلاً<sup>۲</sup> به ایران آمد و برای کسب امتیازات مشابهی در بلوچستان مذاکره کرده بودند. با اینهمه، سهیلی نخست وزیر ایران می‌خواست "امتیاز به آمریکا داده شود" و بنابراین در اوایل سال ۱۹۴۳ آمریکا را ترغیب کرد که در اسرع وقت ممکن نمایندگان شرکتهای نفتی را به ایران گسیل دارد.<sup>۳</sup>

هم‌چنین، وقتی شرکت بریتانیایی رویال داچ شل و استاندارد واکیوم اویل کمپانی آمریکایی رسماً<sup>۴</sup> پیشنهادهای خود را در زمستان ۱۹۴۴ تسلیم کردند، دولت ایران یکبار دیگر خواست که شرکت‌های نفتی آمریکایی وارد ایران شوند زیرا می‌ترسید دادن امتیاز به بریتانیا کل "ساحل جنوبی ایران را مشمول امتیازات بریتانیا" قرار دهد.<sup>۳</sup>

در بهار ۱۹۴۴ شرکت آمریکایی دیگری به نام سینکلر اویل کمپانی وارد عرصه‌ی امتیازات نفتی در بلوچستان شد. گروه سینکلر با دعوی این که گروه استاندارد پیوند نزدیکی با شرکت بریتانیایی شل دارد، کوشید پیشنهاد

2. *Foreign Relations of the U.S., 1943. Diplomatic Papers*, vol. 4. *The Near East and Africa*. (Washington, D.C. Government Printing Office, 1965), pp. 627-28.

3. *Foreign Relations of the U.S. 1944. Diplomatic Paper*, vol. 5. *The Near East, Southeast Asia, and Africa*. (Washington, D.C., Government Printing Office, 1965) pp. 627-28.

خود را به کرسی بنشاند. وزارت کشور آمریکا با حمایت کردن از هر دو شرکت موضع بیطرف اتخاذ کرد و در عین حال بین منافع آنان و دولت آمریکا تمایز قائل شد. با وجود این، وقتی مذاکرات واگذاری امتیاز نفت در اوت ۱۹۴۴ برگزار شد، مقامات آمریکایی در تهران اعلام کردند که هر دو شرکت آمریکایی باید نمایندگانی از عالی ترین سطح اجرایی معرفی کنند زیرا آمریکا «اطلاع موثق دارد که کابینه یکی از پیشنهادها را خواهد پذیرفت و برای تصویب در اول سپتامبر به مجلس تقدیم خواهد کرد».<sup>۴</sup>

با توجه به حکومت استعماری بریتانیا در بلوچستان شرقی در آن زمان، دولت ایران می ترسید که دادن امتیاز نفتی به بریتانیا در بلوچستان ایران توجه و علاقه‌ی آن کشور را به بلوچستان غربی یکبار دیگر برانگیزد و به این سبب می کوشید شرکت‌های نفتی آمریکایی وارد بلوچستان شوند تا از نفوذ بریتانیا در آنجا جلوگیری کنند. علاوه بر این، مقامات ایرانی هم چنین امیدوار بودند که درگیر کردن آمریکاییان در بلوچستان به تسهیل عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی از جنوب ایران، از جمله بلوچستان، پس از خاتمه‌ی جنگ کمک کنند. با اینهمه، درخواست امتیاز نفت در بلوچستان از سوی انگلیس و آمریکا منجر به درخواست مشابه اتحاد شوری در شمال ایران در ۱۹۴۴ شد و به این ترتیب سلسله حوادثی را به دنبال آورد که به ملی شدن شرکت نفت انگلیس و ایران توسط مصدق در ۱۹۵۱ انجامید.

روس‌ها نیز چون انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها در طول جنگ در بلوچستان ایران فعال بودند. در دوره‌ی ۱۹۴۵-۴۶، مقامات کنسولی روس در زابل با ایجاد روابطی با رهبران قبایل بلوچ، با مسافرت مکرر به نواحی عمده‌ی بلوچ در سراسر استان، با تبلیغات تفرقه‌انگیز روسی در منطقه، و با کوشش برای تأسیس شعبه‌ی حزب توده (حزب کمونیست ایران) در زابل

4. *Ibid.*, p. 452.

نقش فعالی در امور بلوچستان غربی ایفا می‌کردند.<sup>۵</sup> این فعالیت‌ها به نوبه‌ی خود آمریکا و بریتانیا را نسبت به نقشه‌های شوروی در بلوچستان نگران ساخت، بخصوص پس از آن که شوروی جمهوری‌های خودمختار مهاباد (در کردستان) و آذربایجان را در دوره‌ی ۱۹۴۳-۴۶ راه انداخت. عمدتاً همین هراس بود که بریتانیا را واداشت از جریان انضمام بلوچستان شرقی به پاکستان حمایت کند. به همان دلیل، خط مشی تقویت ایران و پاکستان به عنوان موانع عمدۀ در برابر توسعه‌طلبی شوروی در سمت جنوب اساس سیاست مهار از سوی آمریکا در جنوب غرب آسیا در طول جنگ سرد بود. پس از جنگ مسئله‌ی بلوچستان، نخست با حوادث دوران جنگ سرد وسیس با تنش زدایی، به ته صحته‌ی رقابت ابرقدرتها در جنوب غرب آسیا رانده شد، تا آن که با مداخله‌ی نظامی شوروی در افغانستان در ۱۹۷۹ دوباره ظاهر شد. اما حتی در طول این دوران وقفه نیز از اثرات رقابت آمریکا و شوروی مصون نبود. مثلاً "اتحاد سیاسی و نظامی آمریکا با ایران و پاکستان در سنتو و نیز تعهد وی در برابر هر دو کشور بر مبنای توافق‌های دوجانبه‌ای که با هر کدام در ۱۹۵۹ امضا شد، کوشش‌هایی بود که برای کمک به استراتژی جهانی آمریکا به منظور محدود کردن اتحاد شوروی طراحی شده بود. اما سیاست‌های آمریکا نیز به تقویت آن دو کشور در کوشش‌هاشان برای سرکوبی جنبش خود مختاری بلوچ‌ها انجامید، چنان‌که از استفاده‌ی آنان از سلاحهای تأمین شده توسط آمریکا بر ضد بلوچ‌ها به آن قصد آشکار است. از این نظرگویاترین نمونه، استقرار تسليحات پیچیده‌ی ساخت آمریکا توسط شاه در بلوچستان ایران عمدتاً "بر ضد سورشیان جبهه‌ی آزادیبخش بلوچستان در طول دوره‌ی ۱۹۶۸-۷۵ و بر ضد سورشیان بلوچ در پاکستان در دوره‌ی ۱۹۷۳-۷۷ بود.<sup>۶</sup>

5. Inayatullah Baluch, "Afghanistan-Pashtunistan-Baluchistan, pp. 2893-94.

6. برای بحثی در مورد واکنش منفی بلوچ در برابر کمک نظامی آمریکا به ایران و

علاوه بر این، آمریکا به قصد تقویت بیشتر اتحادش با ایران و پاکستان، موضع آشکارابی تفاوتی در قالب مسئله‌ی اقلیت‌های ملی در آن دو کشور ذاتخاذ کرد. برای نمونه خبرنگاری از هنری کسینجر، استاد دانشگاه هاروارد در آن زمان، طی دیدار رسمی اش از پاکستان از سوی پرزیدنت جان اف. کنندی در ۱۹۶۲، درباره‌ی شورش دامنه‌دار بلوچ‌ها در بلوچستان سؤال کرد. پاسخ او این بود که «من چیزی به نام مسئله‌ی بلوچستان نمی‌شناسم».⁷ – پاسخی تکبرآمیز که نشان دهنده‌ی نگرش کلی آمریکا به ملیت‌های کوچک و خواسته‌های آنان در مورد حکومت بر خود بود. آمریکا اما در بهره‌برداری از مسئله‌ی ملیت‌ها در خاورمیانه آنچا که منافعش اقتضا می‌کرد تردیدی نکرده است. مثلاً چنین بود حمایتش از قیام کردهای عراق به سرکردگی ملام مصطفی بارزانی در برابر رژیم بعضی عراق در دوره‌ی ۱۹۷۴-۷۵. این اقدام آمریکا به انگیزه‌ی قصد وی برای تنبیه رژیم بعضی ضد غربی به خاطر معاهده‌ی دوستی ۱۹۷۲ این کشور با اتحاد شوروی، حمایتش از ناسیونالیست‌های بلوچ در ایران، و مجادله‌ی ارضی و عقیدتی شدیدش با رژیم شاه که متعدد آمریکا بود صورت گرفت.

اتحاد شوروی، چون آمریکا، به مسئله‌ی ناسیونالیسم بلوچ در طول این مدت، لااقل به طور علنی، نه توجه مستقیم نشان داد و نه مستقیماً در آن دخالت کرد. این امر به رغم این نکته وجود داشت که چنان که پیشتر گفته شد، ایران و پاکستان همواره مظنون بودند که جنبش بلوچ از طریق دوستانش در کابل، بغداد و دهلی نو از مسکو کمک دریافت می‌کند. تردید شوروی در مداخله در جنبش بلوچ در طی سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ از

پاکستان، مثلاً، ر. ک.:

Jonathan Kwitny, *Endless Enemies; The Making Unfriendly World* (New York, 1984), pp. 199-204, 317-18.

7. Marvin Kalb and Bernard Kalb, *Kissinger* (Boston, 1974), pp. 63-64.

لحاظی به خاطر تطبیق دادن خود با سیاست اعلام شده‌ی همزیستی مسالمت آمیزش که عدم مداخله از اصول عمدی آن محسوب می‌شد و از لحاظی به خاطر تنش زدایی‌اش با غرب و از لحاظی نیز به سبب میلش به داشتن روابط خوب با ایران و پاکستان بود به این که رویه‌ی هواردی از غرب را تغییر دهند. بر عکس، اتحاد شوروی در مداخله در مسئله‌ی ملت‌ها در کشورهای همجوار در طی دوران جنگ سرد از خود تردیدی نشان نداد، چنان‌که در حمایت‌علنی اش از جمهوری کردهای مهاباد و جمهوری ترکان آذربایجان در ایران در دوره‌ی ۱۹۴۵-۴۶ جلوه‌گر بود.

علاوه بر این، جنبش بلوچ به رغم درگیری شدیدش با ایران و پاکستان، در هر دو کشور تحت تسلط نیروهای غیرکمونیست بود که در حزب ملی عوامی و جبهه‌ی آزادیبخش بلوچ به ترتیب در بلوچستان پاکستان و ایران نمایان بود. اگر چه هر دو سازمان ناسیونالیستی در موضع‌گیری خارجی خود به مسکونزدیک تر بودند تا به واشنگتن، اعتقاد غیرکمونیستی‌شان احتمالاً آنان را برای مسکو کمتر از آن چه در صورت دیگری می‌بود مطلوب و قابل اعتماد می‌ساخت.

اتحاد شوروی بر خلاف آمریکا همواره می‌کوشید "مدل ملت" اش را چه باگجاندن آن در بسته‌بندی مدرنیزاسیون به مقصد کشورهای در حال توسعه و چه از طریق احزاب کمونیست طرفدار مسکو در آن کشورها صادر کند. سیاست شوروی درباره‌ی ملت‌ها بر مبنای تعالیم لنین و استالین در خصوص ملت، خواهان «شناسایی رسمی حقوق اقلیت‌های ملی»، اعطای خودمختاری محلی و فرهنگی، و برخوردار ساختن آنان از مزایای صنعتی کردن سوسیالیستی بود. چین و عراق دو نمونه از کشورهای در حال توسعه بودند که از مدل شوروی پیروی کردند. اولی آن مدل را بلافاصله پس از پیروزی کمونیست‌های چینی در ۱۹۴۹ اجرا کرد حال آن که دومی هر چند کشوری غیرکمونیست بود در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ مدل مشابهی را

پذیرفت.<sup>۸</sup> همین طور، حزب توده‌ی طرفدار مسکو در ایران و همتایش در پاکستان، در کشورهای محل فعالیت خود با ساختن حق تعیین سرنوشت در این کشورها برای اقلیت‌های ملی و دعوت از آنان به پیوستن به دیگر نیروهای مترقبی به منظور برانداختن رژیم‌های تحت نفوذ امپریالیسم در تهران و اسلام‌آباد، مدل شوروی را تبلیغ می‌کردند.<sup>۹</sup>

به موازات رقابت فرایانده‌ی استراتژیک بین دو ابرقدرت در اقیانوس هند و خلیج فارس در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، مسئله‌ی بلوچستان و ناسیونالیسم بلوچ ظاهرا" نسبت به دو دهه قبل توجه بیشتری در محاسبات آنان به خود جلب کرده است. توجه فرایانده به این مسئله در آن زمان عمدتاً به خاطر اهمیت دمافرون استراتژیک بود که منطقه‌ی خلیج فارس به علت منابع نفتی اش و صدور آن از طریق تنگه‌ی هرمز یافته بود از یک سو و رقابت بر سر اقتدار دریایی بین آمریکا و شوروی در اقیانوس هند از سوی دیگر بود. موجب این رقابت تلاش برای تحصیل و به کارگیری پایگاه‌ها و تأسیسات دریایی توسط آمریکا – در جزیره‌ی دیه‌گوگارسیا، در عُمان، در بحرین – و توسط اتحاد جماهیر شوروی در عدن و شاخ آفریقا بود. این ملاحظات استراتژیک به نوبه‌ی خود موجب شد که اهمیت رئواسترatreیک بلوچستان به واسطه‌ی اشرافش بر نزدیک به ۱۰۰۰ مایل خط ساحلی در دریای عرب، ار جمله ساحل شرقی تنگه‌ی هرمز، که برای جریان نفت از خاورمیانه به سوی اقتصاد بازار چنان حیاتی انگاشته می‌شد، آشکار گردد. در نتیجه، تصادفی نبود که آمریکا در ساختن یکی از بزرگترین پایگاه‌های نظامی سه منظوره‌ی جهان در ساحل بلوچستان در چاه‌بهار که در اوایل

۸. ک. مقدمه‌ی منبع زیر:

W. O. MacCagg, Jr. and B. D. Silver (eds.), *Soviet Ethnic Frontier* (New York, 1979), p. xvi.

9. Sepehr Zabih, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley, 1966), pp. 180-183.

دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شد به ایران کمک کرد.

در واقع، اهمیت استراتژیک بلوچستان بود که باعث شد توجه آمریکا به مسئله‌ی ملی‌گرایی بلوچ‌ها و خطر مداخله‌ی اتحاد شوروی در آن در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ جلب شود. مقامات آمریکا در وزارت خارجه که نخست نگران تجزیه‌ی متحده خودشان پاکستان در ۱۹۷۱ و سپس حمایتی بودند که پس از آن عراق و افغانستان از ناسیونالیست‌های بلوچ می‌کردند که هر دو همچون هند مناسبات نزدیکی با اتحاد شوروی داشتند، هم‌فکری خود را در مورد نگرانی ایران و پاکستان از خطر «جدایی طلبی» بلوچ‌ها به طور نهانی به آنان ابلاغ کردند.<sup>۱۰</sup> علاوه بر این، در طی اجلاس وزیران پیمان سنتو در ژوئن ۱۹۷۲ و نیز در ژوئن ۱۹۷۳، مسئله‌ی بلوچ‌ها در صدر دستور کار وزرای خارجه‌ی ایران و پاکستان قرار داشت که از «فعالیت‌های اخلالگرانه» در منطقه‌ی خلیج فارس سخن می‌گفتند.<sup>۱۱</sup>

با این حال، ابر قدرت‌ها متعاقب کودتای مارکسیستی ۱۹۷۸ در افغانستان و انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ در ایران و بی‌ثباتی سیاسی آتی که این حوادث در منطقه ایجاد کرد، وادر شدند که توجهی بیش از گذشته به مسائل جنبش ملی بلوچ‌ها نشان دهند. به نظر نمی‌رسد این امر از نظر طراحان استراتژی در آمریکا دور مانده باشد که این رویدادها فرصت مناسبی برای شوروی فراهم می‌آوردن که برای افزایش نفوذ خود در خاورمیانه در مسئله‌ی ملیت‌ها در کشورهای هم‌جوار دخالت کند. شواهد فراوانی وجود داشت که نگرانی آمریکا را از این لحاظ بر می‌انگیخت، از جمله به کار گرفتن مدل ملیت‌شوری در افغانستان توسط رژیم مارکسیستی افغان، موافقت آن رژیم با پشتیبانی ستی کابل از بلوچ‌ها، و مهم‌تر از همه احیای فکر خودمختاری در میان ملیت‌های ایرانی از جمله بلوچ‌ها بلا فاصله پس از انقلاب. همین نگرانی بود که آمریکا را واداشت تعهد خود به حفظ تمامیت

ارضی ایران را به رغم موضع ضدآمریکایی رژیم جدید اسلامی در تهران بازها اعلام دارد. همین طور، استراتژیست‌های شوروی به احتمال بسیار استفاده از مسئله از ملیت‌ها در کشورهای هم‌جوار را چون حریبه‌ای بالقوه بر ضد موج بنیادگرایی اسلامی در مرزهای جنوبی خود در نظر آورده‌اند.

### مسئله‌ی بلوچ‌ها و اشغال افغانستان

#### توسط شوروی در ۱۹۷۹

مداخله‌ی نظامی شوروی در افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ مسئله‌ی بلوچستان و ناسیونالیسم بلوچ‌ها را مستقیماً وارد رقابت ابرقدرتها در منطقه کرد، چنان‌که در طی "بازی بزرگ" انگلیس و روس برای کنترل آسیای مرکزی در قرن نوزدهم چنین بود. اعم از این که این اقدام شوروی به قول برزنف به منظور حفظ یک رژیم مارکسیستی دوست بوده یا نبوده است، تغییر نمایانی در موازنه‌ی منطقه‌ای پس از جنگ دوم جهانی پدید آورد. به این معنی که موقعیت حائل افغانستان را ازین برد و آن کشور را به صورت پایگاه مقدم شوروی در خاورمیانه و جنوب غرب آسیا در آورد. این رویداد تا حدودی شبیه اشغال بلوچستان در قرن نوزدهم توسط بریتانیا بود که آن منطقه را چنان‌که گفتیم، به صورت پایگاه مقدم خود برای حفظ موقعیت حائل ایران و افغانستان درآورد. تنها تفاوت موجود این است که بلوچستان از آن پس استقلال خود را از دست داد، در حالی که افغانستان هنوز کشور مستقلی است. شوروی‌ها با ورود به افغانستان وارد بلوچستان هم شده بودند زیرا نواحی بلوچ‌نشین را نیز در آن کشور کنترل می‌کردند.

حرکت شوروی مباحثه‌ی تندی در غرب بر سر نقشه‌ی شوروی در بلوچستان و پاسخ واشنگتن به آن ایجاد کرد. در یک طرف این مباحثه «بیشینه‌نگرهای» بودند که اقدامات شوروی را بخشی از «نقشه‌ی اصلی» می‌دانستند که از پیش برای دست یافتن به آبهای گرم اقیانوس هند و کنترل

خلیج فارس طراحی شده بود و بنابراین تصرف بلوچستان را حرکت منطقی بعدی شوروی در آن جهت پیش‌بینی می‌کردند. «بیشینه نگرها» با اشاره به اشتیاق تاریخی روس‌ها به بنادر واقع در آب‌های گرم استدلال می‌کردند که اتحاد شوروی با ورود به افغانستان نخستین قدم را در باز کردن راه رویی به سوی دریا برداشته است و بنابراین برداشتن قدم دوم یعنی ورود به بلوچستان را پیش‌بینی می‌کردند.<sup>۱۲</sup>

«کمینه نگرها» در طرف دیگر در قبال این نظر، حرکت شوروی را لزوماً به معنی توسعه‌طلبی بیشتر شوروی به سمت جنوب نمی‌دانستند. مدافعان این نظر، همچون جرج کنان، اقدام شوروی را بیشتر حاصل نگرانی وی از بی ثباتی سیاسی ناشی از بنیادگرایی اسلامی در کشورهای همجوار در جنوب و خطر رخنه کردن آن به داخل خاک شوروی می‌دانستند.<sup>۱۳</sup> سلیگ هریسون نیز با رد کردن نظر «بیشینه نگر»، حرکت شوروی را ناشی از به قدرت رسیدن تصادفی یک رهبر کمونیست ملی، یعنی حفیظ‌الله امین دانسته است که مسکو او را تیتوی بالقوه‌ای می‌دید.<sup>۱۴</sup>

ارزش آکادمیک این دو مناظره‌ی سیاسی هر چه بود، هر دو بر نگرانی شدید غرب در مورد مسئله‌ی بلوچستان به عنوان یکی از

#### ۱۲. برای نمونه ر. ک.:

Richard Pipes, "Soviet Global Strategy," *Commentary*, April 1980, pp. 31-39.; Valenta, "The Soviet Invasion of Afghanistan, The Difficulty of Knowing Where To Kiri Stop," *Orbis* 24 (Summer 1980), 201-18; A. J. Noorani, "Soviet Ambitions in South Asia." *International Security* (Winter 1979), 31-39.

۱۳. ر. ک. شهادت کنان در برابر کمیته سنای آمریکا در مسائل روابط خارجی در ۲۷ فوریه ۱۹۸۰ در کتاب:

*U.S. Security Interest and Politics in Southwest Asia* (Washington, 1981), pp. 87-120.

14. Harrison, "Dateline Afghanistan, Exit Through Finland," *Foreign Policy* 41 (1980-81), 163-67.

محتمل ترین هدف‌های دست‌اندازی شوروی به خاورمیانه و آسیای جنوب غربی تأکید می‌کردند. این نه فقط به خاطر موقعیت استراتژیک آن بلکه به علت وجود یک جنبش ناسیونالیستی نیرومند بلوچ نیز می‌توانست برای کمک در پی‌گیری مطالبه‌ی خود مختاری اش به شوروی‌ها روى آورد. اسکات تامپسن، دانشیار حقوق بین‌الملل در مدرسه‌ی حقوق و دیپلماسی فلچر، در تحلیل رابطه‌ی نیروها در خلیج فارس اشاره می‌کند که «تصرف نظامی بلوچستان توسط شوروی، یعنی ناحیه‌ی استقلال طلب پاکستان واقع در بین افغانستان و اقیانوس هند» در مقایسه با پیشروی شوروی به سوی خلیج فارس از خاک ایران «چندان دشوار نبود». به محاسبه‌ی او، حمله‌ی شوروی به ایران تهدید مستقیمی برای منافع حیاتی غرب تلقی می‌شد که واشنگتن آشکارا بدان اشاره کرده بود. در عین حال، با توجه به تمرکز بخش اعظم نیروهای مسلح پاکستان در مرز شرقی اش مؤلف نتیجه می‌گیرد که شوروی‌ها شاید این را کم خطرتر می‌دانستند که «از طریق بلوچستان به سمت جنوب بروند»، که اگر مسکو تصمیم گرفته بود برای مقابله با حمایت پاکستان از «رزمندگان آزادی» افغان از «آلترناتیو بلوچ» استفاده کند، گزینه‌ی امیدبخش‌تری می‌بود.<sup>۱۵</sup>

با توجه به این دلمشغولی غرب، زیگنیو برژنسکی مشاور امنیت ملی پرزیدنت کارتر، بر قابلیت به کارگیری "دکترین کارتر"، که خلیج فارس را برای منافع غرب "حیاتی" می‌خواند، در بلوچستان در خصوص تعهد آمریکا به حفظ تمامیت ارضی پاکستان تأکید کرد.<sup>۱۶</sup> همین‌طور، دولت ریگان در تصویب یک کمک اقتصادی و نظامی ۲/۳ میلیارد دلاری برای

15. W. Scott Thompson, "The Persian Gulf and the Correlation of Forces" *International Security* 7 (Summer 1982), 176.

همچنین رجوع کنید به بحث او در مورد مفروضات مختلف «بیشینه‌نگرهای» و «کمینه‌نگرهای» در همان مقاله.

16. "Issues and Answers," American Broadcasting Company, 30 Dec., 1979.

پاکستان برای تقویت بنیه‌ی دفاعی اش می‌خواست نیمه‌ی اقتصادی این کمک را به مصرف در بلوچستان اختصاص دهد تا از سوءاستفاده‌ی مسکو از نارضایتی اقتصادی بلوچ‌ها در پاکستان جلوگیری کند. اما چنان‌که سلیگ هریسون اشاره می‌کند، بدون اصلاحات اساسی در تشکیلات حکومتی به منظور دادن نقش و جایگاه بیشتری به بلوچ‌ها در اتخاذ تصمیمات مرتبط با توسعه‌ی اقتصادی ایالت خود، «منافع سیاسی چنین کمکی برای اسلام‌آباد احتمالاً "جزئی است» خصوصاً اگر عمدتاً صرف پروژه‌های مرتبط به ارتش مانند جاده و فرودگاه‌های کوچک شود.<sup>۱۷</sup>

---

17. Harrison, "Dateline Afghanistan, Exit through Finland," *Foreign Policy*, p. 201. See, also, Harrison, "The Baluch Nationalism and Superpower Rivalry," *International Security* (Winter 1980-81), 152-63.

این شاید بهترین مقاله‌ای باشد که تاکنون درباره‌ی این موضوع نوشته شده است.

## فصل ۱۰

### نتیجه

در این ملاحظات پایانی می‌کوشیم پدیده‌ی ملی‌گرایی قومی را در جهان سوم با شناخت و تعریف علت‌ها، نمودها، خصلت‌ها و اهداف آن بر مبنای یافته‌های کلی پژوهش موردنی خود و نیز دیگر مواردی که در ارتباط با آن مطرح شد بررسی کنیم. غرض آن است که بینیم چراناسیونالیسم بلوچ و تصمیم‌هایی که برای مشخص کردنش می‌کنیم مرتبط با پدیده‌ی کلی ناسیونالیسم قومی در جهان سوم است.

در وهله‌ی اول، موردپژوهی ما نشان داده است که ناسیونالیسم بلوچ نخستین بار با سلطه‌ی استعماری بریتانیا بر وطن آنان و تقسیم آن در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم جرقه زد و سپس با سلطه‌ی سیاسی و بهره‌کشی اقتصادی ناسیونالیسم فارس، پس از انضمام قهرآمیز بلوچستان غربی به ایران در ۱۹۲۸ شعله‌ور شد. هدف اصلی آن خودگردانی ملی بلوچ در وطن خودشان است، هدفی که خواهان حفظ هویت ملی و فرهنگی آنهاست و بنابراین بلوچ‌ها از هر طبقه و قشر اجتماعی علناً "منادی و جویای آنند. از این رو نماینده‌ی جنبشی مردمی در برابر سلطه‌ی خارجی یا بیگانه و برای حق تعیین سرنوشت است، چنان‌که در مورد ناسیونالیسم ضد استعماری قدیم

مردم جهان سوم و نیز در مورد ناسیونالیسم دیگر ملیت‌های تابع در ایران و همین طور در کشورهای مجاورش چون پاکستان، عراق و ترکیه چنین بود. همچنین مورد پژوهی ما نشان داد که آنچه برانگیزندگی ناسیونالیسم بلوچ و دیگر ملیت‌های تابع در ایران بوده است، تحمیل یک نظام دولتی واحد بر آنان توسط فارس‌هاست که نه تنها هویت ملی گروههای یاد شده را انکار و سرکوب کرده، بلکه آنها را تحت سلطه‌ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی فارس‌ها قرار داده است. این نظام سیاسی واحدین که توسط طبقات حاکم فارس کنترل و با تصور آن‌ها شکل داده می‌شود، به عمد تنوع و ناهمگونی قومی-زبانی کشور را در لفافه‌ی تجارت مذهبی نادیده می‌گیرد و با تظاهر به این که همه‌ی ایرانیان ملت واحدی را تشکیل می‌دهند، از ملت ایران دم می‌زنند. اما هم در عمل و هم در نظر، چنان که در قانون اساسی پیشین و فعلی ایران متجلی است، مفهوم ملت ایران تظاهر آشکار ناسیونالیسم فارس است که به نوبه‌ی خود معادل ناسیونالیسم دولتی است و به همان عنوان نیز تبلیغ می‌شود. این را در این نکته به عیان می‌توان مشاهده کرد که هم قانون اساسی ۱۹۰۶ و هم قانون اساسی ۱۹۷۹، فارسی و تشیع، دو تظاهر عمده‌ی ناسیونالیسم فارس را به ترتیب، تنها زبان و مذهب شناخته شده‌ی کشور قرار دادند. و البته هیچ مکتب فکری در اسلام هرگز یک زبان یا فرهنگ را برقیه رجحان نداده یا برتر ندانسته است.

بدین سان، حکومت‌های فارس فرمان استراتژی کشورسازی را به صورت عملیات «فارس گردانی» درآورده‌اند تا ملیت‌های تابع را از لحاظ اجتماعی-فرهنگی در ساختار کشوری و فرهنگ و جامعه‌ی فارس فرمان جذب و هضم کنند. در نتیجه، ملیت‌های غیر فارس از شناسایی و حمایت قانون اساسی محروم مانده‌اند و بدین سان، حق نمایندگی متناسب در حکومت مرکزی که سهل است، حق خودگردانی اداری و فرهنگی آنان نیز انکار شده است. همه‌ی تصمیمات مربوط به این ملیت‌ها در تهران اتخاذ

می شد و می شود و از طریق بوروکراسی های استانی با کارمندان اکثرا "فارس به اجرا در می آمد. برای نمونه، در مورد بلوچستان، هیچ بلوچی در دوره‌ی پهلوی هرگز پست تصمیم‌گیری در استان خود نداشته است در حالی که تعداد بلوچ‌ها در ادارات استان به زحمت به بیش از ۱۰ درصد کلیه‌ی کارمندان استان می‌رسید. این وضع چندان تغییری در رژیم فعلی نکرده است. همین طور، استفاده‌ی ادبی و اداری از زبان‌های غیرفارسی حتی در استان‌های ذیربیط به شدت ممنوع بود و هنوز نیز هست، در حالی که هیچ نهاد یا فعالیت فرهنگی آنان نیز مجاز نیست. در عصر پهلوی بعضی سردمداران ناسیونالیسم فارس چون دکتر محمود افشار، تا جایی پیش رفند که خواهان از بین بردن تنوع زبانی در ایران از طریق برکنندن ملیت‌های غیرفارس زبان از خانه و آشیانه‌شان و پراکنند آنان در سایر نقاط کشور شدند.<sup>۱</sup> چنان که ریچارد کاتم اشاره کرده است، حتی «ایرانیان» (یعنی فارس‌های) آزادمنش نیز خواستار ممنوعیت انتشار به زبان‌های غیرفارسی شده‌اند.<sup>۲</sup>

بدیهی است که نظام سلطه‌ی مذکور در بالا نه فقط بر ملیت‌های تابع که اکثریت جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، بلکه بر تحول و توسعه‌ی کل ساختار کشور نیز تأثیر جدی نهاده است. این نظام از نظر سیاسی با انکار حق خودگردانی برای این گروه‌های ملی، هم‌چنین حق نمایندگی متناسب‌شان در حکومت مرکزی، همه‌ی قدرت سیاسی را در دست طبقات حاکم یک ملیت مسلط، یا در واقع یک اقلیت مسلط متمرکز کرده و بدینگونه به ناگزیر موجب ظهور رژیم‌های غیردموکراتیک چون سلطنت سابق یا نظام اسلامی شده است. این انحصار قدرت سیاسی به نوبه‌ی خود به ملیت حاکم این

۱. محمود افشار، "مسئله ملیت و وحدت ایران" آینده، دوره اول، شماره ۱ (۱۳۰۶).

2. Cottam, *Nationalism in Iran*, p. 32.

امکان را داده است که از منابع عظیم کشور برای تحمیل سلطه‌ی زبانی- فرهنگی خود بر ملت‌های تابع، و توسعه‌ی اقتصادی فلات مرکزی فارس نشین که دارای تعداد زیادی شهر و آبادی، مجتمع‌های صنعتی و موسسات آموزشی است، استفاده کند. و البته در غیاب مشارکت ملت‌های غیر فارس در روند تصمیم‌گیری کشور، آنان نمی‌توانستند خواستار نوسازی اجتماعی- اقتصادی قابل مقایسه‌ای برای سرزمین‌های خود باشند. بدین سبب است که فاصله‌ی عظیم اقتصادی بین نواحی فارس و غیرفارس، ایران را به صورت نمونه‌ی شایانِ توسعه‌ی ناموزون در جهان سوم در آورده است.

الگوی سلطه‌ی ملت مسلط بر ملت‌های تابع در ایران آشکارا با چیزی مطابقت دارد که استعمار داخلی، متمایز از استعمار به شکل کلاسیک آن، نامیده می‌شود. رابت بلونر پنج "جزء اساسی برای فرایند استعمار"، اعم از کلاسیک یا داخلی بر شمرده است که بدین قرار است: (۱) ورود قهرآمیز استعمارگر به مستعمره (۲) سلطه‌ی اقتصادی آنان بر استعمار شوندگان چنان که در جدایی متزلت کار (بازار کار دوگانه) بین دو طرف جلوه‌گر می‌شود (۳) استعمارگران کترول سیاسی- قانونی و حکومتی بر استعمار شوندگان دارند (۴) سرکوب فرهنگی استعمار شونده توسط استعمارگر (۵) شکلی از تفوق نژادی نیز توسط استعمارگران به کار گرفته می‌شود.<sup>۳</sup> به نظر بلونر و لیو مهم‌ترین تفاوت بین استعمار کلاسیک و داخلی آن است که در صورت اول، مستعمره از لحاظ جغرافیایی جدا از سرزمین مادر است، در حالی که در مورد دوم مستعمره در درون مرزهای سرزمین مادر قرار دارد. تفاوت دوم به تعداد جمعیت در دو مورد مربوط می‌شود، در مورد کلاسیک استعمارگران معمولاً "اقلیت کوچکی نسبت به استعمار شوندگان‌اند، در حالی که در مورد استعمار داخلی آنان احتمالاً" در اقلیت‌اند. لیو یک تفاوت دیگر نیز اضافه می‌کند که عبارت است از این که «مدل استعمار

3. Robert Blauner, *Racial Oppression in America*, (New York, 1972), pp. 83-84.

کلاسیک استعمار شونده را از نظر قانونی تابع قلمداد می‌کند، در حالی که در مدل استعمار داخلی آنان از نظر قانونی برابرند.<sup>۴</sup>

در نتیجه، جای شگفتی نیست که بینیم چنان که استعمار کلاسیک موجب بروز ناسیونالیسم قدیم جهان سوم شد، استعمار داخلی نیز موجب ظهور ناسیونالیسم ملت‌های تابع گشته است. به عبارت دیگر، جنبش‌های ناسیونالیستی ملت‌های تابع آنتی تر ناسیونالیسم سرکوبگر ملت‌های مسلط در کشورهای چند ملیتی در حال توسعه است، چنان که ناسیونالیسم قدیم در مستعمره‌های جهان سوم آنتی تر استعمار اروپایی بود که خود آن نیز تظاهر ناسیونالیسم توسعه طلب کشورهای غربی محسوب می‌شد. نه فقط این بلکه لطمه‌ی استعمار داخلی بر ملت‌های تابع، اگر نه زیادتر، کمتر از لطمه‌ی استعمار کلاسیک بر مستعمرات نبوده است. عصمت شریف وانی استعمار داخلی کشورهای چندملیتی جهان سوم را "استعمار بیچارگان" می‌نامد و آثار آن بر ملت‌های تابع همچون کردها را چنین وصف می‌کند:

در درون مرزهای ساختگی بازمانده از امپریالیسم، بسیاری از کشورهای جهان سوم نوعی "استعمار آدم‌های بیچاره" راه اندخته‌اند که غالباً متوجه اقلیت‌های بزرگ است و هم وحشیانه‌تر و هم پر گزندتر از نوع کلاسیک است. آنچه لطمه‌ی استعمار اقتصادی را وحیم‌تر می‌سازد تقریباً "فقدان کامل توسعه‌ی محلی و سرکوب ملی ناشی از شوونیسم و بی توجهی به قید و بند سنت‌های دموکراتیک است که در سابق معمولاً" اشکال بسیار شدیدتر بیعدالتی را در استعمار قدیم محدود می‌کرد.<sup>۵</sup>

4. John Liu, "Towards an Understanding of the Internal Colonial Model." In *Counterpoint; Perspectives on Asian Americans*, ed., by Emma Gee (Los Angeles, 1976), pp. 164-66.

5. Ismet Sheriff Vanly, "Kurdistsans in Iraq," In *Peoples without a Country, The Kurds and Kurdistan*, ed., Gerard Chaliand. (London, 1980), pp. 204-5.

علاوه بر این پژوهش مانشان داد که ناسیونالیسم ملیت‌های تابع، هم از نظر تجلیات و هم در خصلت‌ها و هم چنین اهداف، به طور قابل توجهی همانند ناسیونالیسم ضداستعماری قدیم مردم جهان سوم است. این ناسیونالیسم نیز همچون ناسیونالیسم قدیم ناشی از مبارزه آن ملیت‌ها بر ضد سلطه‌ی خارجی و به خاطر خودگردانی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. همانند آن، تجسم اشتیاق آن ملیت‌ها بر تقویت احساس همبستگی ملی در بین قوم خود، ترویج آگاهی نسبت به گذشته‌ی تاریخی، احیای غرور ملی و برانگیختن هشیاری ملی در بین مردم و نماینده‌ی شوق آزادی و کشف افتخارات و جایگاه ملی است.

بازده درگیری جاری بین ناسیونالیسم ملیت‌های تابع و ناسیونالیسم ملیت‌های حاکم برای مسئله حکومت بر خود در مورد کشورهای درحال توسعه چند ملیتی مانند ایران البته هنوز روشن نیست، اما عموما مشاهده می‌شود که نظام حکومتی در برابر ملیت‌های خود هر چه سرکوبگرتر باشد، اشتیاق برای جدایی در بین آنان نیز بیشتر و شدیدتر خواهد بود و بر عکس. برای نمونه نظام حکومتی سرکوبگر پاکستان عامل عمده‌ی تجزیه‌ی آن کشور و جدا شدن بنگلادش از آن بود، چنان که سبب چهار درگیری مسلحانه‌ی متواتی بین حکومت مرکزی پاکستان و بلوج‌ها در پنجاه سال اخیر نیز بوده است. در مورد درگیری‌های مداوم بین حکومت ایران و بلوج‌ها یا بین ایران، عراق و ترکیه و کردهای هر یک از این کشورها نیز باز به همین صورت است. بر عکس، در کشورهای چندملیتی که در آنها حق حکومت بر خود در مورد ملیت‌های مختلف شناخته می‌شود، درگیری خشونتبار همانند آنچه در بالا ذکر شد، بسیار نادر است. این را در دموکراسی‌های غربی مانند کانادا می‌توان مشاهده کرد. در این گونه نمونه‌ها، دولت به ملیت‌های کشور حق حکومت بر خود داده و در عین حال تفوق و نظارت خود را نیز حفظ کرده است. و این نشان می‌دهد که چگونه حق

خودگردانی را می‌توان به ملیت‌های مختلف در یک کشور چندملیتی اعطا کرد بی‌آن که لزوماً به تجزیه طلبی منجر شود.

در عرصه‌ی تاریخی وسیع‌تر، ناسیونالیسم ملیت‌های تابع نماینده‌ی آخرین جلوه‌های پدیده جهانی ناسیونالیسم در عصر ماست. این جنبش‌ها درخواست اساسی ناسیونالیسم را مجسم می‌کند که همانا خودگردانی هر ملتی در وطن خود است، آرمانی که اصلاً در مفهوم دولت-ملت نهفته بود و به معنی آن است که هر ملتی صاحب و حاکم دولت خویش است. از آن پس، حضور ناسیونالیسم در اروپای غربی متعاقب انقلاب فرانسه یک روند جاری تاریخی بوده که بر بسیاری از ملت‌ها، از کوچک و بزرگ، در زمان‌های مختلف اثر نهاده است، چنان‌که گسترش آن در اروپای شرقی پس از جنگ جهانی اول و سپس استقلال یافتن مستعمره‌های آفریقایی-آسیایی پس از جنگ دوم جهانی و اشاعه‌ی آن در حال حاضر در بین بقیه ملیت‌هایی که آرمان خودگردانی هنوز برای آنها تحقق نیافته، مؤید آن است. از این لحاظ، خواسته‌های ناسیونالیسم هنوز در دستور کار ملت‌هایی است که خودگردانی از آنان دریغ شده است. ناسیونالیسم به لحاظ آرمانی و نظری روند تاریخی خود را طی خواهد کرد تا آن که به نتیجه‌ی منطقی خود نایل آید و به این صورت به امپریالیسم و سلطه‌ی یک ملت بر ملت دیگر پایان دهد.

سرانجام این که، باید خاطرنشان کرد، تعمیم‌های ما در این فصل پایانی درباره‌ی پدیده‌ی ناسیونالیسم آنجا که مربوط به ملیت‌های قومی می‌شود عمدتاً مبتنی بر مطالعات ما در نمونه‌های خاورمیانه است. اگرچه این فرمول‌ها به قدر کافی وسیع و فراگیر است تا بتوان در دیگر ملت‌های قومی در جاهای دیگر نیز به کار گرفت، لازم است پیش از هر گونه نتیجه‌گیری قطعی در خصوص پدیده تحت بررسی، پژوهش و آزمون بیشتری درباره‌ی آنها صورت گیرد. بدین منظور، اشاره می‌کنیم که نمونه‌ی

قومی بیشتری را باید در همه‌ی نواحی جغرافیایی جهان سوم بررسی کرد و سپس نتایج این پژوهش‌ها را با یافته‌های پژوهش در نمونه‌های قومی در کشورهای توسعه یافته‌ای چون کانادا مقایسه و مقابله کرد. فقط پس از این است که می‌توان به طور واقع‌بینانه به توفیق در تلاش‌های خود به منظور تدوین و تکوین یک تئوری توانا در توضیح و تشریح پدیده‌ی جهانی ناسیونالیسم امیدوار بود که جلوه‌های آن را در سراسر دنیا در بر داشته باشد. و بنا براین پژوهش را با نقل سخنان آفرود کوبان پایان می‌دهیم که ما را در کوشش برای درک بهتر پدیده‌ی ناسیونالیسم راهنمایی باشد:

بنا براین، خواسته‌های ناسیونالیسم هنوز در دستور کار سیاست جهانی قرار دارد. شاید بخواهیم که دولت-ملت را به عنوان دستاورده عالی سیاسی تمدن غرب بستاییم یا شاید بر آن باشیم که ناسیونالیسم یک بیماری است و اگر موقع درمان نشود، حیات تمدن را نابود خواهد کرد – و اعتقاد هم‌مان به این هر دو نظر عجیب نیست – اما نه تأثید و نه تکذیب در این خصوص چندان ارتباطی با چیزی ندارد که باید، دست کم در عصر ما، آن را نیرویی طبیعی و جریانی قدر تمدن دانست که هم قادر است به مقاصد بشر کمک کند و هم او را از میان بردارد. وظیفه‌ی ما آن نیست که چشم بر آن بر بندیم و وامنود کنیم عواقب و نتایجی را که دارد اصلاً ندارد. این عواقب عمدتاً دو دسته‌اند، بسته به این است که درخواست حق تعیین سرنوشت ملی را از دیدگاه دولت‌های منفرد بنگریم یا مناسبات بین‌المللی. از نظر داخلی، ناسیونالیسم از مرحله‌ی کشورسازی به مرحله‌ی کشورشکنی رسیده است. دولت-ملت‌های جدیدتر آسیا و آفریقا هنوز حتی فرصت بروز و ظهور نیافته‌اند، تا مگر آن وضعیت که خاص رژیم‌های پادشاهی انگاشته می‌شد پیش آید که دو یا چند ملت در آغوش یک کشور با هم بستیزند.<sup>۶</sup>

6. Cobban. *op. cit.*, p. 17.

## کتابشناسی

### منابع ردیف اول مدارک عمومی

Great Britain. Admiralty, Naval Intelligence Division. **Persia**. Geographical Handbook Series. Oxford. Oxford University Press for H. M. Stationery Office, 1945.

India. Foreign and Political Department. **Baluchistan through the Ages**. (Selection from Government Documents.) Quetta, Nisa Traders, 2 vols. 1979.

India. Foreign and Political Department. **A Collection of Treaties, Engagements, and the Sanads Relating to India and Neighboring Countries**. Compiled by C. W. Atchison. Delhi, Manager of Publications, 1933.

India. Foreign and Political Department. **Correspondence on the Progress of Persia in Mekran and Western Baluchistan, from A.D. 1860 to 1869 Inclusive**. Bombay, Bombay Secretariat Records, 1869.

India. Foreign and Political Department. **List of Leading Personages in Baluchistan**. Calcutta, Government of India Central Publication Branch, 1937.

India. Foreign and Political Department. **Official History of Mekran Telegraph from Karachi to Jask**. By J. A. Saldanha. Calcutta, Superintendent of Government Printing, 1895.

India. Foreign and Political Department. **Precis of the Affairs of the Persian Coast and Islands, 1854-1905**. By J. A. Saldanha. Simla, Government of India Central Publication, 1906.

India. Foreign and Political Department. **Precis of International Rivalry and British Policy in the Persian Gulf, 1872-1905**. By J. A. Saldanha. Calcutta,

- Supperintendent of Government Printing, 1906.
- India. Foreign and Political Department. *Precis of Mekran Affairs*. By J. A. Saldanha. Calcutta, Superintendent of Government Printing, 1905.
- India. Foreign and Political Department. *Precis on Salve Trade on the Gulf of Oman and the Persian Gulf, 1873-1905*. By J. A. Saldanha. Simla, Government of India Central Publication Branch, 1906.
- India. Indian Army Intelligence Branch. *Frontier and Overseas Expeditions from India*. Selection from Government Documents. Quetta, Nisa Traders, 1979.
- India. Indian Army Intelligence Branch. *Military Report on Persia*. Vol. 4. Part 1, *Persian Balochistan*, Simla, Government Central Press, 1923.
- India. Persian Gulf Political Residency. *Administrative Report on the Persian Gulf Political Residency and Muscat Political Agency*. Calcutta, Superintendent of Government Printing, 1873.
- Iran. *Constitution of the Islamic Republic of Iran*. Translated by Hamid Algar. Berkeley, Mizan Press, 1980.
- Iran. Geography Department of the Army Staff. *Farhang-e-Jographiay-e Iran, Ustan Kerman Va Makran* (The Geographic Handbook of Iran, Province of Kerman and Baluchistan). Tehran, Chapkhana-ye Artesh, 1953.
- Iran. Ministry of Islamic Guidance. *The Dawn of the Islamic Revolution*. Tehran, Echo of Islam, 1982.
- Iran. Province of Seistan and Baluchistan. Department of Agriculture. *Joghrafiay-e-Igtesadi Va Keshavarzi Seistan Va Baluchistan* (Economic and Agricultural Geography of Sistan and Baluchistan). Zahidan, Provincial Department of Agriculture. 1351 A. H. (1972-73).
- Iran. Province of Sistan and Baluchistan. Department of Agriculture. *Joghrafiay-e Igtesadi Va Keshavarzi Seistan Va Baluchistan* [Economic and Agricultural Geography of Sistan and Baluchistan]. Zahidan, Provincial Department of Agriculture, 1351 A. H. (1972-73).
- Iran, Province of Sistan and Baluchistan. Department of Education. *Natija-I Amargiri Edara-I Koll-e Amouzesh Va Parvaresh Ustan Seistan Va Baluchistan Dar Saale Tahsili 2536-2537* [The Results of Statistics Done by the Department of Education, Province of Sistan and Baluchistan, in the Educational Year 1977-78]. Zahidan, Department of Education, 1978.
- Iran. Province of Sistan and Baluchistan. Department of Finance. *Gozareh*

- Egtesadi Sistan Va Baluchistan Dar Se Mahay-e Awale Saale 1358*. [The Economic Report of Sistan and Baluchistan Province for the First Three Months of the Year 1358 A. H. (1979)]. Zahidan, Provincial Finance Department, 1979.
- Iran. Province of Sistan and Baluchistan. Department of National Guidance. *Az Nimrooz va Taftan* [From Seistan and Baluchistan]. Zahidan, D. N. G., 1359 A. H. (1980-81).
- Iran. Province of Sistan and Baluchistan. Department of National Guidance. *Shonasaei-e Mokhtasar Ustan Seistan Va Baluchistan* [A Brief Description of the Province of Sistan and Baluchistan]. Zahidan, D.N.G., 1974.
- Iran. Province of Sistan and Baluchistan. Planning and Budget Organization, Center for Statistics. *Amarnama-I Ustan Seistan Va Baluchistan* [Statistics of the Province of Sistan and Baluchistan]. Tehran, Planning and Budget Organization, 1972.
- Pakistan. Board of Economic Inquiry, *An Economic Analysis of the Annual Budgets of the Punjab, Sind, North- West Frontier and Baluchistan*. Lahore, Board of Economic Inquiry, 1972.
- Pakistan. Directorate of Education. *Baluchistan Educational Statistics Showing Enrolment in the Educational Institutions in Baluchistan and Staff Working Therein on 30th September 1975*. Quetta, Directorate of Education, 1976.
- Pakistan. Department of Finance. *Baluchistan, White Paper on the Budget, 1973-74*. Quetta, Department of Finance, 1976.
- Pakistan. Directorate of Information. *Baluchistan*. Quetta, Directorate of Information and Broadcasting, 1976.
- Pakistan. Ministry of Information and Broadcasting. *Achievements of the People's Government, 1972-76, Baluchistan*. Islamabad, Ministry of Information and Broadcasting, 1976.
- Pakistan. *New Face of Baluchistan*. Islamabad, Pakistan Publication, 1979.
- Pakistan. *Report of the Committee on Constitutional and Administrative Reforms in Baluchistan*. Karachi, n.p., 1951.
- Pakistan. *Report of the Progress Achieved in Baluchistan, 1972 to 1975*. Lahore, n.p. 1976.
- Pakistan. *White Paper on Baluchistan*. Islamabad, Government of Pakistan, 1974.
- United States. Congress. Senate. Committee on Energy and Natural Resources.

- Access to Oil - The U.S. Relationship with Saudi Arabia and Iran.* 95th Cong., 1 st sess. Washington, D.C. Government Printing Office, 1977.
- United States. Congress. Senate. Committee on Foreign Relations. *U.S. Military Sales to Iran.* 94th Cong. 2nd sess. Washington, D.C., 1976.
- United States. Congress. Senate. Committee on Foreign Relations. *U.S. Security Interest and Politics in Southwest Asia.* Washington, D.C. Government Printing Office, 1981.
- United Sates. Department of State. *Foreign Relations of the U.S., 1943.* Diplomatic Papers, vol. 4. The Near East and Africa. Washington, D.C. Government Printing Office, 1965.
- United States. Department of State. *Foreign Relations of the U.S. 1944.* Diplomatic Paper, vol. 5. The Near East, Southeast Asia, and Africa. Washington, D.C., Government Printing Office, 1965.

## کتابها، سرگذشتہا و خاطرات

- Ahmad Yar Khan Baluch. *Baluch Qaum ke Nam Khan-e Baluch Ka Paigham* [Message from the Khan of the Baluch to the Baluch Nation]. Karachi Litho Art Press, 1972.
- \_\_\_\_\_. *Inside Baluchistan, A Political Autobiography of His Highness Baiglar Baigi Khan-e-Azam.* Karachi, Royal Book Co., 1975.
- \_\_\_\_\_. *Mukhtasar Tarikh-e Qaum Baluch Va Khawaneen-e Baluch* [Short history of the Baluch Nation and the Baluch Rulers]. Quetta, Islamiyya Press, 1970.
- AllahBakhsh, Malik, *Baluch Qaum Ke Tarikh Ke Chand Parishan Daftir Auraq* [A Few Pages from the Official Records of the History of the Baluch Nation]. Quetta, Islamiyya Press, 1970.
- Echo of Iran. *Iran Almanac and Book of Facts.* Tehran. Echo of Iran, 1977.
- Goldsmid, Frederic J. *Central Asia and Its Question.* London, Edward Standford, 1873.
- \_\_\_\_\_. Ed. *Eastern Persia, an Account of the Journeys of the Persian Boundary Commission.* 2 vols. London, MacMillan & Co., 1876.
- Italconsumt. *Reports on Baluchistan.* Rome, Italconsult, 1959.
- Jahanbani, Amanullah. *Amaliyyat-e Qushoon Par Baluchistan* [The Campaign of the Armed Forces in Baluchistan]. Tehran, Chapkhaneh Majlis, 1957.

- \_\_\_\_\_. *Sargosasht-e Baluchistan Va Marz Hai-e Ann* [The History of Baluchistan and Its Boundaries]. Tehran, n.p., 1959.
- Kayhan Research Associates. *Iran YearBook 1977*. Tehran, Kayhan, 1977.
- RazmAra, HossienAli. *Joghrapihay-e Nezami Shahrestanhaye Marzi* [Military Geography of the Border Districts]. Tehran, Chapkhaneh Sherkat-e Matbooot, 1940.
- Tornton, Thomas H. *Colonel Sir Robert Sandeman*. Quetta, Nisa Traders, 1977.
- Tucker, Alexander, L. P. *Sir Robert G. Sandeman, K.C.S.L.. Peaceful Conquerer of Baluchistan*. Lahore, Traiq Publishing House, 1979.

## منابع ردیف دوم

الف) کتاب

- Abdulla. *The Historical Background of Pakistan and Its People*. Karachi, Tanzeem Publishers, 1973.
- Adamiyyat, Feraidoon. *AmirKabir va Iran*. Tehran, 1965.
- Ahmad, Feroz. *Focus on Baluchistan and Pushtoon Question*. Lahore, People's Publication House, 1975.
- Al-Hakkami, Ma'n Shana al-Ajli. *Baluchistan Diyar ill-Arab* [Baluchistan Land of Arabs]. Bahrain, Privately Published, 1979.
- Ali, Sheikh Sadiq Ali Sher. *A Short Sketch, Historical and Traditional, of the Musalman Races Found in Sindh, Baluchistan and Afghanistan, Their Genealogical Subdivisions and Sents Together with an Ethnological and Ethnographical Account*. Karachi, n. p., 1901.
- Aga Khan, Muhammad Hasan Huseini Mahallati Hasan Ali Shah. *Ebrat Afza*. Edited by Husein Ghuli Kermani. Tehran, n. p., 1964.
- Arfa, Hassan. *Under Five Shahs*. London, John Murray, 1964.
- Arrian. *The Campaigns of Alexander*. Trans. by Aubrey de Selincourt. New York, Penguin Classics, 1971.
- Askari, Naser. *Moghdama Bar Shenakht Ustan Sistan va Baluchistan* [Introduction to the Recognition of Sistan and Baluchistan Province]. Tehran, Entesharate-e Doniay-e Danesh, 1957.
- Aziz, K. K. *Party Politics in Pakistan, 1947-1958*. Islamabad, National Commission on Historical and Cultural Reseach, 1976.

- Bahar, Malek-u-Shoara. *Tarikh Seistan*. Tehran, Khavar, 1314 A.H.
- Baloch, Mir Khua Bakhsh Bijarani Marri. *Searchlights on Baloch and Balochistan*. Karachi, Royal Book Co., 1974.
- \_\_\_\_\_. *The Baluchis through the Centuries History versus Legend*. Quetta, n. p., 1964.
- Baluch, Muhammad Husain Anga. *Inqilabi Baluch Tarikh* [The Ancient History of the Baluch Nation, 2600 B. C. to 1351 A. D.] Quetta, Gosha-e Adab, 1974.
- Baluch, Akhardad, *Siasat Par Baluchistan* [Politics in Baluchistan]. privately publishes, 1361 A. H.
- Baluch, Mohammad Akbar. *Baluch Qaum Afni Tarikh ke Aineh Men* [The Baluch Nation and Its History]. Quetta, Bolan Book Corp., 1975.
- Baluch, Muhammad Sardar Khan. *The Great Baluch, Life and Times of Ameer Chakar Rind, 1454-1551 A. D.*, Quetta, Baluchi Academy, 1965.
- \_\_\_\_\_. *History of the Baluch Race and Baluchistan*. Karachi, Process, 1958.
- \_\_\_\_\_. *The Literary history of Baluchs*. Quetta, Baluchi Academy, 1977.
- \_\_\_\_\_. *Pelang va Baluch* [Tiger and Baluch]. Quetta, Baluchi Academy, 1970.
- Barker, N. A. R., and Mengal, Agil Khan. *A Course in Bluchi*, . 2 vols. Montreal, Institute of Islamic Studies, McGill University, 1969.
- Bellow, Henry Walter. *From the Indus to the Tigris, A Narrative of a Journey through the Countries of Baluchistan, and Afghanistan*, Karachi, Royal Book Co., 1976.
- Billimoria, N. M. *Bibliography of Publications Relating to Sind and Baluchistan*. Lahore, S. H. MubarakAli, 1977.
- Blauner, Robert. *Racial Oppresion in America*. New York, Harper & Row, 1972.
- Borghaie, Mohammad. *Nazari be Baluchistan* [Baluchistan in a Glance]. Tehran, Entesharat-e Sapeed, 1973-74.
- Bradsher, H. S. *Afghanistan and the Soviet Union*. Durham, N.C. Duke University Press, 1983.
- Bray, D. *Ethnographic Survey of Baluchistan*. 2 vols. Bombay, n.p. 1913.
- Bruce, Richard Issac. *The Forward Policy and Its Results*. London, n.p., 1900.
- Burki, Shahid Javed. *Pakistan under Bhutto*. New York, St. Martin's Press, 1980.
- Burrell, Robert Michael. *Iran, Afghanistan and Pakistan, Tensions and Dilemmas*. Beverly Hills, Calif., Sage Publications, 1974.

- Busch, B. C. *Britain and the Persian Gulf*, Berkeley, University of California Press, 1967.
- Cobban, Alfred. *The Nation State and National Self-Determination*. New York, Thomas Y. Crowell Co., 1970.
- Coffield, Conrad. *The Princely India I Know, From Reading to Mountbatten*. India, Indo-British Historical Society, 1975.
- Cottam, Richard. *Nationalism in Iran*. Pittsburgh, University of Pittsburgh Press, 1979.
- Claude, Inis L. *National Minorities*. Cambridge, Harvard University Press, 1955.
- Curzon, G. N. *Persia and the Persian Question*. 2 vols. London, Frank Cass & Co., 1966.
- Dames, M. L. *The Baluch Race A Historical and Ethnological Sketch*, London, Royal Asiatic Society, 1904.
- \_\_\_\_\_. *Popular Poetry of the Baloches*. 2 vols. London, Royal Asiatic Society, 1907.
- Deutsch, Karl W. *Nationalism and Social Communication*. Cambridge, M.I.T. Press, 1966.
- De Windt, H. *A Ride to India across Persia and Baluchistan*. London, n.p., 1891.
- Dickson, W. S. R. *East Persia a Backwater of the Great War*, 1924.
- Dupree, Louis. *Afghanistan*. Princeton, Princeton University Press, 1980.
- Dyer, R. E. H. *The Raiders of Sarhad*. London, Witherly, 1921.
- Elfenbein, J. H. *The Baluchi Language*. London, Royal Asiatic Society, 1966.
- Embree, Ainslie T. *Pakistan's Western Borderlands, the Transformation of a Political Order*. Durham, N. C. Carolina Academic Press, 1977.
- Emerson, Rupert, *From Empire to Nation, The Rise to Self Assertion of Asian and African Peoples*, Cambridge, Harvard University Press, 1960.
- English, Paul W. *City and Village in Iran*. Madison, University of Wisconsin Press, 1966.
- Faridi, Nur Ahmad Khan. *Baluch Qoum or Oski Tarikh* [History of the Baluch Nation]. Pakistan, Qasr Adab, 1968.
- Farmanfarma, Firooz Mirza. *Safarnameh-e Kerman va Baluchistan* [Notes on a Journey to Kerman and Baluchistan]. Tehran, Sherkat-e Sahami Ketaabhaye Iran, 1963.
- \_\_\_\_\_. Ed. *Tarikh-e Kerman* [History of Kerman]. Tehran, n.p., 1961.
- Feldman, Herbert. *Revolution in Pakistan*. London, Oxford University Press, 1967.

- Ferrier, J. P. *Caravan Journeys and Wandering in Persia, Afghanistan, Turkistan and Beloochistan, etc.* London, n.p. 1857.
- Firdausi. *Shahnameh*. Translated by Arthur G. Wamer and Edmund Wamer. London, Kegan Paul, Trench Turner & Co., n.d.
- Firooz, Ahmad. *Focus on Baluchistan and the Pashtoon Question*. Lahore, People's Publication House, 1973.
- Floyer, Ernest Aycoghe. *Unexplored Baluchistan*. Quetta, Gosa-e Adab, 1977.
- Fraser, James Baillie. *Historical and Descriptive Accounts of Persia Including a Description of Afghanistan and Baluchistan*. New York, Bradley Co., 1833.
- Frye, Richard N., ed. *The Cambridge History of Iran*. 5 vols. Cambridge University Press, 1968-1983.
- Gankovsky, Yu. V. *The Peoples of Pakistan, an Ethnic History*. Lahore, People's Publishing House, 1971.
- Greaghcorn, Terence. *The Indian Political Service, A Study in Indirect Rule*. London, Chatto & W. Indus, 1971.
- Greaves, Rose L. *Persia and Defence of India, 1884-1892*. London, Athlone Press, 1955.
- Hayes, Carlton H. *Nationalism, A Religion*. New York, McMillan, 1960.
- Harrison, Selig S. *In Afghanistan's Shadow; Baluch Nationalism and Soviet Temptations*. New York, Carnegie Endowment for International Peace, 1981.
- Hattu Rum. *Tarikh-e Baluchistan* [History of Baluchistan]. Quetta, Baluch Academy, 1973.
- Holdich, Thomas Hungerford. *The Gates of India*. Quetta, Gosha- eAdab, 1977.
- Hughes, Albert Williams. *The Country of Baluchistan*. Quetta, Gosh-eAdab, 1977.
- Ingram, Edward. *The Beginning of the Great Game in Asia, 1828-1834*, Oxford, Clarendon Press, 1979.
- Jahanbani, Amanullah. *Sargozasht-e Baluchistan va Marzhaye An* [Baluchistan and Its Boundaries]. Tehran, n.p., 1959.
- Kalb, Marvin, and Kalb, Bernard. *Kissinger*. Boston, Little, Brown & Co., 1974.
- Kazemiyā, Islam. *Jaie Paie Iskandar va Safar Dar Baluchistan* [On the Footsteps of Alexander in a Journey in Baluchistan]. Tehran, Javidan Publications, 1977-78.
- Kaihani, M. *Joghrafia-i Muffasal-e Iran* [A Comprehensive Geography of Iran]. 3

- vols. Tehran, Ibn-e Sina Publication, 1931.
- Keddie, Nikki R. *Roots of Revolution*. New Haven, Yale University Press, 1981.
- Khan, Delawar. *Baluchistan*. Islamabad, English Book House, 1977.
- Kohn, Hans. *Nationalism, Its Meaning and History*. Princeton, Van Nostrand, 1955.
- Kwitny, Jonathan. *Endless Enemies; The Making Unfriendly World*. New York, Congdon & Weed, 1984.
- Lambton, Ann K. S. *The Persian Land Reform*. London, Oxford University Press, 1969.
- Lenin, V. I. *Three Articles on the National Question*. Chicago, Liberator Press, n.d.
- Le Strange, G. *The Lands of Eastern Caliphate*. Cambridge, The University Press, 1905.
- Lorrimer, J. G. *Gazeteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia*. 2 vols. Calcutta, n.p. 1908.
- McCagg, William O., Jr., and Silver, Briden D., eds. *Soviet Asian Ethnic Frontiers*. New York, Pergamon, 1979.
- Macartney, C. A. *National States and National Minorities*. Oxford, Oxford University Press, 1934.
- Macgregor, C. M. *Wanderings in Baluchistan*. London, n.p., 1882.
- Mahdavian, Iraj. *Mughadama-ye Bar Jamea Shenasy Mardom Baluchistan* [An Introduction to the Sociology of the People of Baluchistan]. Tehran, Intesharat-e Payvand, 1973-74.
- Mahmud, Mahmud. *Tarikh-e Ravabete Iran va Englîs* [History of Diplomatic Relations between Iran and England]. 8 vols. Tehran, n.p., 1966.
- Masson, Charles. *Narrative of Various Journeys in Baluchistan and Afghanistan*. Karachi, Oxford University Press, 1974-77.
- Mathison, Sylvia a. *The Tigers of Baluchistan*. London, Barbers, 1967.
- Mokhber, Ali. *Marzhai-e Iran* [The Boundaries of Iran]. Tehran, Kayhan Newspaper Publications, 1945.
- Nafisi, Said, ed. *Tarikh Baihaqi* [Baihaqui's History]. 3 vols. Tehran, n.p., 1874.
- Napier. *Collection of Journals and Reports on Special Duty in Persia*. London, n. p. 1874.
- Naseh, Zabihullah. *Baluchistan*. Tehran, Ibn Sina, 1965.
- Nasir, Gul Khan. *Tarikh-e Baluchistan* [History of Baluchistan]. Quetta, Qallat

- Publishers, 1979.
- Oliver, Edward Emerson. *Across the Border or Pathan and Baloch*. Lahore, Al-Biruni, 1977.
- Panahiyān, Mahmud. *Farhang-e Joghraphiyē Melli Baluchistān Iran* [National Geography of Baluchistan of Iran]. Baghdad, n.p. 1971.
- Pottinger, Henry. *Travels in Beloochistan and Sinde*. Karachi, Indus Publications, 1976.
- Ramazani, Rouhollah K. *Iran's Foreign Policy, 1941-1973*, Charlottesville, University of Virginia Press, 1975.
- Raverty, Henry George. *Notes on Afghanistan and Baluchistan*. Quetta, Gosh-e Adab, 1976.
- Rawlinson, George. *The Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World* 3 vols. New York, Dodd, Mead & Co., 1862.
- Razm-Ara, Ali. *Joghraphiyē-e-Nizami Baluchistān Englīs* [Military Geography of British Baluchistan]. Tehran. n.d. n.p.
- \_\_\_\_\_. *Joghraphiyē-e-Nezāmi Iran* [Military Geography of Iran]. Tehran, n.p., 1940.
- Riahi, Ali. *Zaar va Bad va Baluch* [Zaar, Wind and Baluch]. Tehran, Intesharat-e Tahoory, 1977.
- Ross, E.C. *Report on the Coast of Mekran from Cape Jask to Gwadur. 1876*.
- Rubin, Barry. *Paved with Good Intentions, The American Experience and Iran*. New York, Penguin Books, 1981.
- Rubinstein, Alvin Z. *Soviet Policy toward Turkey, Iran and Afghanistan*. New York, Praeger, 1982.
- Sabir, AbdurRahim. *Baluchistān ki Vadiyun men* [In the Valleys of Baluchistan]. Karachi, Baluchi Adabi Board, 1982.
- Said, Abdul, And Simons, Luis, eds. *Ethnicity in an International Context*. New Brunswick, NJ., Transaction, 1976.
- Sani-ul Daula. *Merat-al-Buldan* [the Mirror of Countries]. Tehran, n.p., 1294 A.H.
- Sasani, Khan Malek. *Dast Penhan-e Siasat-e Englīs Dar Iran* [The Invisible Hand of British Policy in Iran]. Tehran, Hedayat, 1973.
- Satish, Kumar. *The New Pakistan*. New Delhi, Vikar,
- Sepehr, Mirza Muhammad Taqi Lisan al Mulk. *Nasekh alTawarikh, Daureh-i Kamel Tarikh-i Qajarieh* [A Complete History of the Qajar Dynasty]. Edited

- by Jahangir Qaem-Maqami. Tehran, AmirKabir, 1956-57.
- Shams Uzzuha. *Hamara Baluchistan* [Our Baluchistan]. Quetta, Bolam Books, 1972.
- Stalin, J. *Marxism and the National Colonial Question*. San Francisco, Proletarian Publishers, 1975.
- Sykes, Percy M. *Ten Thousand Miles in Persia or Eight Years in Iran*. London, Murray, 1902.
- \_\_\_\_\_. *A History of Persia*. 2 vols. 3rd ed., London, MacMillan & Co., 1930.
- Swidler, Warren W. *Technology and Social Changes in Baluchistan, West Pakistan*. New York, n.p., 1968.
- Tate, George Passman. *The Frontiers of Baluchistan*. Lahore, East and West Publishing Col, 1976.
- Toynbee, Arnold T. *Between Oxus and Jumna*. London, Oxford University Press, 1961.
- Valian, AbdulAzim. *Pakistan*. Tehran, Zawwar, 1960.
- Weekes, R., and Pastner, S., *Muslim Peoples, A World Ethnographic Survey*. Westport, Conn., Greenwood Press, 1963.
- Wilcoy, Ayress. *Pakistan. The Consolidation of a Nation*. New York, Columbia University Press, 1963.
- Wirsing, Robert G. *The Baluchis and Pathans*, London, Minority Rights Group, 1981.
- Yate, C. E. *Baluchistan*. London, Central Asian Society, 1906.
- Zabih, Sepehr. *The Communist Movement in Iran*. Berkeley, University of California Press, 1966.
- Ziring, Lawrence. *Iran, Turkey, and Afghanistan*. New York, Praeger, 1981.
- \_\_\_\_\_. *The Subcontinent in World Politics*. New York, Praeger, 1978.

### ب) مقاله

- AbdunNabi, Hadji. "Notes Taken on a Tour through Parts of Baluchistan". *Journal of Asiatic Studies* 14, No. 2, (1844).
- Abidi, A. H. H. "Irano-Afghan Dispute over the Helmand Waters." *International Studies* (July-September 1977), 370-75.
- Afshar, Iraj. "Baluchha Va Jang Ba Iskandar" [The Baluch and the War with

- Alexander the Great]. *Itelaat Haftag*, no. 855 (1956-57).
- Afshar, Mahmoud. "The Problem of Nationalism and the Unity of Iran." *"Ayandeh* (Spring 1927), 566-67.
- Afza1 Kermani, Sheikh Mahmood. "Jographia-e-Baluchistan" [Geography of Baluchistan]. *Yadegar*, nos. 8-9, pp. 85-113.
- Ahmad, Kazi Suad. "Baluchistan." *Britannica Encyclopedia* (1957 ed.).
- Ames, M. L. "Baluchistan." *Hastings Encyclopedia* (1909 ed.) 2, 355-41.
- AnjomRooz, Abbas. "Baluch va Baluchistan." *Iran Novin* (1971).
- Arami, Sharif. "Iran, From the Shah's Dictatorship to Khomeini's Demagogic Theocracy." *Dissent* (Winter 1980).
- Aref, M. (pseud.) "Baluchistan." *Elm va Jame'a*, nos. 23, 24, 25 (Washington. D.C., 1983).
- Auliaee, Ehtesham. "Auza-i Ijtemaei va Iqtesadi va Tarikhcha Baluchistan." *Gonrok*, no. 33, serie 2 (1956), 4-9.
- \_\_\_\_\_. "Auza-i Ijtemaei va Iqtesadi Baluchistan" [Socio-economic Contitions of Baluchistan]. *Tehran Economist*, no. 221 (1956), 12-25.
- Baluch, Inayatullah. "The Emergence of Baluchi Nationalism, 1931-47," *Pakistan Progressive*. December 1980.
- \_\_\_\_\_. "Afghanistan-Pashtunistan-Baluchistan." *Auscn Politik*, no. 3 (1980).
- \_\_\_\_\_. "Tribal System in Baluchistan, Its Origin and Transformation into a Cruel and Reactionary System," *Politics of Pakistan* 4 (April 1980).
- Baluch, Karim, "The Democratic Struggle in Baluchistan." *Siyasat*. no. 3 (1975).
- Baluchi (pseud.). "The Mekran Expedition," *United Service Magazine* (1902).
- Barth, F. "Competition and Symbiosis in Baluchistan." *Folk* 6 (1969), 15-22.
- \_\_\_\_\_. "Ethnic Processes on Pathan Baluch Boundary." *In Indo-Iranica* Edited by G. Recard. Wreshaden, Harrassowitz, 1964.
- Bennigsen, A. "The Baluch of U.S.S.R" *Encyclopedia of Islam* (1960 ed.) I, 1005.
- Blokhbashi, Ali Akbar. "Chah Bahar va Baluch Haye Ann" (Chah Bahar and Its Baluchis]. *Majalla-i Daneshkada-i Adabyyat va Uloom Ensani* (1969).
- Cottam, Richard W. "Human Rights in Iran under the Shah, Case Western Reserve," *Journal of International Law* 12 (1980), 122-23.
- Dastarac, Alexander, and Dersen, Robert. "Baluchistan The Forgotten War." *Le Monde Diplomatique*, August 1976.
- Dil, Shaheen F. "The Cabal in Kabul, Great Power Interaction in Afghanistan." In

*American Political Science Review* (June 1977).

Dupree, Louis. "Toward Representative Government in Afghanistan, Part I , The First Five Steps." *AUFS Reports* (Asia) (1978), 7-9.

Ehteshami, Abdul-Hasan. "Baluchistan." *Ittilaat Mahaneh* 3, pp. 35-37.

Elfenbein. J. H. "Baluchi." *Encyclopedia of Islam* (1960 ed.) I, 1006.

Entessar, Nader. "Baluch Nationalism." *Asian Affairs, An American Review* (November-December 1979).

Floyer, E. A. "Journal of a Route from Jask to Bampur," *Journal of the Royal Geographic Society* 45 (1977).

Foot, Rosemary. "The Changing Patterns of Afghanistan's Relations with Its Neighbours." *Asian Affairs* (February 1980).

Frye, R. N. "Baluchistan, A Geography and History." *Encycopaedia of Islam* (1960 ed.) I, 1005.

\_\_\_\_\_. "Notes on a Trip to Biyabanan, Sistan, and Baluchistan in the Winter 1951-52," *Indo-Iranica* (1954).

\_\_\_\_\_. "Remarks on Baluchi History." *Central Asiatic Journal* 6 (1961), 44-50.

Gabriel, A. "The Southern Lut and Iranian Baluchistan." *Geographic Journal*, 42 (1938), 193-210.

Gershvitch, I. "Travels in Bashkardia." *R.C.A.S.* 384 (1959), 213-25.

Goldsmid, F. J. "Diary of Proceedings of the Mission into Mekran, etc." *Journal of the Royal Geographic Society* 33 (1863).

\_\_\_\_\_. "Notes on Eastern Persia and Western Baluchistan." *Journal of the Royal Geographic Society* 37 (1867), 269-98.

Grant. N.P. "Journal of a Route Through the Western Farts of Makran," *J.R.A.S* (1839).

Hamadani, N. "Baluchistan." *Majalla-Iran e Abad* (1960).

Hamilton, Angus. "The Anglo-Russian Agreement, the Question of Persia." *Fortnightly Review*, November 1907.

Harrison, J. V. "Coastal Makran." *Geographic Journal* 47 (1941), 1-18.

\_\_\_\_\_. "The Jazmuri Depression." *Geographic Journal* (1943), 206-25.

Harrison, Selig S. "The Baluch Nationalism and Superpower Rivalry." *International Security* 5 (Winter 1980-81), 152-83.

\_\_\_\_\_. "Dateline Afghanistan, Exit through Finland." *Foreign Policy* 41 (1976), 136-60.

- \_\_\_\_\_. "Nightmare in Baluchistan." *Foreign Policy* 42 (fall 1978), 136-60.
- Holdich, T. H. "The Arabs of Our Indian Frontiers." *Journal of the Anthropological Institute* 29 (1899).
- \_\_\_\_\_. "The Perso-Baluch Boundary." *Geographic Journal* 9 (April 1897), 416-22.
- Holland, Henry T. "A Meeting with Post Mohammed." *Asiatic Review* (1936), 594 ff.
- Holland, N. "35 Years in Baluchistan." *Asiatic Review* (1936): 689.
- Hottinger, A. "Iran and Its Neighbors." *Swiss Review of World Affairs*. November 1973.
- Houtun-schindler, A. "Notes on Persian Baluchistan." *J.R.A.S.*, New Series (1876-7).
- Jafari, Ali Akbar. "Baluch va Baluchi." *Majalla-I Sokhan* vol. 14, no. 8 (1945).
- Jawaherkalam, Ali. "Dadshah Ra Chegoona Donbal Mikonand vaou Chegoona Migorizad" [How Is DadShah Pursued and How Is He Escaping]. *Ittelaat Haftag*, no. 839 (1956).
- \_\_\_\_\_. "Dar Mokran Che Migozard" [what Is Happening in Mokran]. *Ittelaat Haftag* no. 742 (1949-50).
- \_\_\_\_\_. "Sarnevesht-e Baluchistan" [The Baluchistan Question]. *Ittelaat Haftag*, no. 647 (1952-3).
- \_\_\_\_\_. "Shoreshha- (I) Baluchistan" [Rebellions of Baluchistan]. *Ittelaat Haftag*. no. 110 (1956).
- Keddie, Nikki R. "The Minorities Question in Iran." In *The Iran-Iraq War*. Edited by S. Tahir-Kheli and Shaheen Ayyubi. New York. Praeger Publishers, 1983.
- Liu, John. "Towards an Understanding of the Internal Colonial Model." In *Counterpoint; Perspectives on Asian Americans*. Edited by Emma Gee. Los Angeles, University of California Press, 1970.
- Mockler, E. "On the Identification of Places on the Makran Coast," *J.R.A.S.* New Series (1897).
- \_\_\_\_\_. "On Ruins of Makran." *J.R.A.S.* 9 (1877).
- \_\_\_\_\_. "The Origins of the Baluch." *Journal of the Asiatic Society of Bengal* (1895).
- Modi, J. J. "The Country of Mekran- Its Past History." *East and West* (1940).

- Mogenstiern, G. "Baluch Lnguage," *Encyclopedia Britannica* (1974 ed.)
- Mokhber, Mohammad Ali. "Baluchistan." *Yadegar* vol. 3, no. 4 (1945), 22-33.
- Naby, Eden. "The Ethnic Factor in Soviet-Afghan Relations." *Asian Survey*, 20 (March 1980).
- \_\_\_\_\_. "The Iranian Frontier Nationalities, the Kurds, the Assyrians, the Baluchis, and the Turkmen." *In Soviet Asian Ethnic Frontiers*. Edited by W.O. McCagg and B. D Silver. New York, Pergamon Press, 1979.
- Noorani, A. J. "Soviet Ambitions in South Asia." *International Security* (Winter 1979-80).
- Pastner, Stephen I., "Lords of the Desert Border, Frontier Feudalism in Southern Baluchistan and Eastern Ethiopia." *International Journal of Middle East Studies* 10 (1979).
- Pesaran, M.H. "Income Distribution and its Major Determinants in Iran." Paper presented at Aspen-Persepolis Symposium, 15-19 September 1975, Persepolis.
- Pipes, Richard. "Soviet Global Strategy." *Commentary*, April 1980, pp. 31-39.
- PishvaZadeh, "Hakemihyyat Iran bar Baluchistan" [Iran's Sovereignty over Baluchistan]. *Ittelaat Haftag*, no. 644 (1953).
- \_\_\_\_\_. "Inast DadShah Baluchistan" [This is Baluchistan's DadShah] *Ittelaat Haftag*, no. 843 (1957-58), 9.
- \_\_\_\_\_. "Jang Sard bar Sar Kharid Naft Qom va Baluchistan" [The Cold War over the Oil of Qom and Baluchistan]. *Ittelaat Haftag*, no. 644 (1953).
- Qureshi, S. M. M. "Pashtunistan, The Frontier Dispute between Afghanistan and Pakistan." *Pacific Affairs* (Summer, Spring 1982), 478-506.
- Raikes, R.L. "The Ancient Cabarbands of Baluchistan." *East and West* 15 (1965), 26-35.
- Richardson, Michael. "Breaking the Territorial Ice." *Far Eastern Economic Review* (July 1976), 11.
- Rose, E. C. "Memorandum of Notes on Mekran, Together with Reports on a Visit to Kej and Routes through Mekran from Gwadur to Kurraohea." *Trans Bombahy Geographical Society* 18 (1865-6).
- RIPEH. "Baluchistan, Its Political Economy and History." *RIPEH* 4. (Spring 1980), 68-93.
- Sasani, Khan Malek. "Baluchistan" *Ittelatt-I Mahanah* 1, 2 pp. 12-16.

- \_\_\_\_\_. "Safari Dar Baluchistan" [A Journey in Baluchistan]. *Majalla Elm va Zindagy*. no. 7, 8, 9 (1952).
- Salzman, Philip C. "Adaptation and Political Organization in Iranian Baluchistan." *Ethnology* 10 (1971).
- \_\_\_\_\_. "Continuity and Change in Baluchi Tribal Leadership." *International Journal of Middle East Studies* 4 (1973).
- \_\_\_\_\_. "Islam and Authority in Tribal Iran, A Comparative Comment." *Muslim World*. no. 3 (1979), 186-92.
- \_\_\_\_\_. "The Proto-State in Iranian Baluchistan." *Origins of the State. The Anthropology of Political Evolution*. Edited by R. Cohen and E. Service. Philadelphia, ISHI, 1978.
- \_\_\_\_\_. "Why Tribes Have Chiefs, A Case from Baluchistan." In *The Conflict of Tribes and State in Iran and Afghanistan*. Edited by Richard Tapper. New York, St. Martin's Press, 1983.
- Skrine, C. F "The Highlands of Persian Baluchistan." *Geographic Journal* 78 (1931), 321-40.
- Spooner, Brian. "Kuch u Baluch and Ichthyophad." *Iran* 2 (1964).
- \_\_\_\_\_. "Politics, Kinship, and Ecology in Southeast Persia," *Ethnology* 8 (1969).
- \_\_\_\_\_. "Religion and Society Today, An Anthropological Perspective." In *Iran Faces the Seventies*. Edited by Ehsan Yarshater. New York, Fraeger, 1971.
- Steuffer, Thomas. "The Economics of Nomadism," in *Middle East Journal* 19 (1965), 284-302.
- Stein, A. "The Indo- Iranian Borderlands", *Journal of the Royal Anthropology Institute* 64 (1934), 179-202.
- \_\_\_\_\_. "On Alexander's Route into Gedrosia,"
- Sulzberger, C. Belief in Crude Reality," *New York Times* 22, April 1973.
- Sykes, H. R "Historical Notes on South East Persia." *J.R.A.S.* (1902), 939-49.
- \_\_\_\_\_. "Our Recent Progress in Southern Persia and its Possibilities." *Proceedings of Central Asian Society* (March 1905).
- \_\_\_\_\_. "Some Notes On Journeys in Southern and Southeastern Persia." *Journal of Manchester Geographical Society* 21 (1905), 1-12.
- Sykes, P. M. "A Fifth Journey in Persia." *Geographic Journal* 28 (1906), 424-54, 560-92.
- \_\_\_\_\_. "A Fourth Journey in Persia, 1897-1901," *Geographic Journal* 19 (1902),

121-72.

- \_\_\_\_\_. "Recent Journeys in Persia," *Geographic Journal* 10 (1897).
- Tahir-Kheli, Shirin. "The Foreign Policy of New Pakistan." *Orbis* (Fall, 1978).
- Thompson, W. Scott. "The Persian Gulf and the Correlation of Forces," *International Security* 7 (Summer 1982).
- Towghi, Malik M. *The Emergence of Modern Baluch Political Movement 1920-1948*, Unpublished Ms. dissertation, Michigan, 1979.
- Valenta, Kiri. "The Soviet Invasion of Afghanistan, The Difficulty of Knowing where to Stop." *Orbis* (summer 1980), 201-18.
- Vanly, Ismet Sheriff. "Kurdistsans in Iraq," In *People without a Country, The Kurds and Kurdistan*. Edited by Gerard Chaliand. London, Zed Press, 1980.
- Viennot, Jean. "Baluchistan, A New Bangladesh." *Le Monde Diplomatique*, November 1973.
- Wirsing, Robert. "South Asia. The Baluch Frontier Tribes of Pakistan." In *Protection of Ethnic Minorities; Comparative Perspective*. Edited by Robert Wirsing. New York, Pergamon, 1981.
- Yate, C. E. "Baluchistan." *Proceedings of the Central Asian Society*, 14 February, 1906.

### پایان نامه ها

- Mozaffar, Shaheen. *The Politics of Cabinet Formation in Pakistan A Study of Recruitment to the Central Cabinets, 1947-1977*. Ph.D dissertation, Miami University of (Ohio) 1980.
- Salzman, Philip C. *Adaptations and Change among the Yarahmadzai Baluch*, Ph.D. dissertation. University of Chicago, 1972.
- Swidler, Nina Bailey. *The Political Structure of a Tribal Federation, The Brahui of Baluchistan*. Ph.D. dissertation, Columbia University of Chicago, 1972.





متشرکده است:

تاریخ - تحقیق

● هوشنگ عامری از شاه ۵۰ جهه

زنان مبارز ابران، از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی ● نفشه حجازی

غورو و مبارزه‌ی زنان (تاریخ انحمن زنان فمینیست در نروژ از ۱۹۱۳) • الیزابت

لنوو، ترجمه‌ی مهدی اورنده، متین باقریور

صوف ملحد • محمود صالح

مجموعه مقالات و گفتگوهای ماشالله آجودانی • به کوشش امیر قربانی

● خسرو دهدشت‌حدیری (دوتیسو ذنحو) آن‌شیر گائو، بودای یارسی

کتاب سنج چهارم ● رضا اغنی (نقد و بررسی کتاب)

جستارها در زبان و تاریخ فرهنگ پارسی • مسعود میر شاهی (نقد ادبی)

- خرافات به مثابه ایدئولوژی درسیاست ایرانیان از مجلسی تا احمدی نژاد

علی رهنما

تاریخ غریب، خاطرات شاه نادر کیانی • به کوشش مسعود میرشاهی

● مسعود میرشاهی نوروزی در پرده واژه‌ها بانگ

نور مایل و سایه‌ها ● نسرین ترابی (مجموعه مقالات)

دانایی و فردیت ● مهدی استعدادی شاد (مجموعه مقالات)

روایت ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ادبیات داستانی • هوشنگ انصاری (تحقيق)

سرگذشت شعر پارسی از سنگ تا چاپ سنگی • محمود کویر



MEHRI PUBLICATION

Research & History \* 10

**Iran and Its Nationalities:  
The Case Of Baluch Nationalism**

**Dr. Mohammad Hassan Hosseinbor**

British Library Cataloguing Publication Data:  
A catalogue record for this book is available from  
the British Library | ISBN: 978-1-64370-458-6|

|First Edition (Persian). 264.p |  
|Printed in the United Kingdom, 2018 |

|Cover Designe: Mehri Studio |

Copyright © Mohammad Hassan Hosseinbor, 2018  
© 2018 by Mehri Publication Ltd. \ London.  
All rights reserved.

No part of this book may be reproduced or  
transmitted in any form or by any means,  
electronic or mechanical, including  
photocopying and recording, or  
in any information storage or  
retrieval system without the  
prior written permission  
of Mehri Publication.



[www.mehripublication.com](http://www.mehripublication.com)  
[info@mehripublication.com](mailto:info@mehripublication.com)

# **Iran and Its Nationalities: The Case Of Baluch Nationalism**

By: Dr. Mohammad Hassan Hosseinbor





این کتاب اولین تحقیق جامع و کامل از مسئله ملی بلوج و اقوام ایران است که به زبان انگلیسی نوشته و چاپ گردیده و برای اولین بار به در خواست خوانندگان محترم به فارسی ترجمه و منتشر می‌شود. در این کتاب جنبش ملی بلوج از نظر تاریخی و سیاسی، از جهت تحولات اقتصادی و اجتماعی در بلوچستان، و روابط بلوج با دولت‌های مركزی به صورت علمی بررسی شده است. تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی و تاثیرات آن بر جنبش ملی بلوج از استعمار انگلیسی تا اوایل جمهوری اسلامی موضوع مهم دیگر در کتاب است.

مؤلف، دکتر محمدحسن حسین‌بُر، استاد سابق دانشگاه و وکیل بین‌المللی و عضو کانون وکلای آمریکا در واشنگتن و همچنین رئیس هیأت مدیره جامعه بلوج در آمریکا فعالیت می‌کند. ایشان به عنوان وکیل، کارشناس نفتی و متخصص در امور خاورمیانه و آسیای غربی به کرات در کنگره آمریکا شهادت داده است و از طرف موکلین چه دولت‌ها و چه شرکت‌های بزرگ بین‌المللی مورد مشورت قرار گرفته است. دکتر حسین‌بُر پس از اخذ لیسانس از دانشکده حقوق دانشگاه تهران جهت ادامه تحصیلات عالی به آمریکا رفته و فوق‌لیسانس و دکتراخود را در رشته‌های حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل در دانشگاه آمریکایی در واشنگتن به اتمام رسانده است. ایشان همچنین دارای مدرک فوق‌لیسانس حقوق از دانشگاه جورج واشنگتن می‌باشد.

